قسمت سوم

فصل اول

نشر اسلام

تا اینجا زمان چنگیزخان [illegible] در زوال دودمان از حدود آسیای شرقی تا دریا زاده بود [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] اول این پیدایش و معما و مانند و تحقیق [illegible]

[illegible] قسم تمدن هزاران ساله بود که بر ختا نیاید بعد.

پیدایش [illegible] برای [illegible] یاران خود بازگشت پیدا از چنبر طفیان کوچک در

درون تاریخ مسلمانان قوم اورا با نام معروف کرد و نیز اگر آنجا [illegible] بر زمان داد.

چنگیز وطن رفت و در پشت سلسله جبال [illegible] [illegible] حکمت اوست دشت‌های حاصلخیز گسترده است و بعضی

برف در آن می‌بارد و رودخانه‌ها [illegible] که یخ می‌بندد و اقوام [illegible] در شهرها [illegible] از قراقروم

درین کنگره زندگی می‌کنند. [illegible] این مردمان کاروانها به سبب ترقی سیر سنه مال بزرگ

تولید ابزار و زره و جوشن از [illegible] و [illegible] سفید و چرم سرخ و عنبر [illegible] و عاج و فیروزه

در دقت.

این کاروانها در سیر [illegible] چنگیز [illegible] از سلسله جبال در دسته‌ای در محل محمود [illegible] [illegible]

در دست شهرهای شرقی و جنوبی غربی [illegible] دوم باشد [illegible] عالم بشری دارد عبور کند این سد که تاریخ

از عهود بسیار قدیم وجود داشته و عرب آن را جبال قاف [illegible] [illegible] [illegible] این کوه‌های عظیم

در [illegible] دیگر [illegible] [illegible] اقوام بیابانگرد را از [illegible] جدا کرده بود.

در زمان [illegible] [illegible] یکی از [illegible] عشایر صحرانشین [illegible] قوی‌تر [illegible] و گروه از این دیوار [illegible]

[illegible] گذشت و از آن [illegible] [illegible] و [illegible] آورد در این گیرودار [illegible] نشان [illegible]

[illegible] نیاورد.

کاروانهای بازرگانان عرب از این سلسله جبال گذشته بودند ۱۲ قرن قبل از چنگیز شهریاری ایرانی هم با سرداران و دلاوران خود

بجانب شرق توجه کرده تا ساحل سند [illegible] و طوایف ترک سمرقند رانده و پای داخل دره های هند رسیده. دو قرن پیش

از آن اسکندر پرشور سپاه آراسته خود را در دست جهان ... . این سلسله کوه بمنزله یک دیوار و سد بسیار

عظیمی بود که قطعه آسیا را دو نیمه میکرد و ساکنان صحرا یعنی اتباع چنگیز را از مردمان غرب و ختائیان [illegible] را

تا سرحد چین یعنی کشور ... جدا ساخت یا از سرداران ... ختائیها در زمان [illegible] گذشته گذری

از صحرا بجانب این کوهستان رانده بود از آن تاریخ کسی بخاطر نداشت که قشونی از این جبال گذشته باشد

چه اینها ... در رفتن ... ... خود را در قلب این کوهستان جای داد.

و جوجی دیوانه وار از آن جانب ... ساخته و سپاه خود را [illegible] بدشت قبچاق [illegible]

این دو سردار اطلاعات کافی راجع [illegible] بدو معبر در کوهستان ... بدست آورده و [illegible] در مراجعت [illegible] دوباره

چنگیز خان رسانیدند.

در این اوقات چنگیز خان میل داشت با ... تجارت داشته [illegible] ... [illegible] مسلمانان

[illegible] می ساختند برای مغولها ... از ... و ... [illegible] ... گرانبها مورد پسند

چنگیز تجار را دوست میداشت ... [illegible] مسلمانان بعد ترقی کرده و کاروانها ترتیب داده بعضی نوشتند

خان ... ... است ... کشور ...

فتح کرده ... آورده ... ... داد.

« [illegible] ترا ... از قدرت تو و وسعت مملکت تو آگاهم ... [illegible] ...

تو نیز ... کشور ختا را گشوده و ... از ... ترک را مطیع خویش ساخته ام. مملکت من ...

چگونه وحدت ما نقره است و ابدا احتیاجی به کالای [بگوئی] دیگر نداریم. با اعتقاد من سود طرفین در این است که راه‌های تجارت و بازرگانان توفیق و ترغیب کنیم.»

اگر احوال سفیران آن عهد را با قرائن بسنجیم (از جمله این پیام) پیداست که بی‌اطلاع نبوده است زیرا که چنگیز با سپاه آراسته [پیش] از فتح ورازن نزد آنها علاءالدین محمد خوارزمشاه را دعوت [تنظیم] بعقد روابط تجارت آگاه داد.

البته خطاب «فرزند» به شاه ایران که از ادب محروم بود زیرا که این خطاب در ادب کنایه از تابعیت و حاکی از ضعف و عبودیت است و همین در اشاره چنگیز نفع تازی ترک کرد نیش سنان بود زیرا که شاه خوارزم ترک بود و این عبارت را چنگیز عمدا [و] دامی قرار داد.

فرستادگان چنگیز از رفقای بازرگانانی از قبیل محمود یلواج و ... دوست اشتراک سفید نزد شاه آوردند. آن شاه از پیام چنگیز بهم افتاد و از رسولان پرسید: «آیا چنگیز خان کیست؟ و آیا چین را فتح کرده است؟» سفیران جواب مثبت دادند. پس شاه دوباره پرسید: «آیا سپاه او بزرگتر از لشکر من است؟» در جواب این سؤال فرستادگان چنگیز ... سلمانی سفیر محمود احتیاط و زرنگی بخرج داده گفتند: «لا قوتی فانی با سپاه سلطان [بی‌قیاس] مقایسه نیست» شاه فرزند ... و بعقد روابط تجاری رضا داد و تقریبا تا مدت یک سال کار بخوبی طرفین جریان داشت.

در این مدت نام چنگیز خان در سایر بلاد اسلام انتشار یافت. خلیفه بغداد هم در این وقت که تحت فشار سلطان خوارزم بود تصور کرد که از این خان عجیب را که فرمانروای ختا است یاری خواهد از عهده خوارزمشاه رهائی حاصل یافت. پس سفیری از بغداد به قراقرم فرستاد ولی را از مملکت شاه به احتیاط کامل عبور داشتند.

در تاریخ نوشته است که سعی نامه این قاصد را با تیغ داغ بر پوست سر او نقش کرده و چون موی سرش

روئید پیام چنگیز را به او داده و از بر کند. بدین طریق قاصد توانست در حضور [illegible] بالاخره پیام

چنگیز را [illegible] و بدون تحقیق قول او سرش را تراشید و صحت گفتارش را دریافتند.

آنچه چنگیز را به عقب نشینی واداشت ظاهراً پیام ختائیان و اعزام قاصد تنها از طرف چنگیز به

خوارزم [illegible]. بعداً با شاه روابط و قرار تجاری داشت.

از وقایع [illegible] سپس چنگیزخان در امر تجارت طوری که [illegible] در دربار [illegible] شد.

کاروان بزرگ مرکب از چندین صد نفر بازرگان که از قراقروم می‌آمد به دست اینالجوق غایر (از بازرگانان)

که حاکم شهر سرحدی اترار بود گرفتار شد. اینالجوق بسلطان گزارش داده [illegible] چندین جاسوس در میان (تجار مغول)

بسته و لیکن او حقیقتاً طمع داشت.

محمد شاه بدون تفکر حکم اترار را فرمان داد که تجار را هلاک کند و اموال [illegible] گردید.

چون خان مغول از این واقعه اطلاع یافت سفیری نزد [illegible] فرستاد و اعتراض [illegible] کرد. محمد شاه جواب [illegible]

که رئیس سفیران را بکشند و ریش باقی را بسوزانند.

و قتل بقیه ایلچیان بدست [illegible] خان رسید [illegible] که با [illegible] رفت [illegible] مشغول شد.

قتل سفیر مغول انتقام را واجب می‌کرد و [illegible] و رسوم قدیمه [illegible]

بر قتل [illegible] و چنگیزخان مستلزم کینه و انتقام بود.

~~خان چنین فرمود: [illegible] در روی زمین دو خاقان [illegible]~~

«در آسمان دو آفتاب [illegible] در روی زمین دو خاقان نگنجد»

پی جاسوسی بسیار باطراف کردستان [illegible] و چادر جنگی بنقاط مختلف فرستاد و سواران را با پای [illegible] خود حرکت کرد

انگاه بپای کوه [illegible] و [illegible] شاه فرستاد:

«ای تو جنگ را اختیار کردی؟ هر چه باید پیش بیاید خواهد آمد. چه خواهد شد؟ ما فرداییم خدای [illegible] داند [illegible]»

جنگ [illegible] از تبریز [illegible] در سلطان [illegible] اعلام شد و در این میان [illegible] حق [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] سلطان جلال [illegible] و عالم اسلام

و کشور شاه [illegible] را [illegible] کن.

[illegible] مردم ایران از این عصر جنگجو دلیر و صاحب ذوق شعر و موسیقی بوده [illegible]

[illegible] دانند [illegible] عدهای [illegible] ایران [illegible]

[illegible] داشته [illegible] [illegible] و [illegible] داشت [illegible]

[illegible] دولتی [illegible] مردم را [illegible] و [illegible]

مردم را [illegible] پرده [illegible]

اتباع شاه ایران [illegible] مذاهب [illegible] داشته و قرآن را [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بزرگان [illegible] می زیستند.

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قلمرو اسلام بکثرت حیرت‌انگیز ... [illegible] کامل در مغولی رفتند

چند قرن پیش پیغمبر اسلام ... [illegible] بود با ... عرب ... نور ... او را بجای کعبه برد. بعد از آن

تقریبا جمیع اقوام اسلامی در یک امر اشتراک داشتند و آن فتح ممالک بود.

امواج فاتحین اسلامی قرن‌ها خط اسپانیا و تا ... دروازه‌های ... از افریقا و مصر و جزیره سیسیل را

فرو گرفت. بعد قدرت نظامی اسلام از عرب بقوم ترک منتقل شد. اما در جنگ صلیبی ترک و عرب

متحد شده و تنها به مسیحیان ... که با اراده و جوش از راه دور برای تصرف بیت المقدس ... آورده

در این تاریخ آغاز قرن سیزدهم میلادی اسلام در اوج ترقی و اقتدار نظامی بود ... ضعیف ...

... و از اروپای ... [illegible] ... بعد

ترکها ... [illegible] ... آن ... را از دست ... دولت ... روم ...

آخر بعد.

... اسلام در بغداد ... با شکوه و جلال عهد هارون الرشید و ... داشته

شعر و آواز از صنایع ظریفه شمرده میشد. یک ... مناسب و یک کلام بلیغ برای ... کافی بود

منجم دقیق ... عمر خیام حکیم ... در این زمان ... قرآن مجید ... حاوی تمام علوم ...

... غزل خط پیاله شراب ... [1] و عمر خیام از عظمت و شوکت نظامی دولت

اسلام کاملا مستحضر بود و چنین گفت:

« بنگر که چگونه سلطان از پی سلطانی با جلال و شکوه ... آمده و چون ... اجل حتم

فرا رسید رخت بربستند و رفتند »

---

(۱) ... گوید مقصود ... است

قرآن که مهین کلام خوانند او را
گه گاه نه بر دوام خوانند او را
در خط پیاله آیتی روشن هست
کاندر همه جا مدام خوانند او را (ترجمه)

این شاعر گاهی در عیوب عمر اکثر عمر را قطع کرده و بیاد و دولت جمشید و تخت زرین محمود افتاده

و از احوال بهشت برین سخن می‌راند که [illegible] در بالای عهد او [illegible] تربع دخول در آن را داشته

عمر حنیفه بزرگ و هارون الرشید [illegible] که در زیر خاک خفته بعد آنان اخلاف محمود غزنوی بود

برده میرزا [illegible] بر محمود [illegible] می‌راند. [illegible] تجربه روزگار عشق [illegible] کرده بود هنر لیاقت

و صاحب‌نظری را پرورش [illegible] [illegible] کرد و [illegible]. آنها [illegible] [illegible] آن شهرت را داشته

که حب و عشق [illegible] از [illegible] دارالکفر [illegible] دماغ را از [illegible] کم [illegible] دولت [illegible]

بهم داده [illegible] و [illegible] عهد [illegible] هارون الرشید [illegible] [illegible] خویش

و سرور [illegible] و قدرت [illegible] [illegible] کرده [illegible].

[illegible] [illegible] زمان ایران و از اعقاب امراء جنگجوی سابق بعد از [illegible]

مقام [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] جبال [illegible] جنگجوی [illegible] [illegible] داراحی

دیگر را [illegible] [illegible] [illegible]. [illegible] [illegible] [illegible] این مردمان [illegible]

کرده و [illegible] لذت و سرور می‌راند. [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بولاد [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

دارای [illegible] [illegible] بود. [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فولاد [illegible] [illegible]

داشته و [illegible] تخت [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] طاقت [illegible] [illegible] از [illegible]

خاصیت [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] را [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]:

کار جهان سر بسر آز است و نیاز — من جز دل شاد از او نیاز [illegible]

من هست چیزها را نهان بگرفتیم — تا هم [illegible] عمر دراز [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] ۲ — [illegible]

در مرکز ایران محمد شاه خوارزمی تخت و تاج را بقوه لشکر صاحب گشت که از چین تا بغداد و از دریاچه آرال تا خلیج فارس قلمرو او محسوب می‌شد [illegible] ترکمان‌ها [illegible] صلیبیون [illegible] دولت جدید [illegible] از اطاعت سلطان محمد خوارزمشاه خارج نبود.

چون محمد شاه خوارزمی با شر چنگیز از طوایف [illegible] [illegible] در دروازه [illegible] شد [illegible] خوارزمشاه [illegible]

[illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] او [illegible] همین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] شد [illegible] از [illegible]

خلیفه الناصر [illegible] و بعد از خلیفه [illegible] [illegible] . [illegible] و چون خلیفه [illegible]

[illegible] را از خلفه [illegible] دیگر [illegible] ولی [illegible] خلیفه و سلطان

که با عزم قاصد و دعوت چنگیزخان بفتح ایران [illegible] [illegible] گذشت.

محمد شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و خشونت [illegible] [illegible]

در [illegible] بود.

[illegible] خوارزمشاه [illegible] [illegible] [illegible] ترک [illegible] ولی [illegible] ایران

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

۱ در عصری که سقوط [illegible] اهمیت [illegible] نقل از تاریخ ادبیات ادوارد براون [illegible] [illegible] [illegible] رشید یاسمی [illegible] مترجم.

۲ دولت خوارزمشاهی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دولت [illegible] [illegible] از جمله مغول [illegible]

شاه برفته

سر هرات هم و بعد بلده مستحکم و حصین از چین استوار بود از آن جمله شهر نسا را

که مرکز هرات شده و مسجد جامع بزرگ اسلام آباد کرد. دیگر مرقد و دیوارهای بلند و باغها در هیئت ایشان

درست. دیگر هم در هرات در قلب خوبهای محبوب میشد.

عالم اسلام باین طرز شروع داده شد. با شاه جاه طلب و سپاه محور و بلده استوار

تقریبا برای چنگیزخان نامعلوم بود.

فصل دوم

حمله بجانب غرب

چنگیزخان قبل از راندن سپاه بر ترکان مسلمان بایستی در شمال امور و دو مشکل را دفع کند

مشکل حمله بچین. اگر چه قبلاً تا خود را بآن‌جا برده بود لیکن در این لشکرکشی که شاید چندین سال طول میکشید بایستی

مملکت عظیم خود را خالی گذاشته و اقوام را به تاتار طاعت آنها را بخود داده و گاه گاهی

از فرط سعه جلال جهانی نژاد را بلرزاند.

چنگیزخان نظر به کثرت قوای بوادی شمال همراه مملکت چین را کاملاً در دست نگاه داشت

که با این وضع انتظام آنجا را حفظ کند و شاهزادگان یونوک را در ولایت خوشان استوار نموده

رفع اغتشاش پردازد آن گاه قاصدان تند سیر با الواح نقره بقبایل و عشایر اطراف و ستاد

و امیران سرکش و مخالف بدون و قبیله را که نیز بواز و وجودشان تشویش داشت بار دوی خود دعوت

کرده بعنوان وست دفاع بوجود احتیاج دارد تمام آنها را

با خود از مملکت بیرون برد و خود تصمیم گرفت که کاملاً زمام امور مملکت را در دست گرفته

ایشان خود را مرتباً بوسیله چاپار و قاصد و همین خان‌های صحراگرد اطلاع

یکی از برادران خود را در قراقورم حکومت داد.

در همین سفر و بعد از تحقیق بیشتر بود مقدمه قرار گرفت و آن عبارت بود

از بردن تقریباً جمعیت دنیا. هزار نفر از کناره رود بیکال تا کشور ایران و عبور دادن

سپاه از کوهستان صعب العبور آسیای مرکزی و گذراندن لشکریان بخط مستقیم از یک

سه هزار کیلومتری آن هم در ناحیه که امروزه سیاحان از آنجا با بنا برده بیراه خود

[illegible]

یک قاعده آورده و دولتش به پیروی کند [struck] در این زمان که ما هستیم اگر دولتی بخواهد سیاست

های بزرگ را دارا شود ناچار سوق به امر ملاحظه می گردد

در بهار سال ۱۲۱۳ چنگیز فرمان داد که کنگاور مراتع اطراف رودخانه ... در سمت جنوب [illegible] واقع است

مجتمع شوند. گله ها در تحت فرمان هر سرداری خود در آن محل [struck] جمع شدند هر سواری چهار و یا پنج اسب

همراه داشت. در مدت تابستان گله های بزرگ از [struck] چهارپایان [illegible] را در چراگاه ها چرانیده

و کاملاً فربه کردند. کوچکترین فرزندان چنگیز بسمت فرماندهی کل برگزیده و در اولین روز پاییز خاقان

شخصاً بر اسب نشست و از قراقوروم بیرون آمد.

قبل از حرکت زنان مملکت را مخاطب ساخته چنین گفت: «شما زنان [illegible] وظیفه [illegible]

شریفی دارید که انجام آن برای ما لازم است تا مردان از جنگ برگردند [illegible] را حفظ و نگاه دارید. طوری که چون [struck]

[struck] چهارپایان [illegible] در [illegible] هنگام شب بیورت [illegible] [illegible] بگیرند و غذا را

مهیا نمایند. این است وظیفه یک زن [illegible] مرد خود شود که در میدان جنگ است»

ظاهراً چنگیز به جانب اردوگاه خود اسب سوار [illegible] خیال از سر او گذشت که شاید خودش

هم از این سفر باز نگردد. پس چون به [illegible] زیبا و دلپذیر رسید و درختان کاج و صنوبر را دید [illegible] گرده

چنین گفت:

«آه چه جای خوبی است برای زندگی و برای [illegible] و [struck] [illegible] راحتی است

برای مرد سالخورده»

فرمان داد که پس از مرگ او را [struck] [illegible] بخاک بسپارند و برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آتا ملک [illegible] و دیگران این گفته از جنس دیگر بود:

دو شاهزاده ابن ابراهیم ما میدیم و با تمام نیرو در خود آن مردی را که بچشم حقارت در ما نگاه کرده است معذور کنیم

تا شر یک فرقت و اتفاق روی نمیدهد بر اکثر [illegible] که دو تن در اتفاق رو دارد

به قدر مروت و مواظبت واجب است که به فرزند و برادر نیز واجب است. اگر آن یاسا را از وظایف

حفظ عدول کنند جانش در خطر و زن و فرزندانش طعمه مرگ خواهند بود.

چنگیز پس از انکه مرتبا با پسران و سرداران و اولادهای خود مشاوره کرد به استراحت و تقسیم امور مختلف

ارودها پرداخته بود. در این وقت خان ۵۵ سال داشت صورتش همچون او چینی خورده و پوست او سخت شده بود

~~زانو زده او در رکاب گرفته و گفته به ... چادر ... [illegible]~~

~~[illegible]~~ این چادر کثیف که در زیر آن دشت که زمین با قدرت بلند در رکاب کرد و برای

همه و بعد خان گرد از ... خان در آن رکاب بسیار جنبیده بود.

[illegible] روی کلاه نمدی سفید او [illegible] چند پر عقاب حرکت میکرد [illegible] و در سر رنگ

از اطراف گوشش او آویخته بود و شباهت حیوانات شباهت داشت خامه آنها حفظ کلاه بود از افتادن

در موقع وزیدن بادهای شدید. بالاپوش پوست سمور سیاه او را کمربندی از قطعات طلا یا از پارچه

زربفت [illegible] نگاه میداشت. بالاپوش از نقاب صفوف لشکریان میگذشت

و بسیار کم حرف میزد اطلاعات قوی داشت و این بهتر از سخن های سابق بود. افراد حمله [illegible] اسبهای داشتند

[illegible] [illegible] پوشیده از چرم سرخ یا سیاه [illegible] بر سواری دو کمان و یک تیر

دان داشت و برای [illegible] حرارت از رطوبت و جلد رنگ نهاده بعد کلاه خود [illegible]

سبک و جمع داشتند و دنباله آن پشت گردن را حفظ میکرد ولی قسمت را از چرم آهن کرده ساخته بودند.

فقط قوادهون خاصی دارای بر بعض سواران سیکی اکثر عده در زنجیر تیرزنی و گله‌ها داشتند و طنابها بار کشیدن

الکوت هکه [illegible] از افتادگان برمیخاستند کیسه‌ها از کیک و بسیار سفید تیه از آرد و از لیه چوبی تو بره رسب و قاطرها برای

غذا و شمع و سرماه‌ای بار تیز کردن بیگانه‌ای تیز و زنه کالای بار عوض نمودن در موقع لزوم می نمایند. در ایام بعد بر سواری

جیره خوردن میگرفت و عبارت اوله گوشت دود زده و [illegible] که از قرار نشسته دارای رنجیه داشته‌اند که اکثر

در اعتبار سفر سپاه‌ها فقط سفر در انتقال مشغول [illegible] بودند عده کثیری از مردم حقا با بها پوسته و لفظ جمیع تکنیسین بودند

Kopao ظاهراً عده این کثر حقاها به نیزه‌ها از نسل میشد دیگر آن که با اویو داشت و بعض زمانه پیام لفظ است لیه افراد

در سا ختن دیگر و بردن دشمن‌ها در جنگ مانند سنگ انکن و منجنیق و قاروره آتش تخصص داشتند ظاهراً لیه است و آتش‌ها

جنگ را درست حرکت میدهد و از جمله تعلیمات آنها بر کرده است [illegible] بر نمانده طرز عمل کردن دشمن آتش افراد

که هوا را گرفته اند در اوراق این کتاب بیان خواهیم کرد. [1]

[1] این بنده نیز تحقیق نموده و بر درستی مطلب ...

اردو آهسته حرکت کرد و جبال کوچک را طی نموده و گله‌ها و چهارپایان را پیش میرفت و در ادامه عده کل

قشون قریب دویست هزار تن بود [illegible] و بسبب کثرت عده فرق داشتند بهم طرق کنند زیرا که غذای آنها گوشت

چهارپایان داده است. [2] آدوبیر عمومی را کنار گذارده و کفایت فرکرد. پس چون کل قاره شده اولاد فالی لیه و دو قوای سپاه

از اردو جدا شده در و نیت سعد تیان شاه به جیبه زمین ملحق شود بقیه اردو در دره‌های قفقف رسید بالأخره

در آغاز حرکت حادثه رخ داد که سپاهیان را به وحشت انداخت برف بیش از وقت باریدن گرفت خان

بر لیه چوق سی را احضار نمود و معنی این واقعه عجیب را استفهام کرد دانشمند ختائی مرد زیرک بود جواب گفت:

«[illegible] لیه برف نشانه آن است که فرمانفرمای اقلیم سرد و سرما آلوده بر خداوندگار گرمسیر

گرم غلبه خواهد یافت»

[2] و از این جهت اعلیحضرت بهم اردو آتش نوشته اند. مترجم

مردم ختا در این زمستان رنج بسیار بردند بعضی از آنها در تدارک کیپ ... که برای علاج بیماران مانده داشت

هر روز و بعضی آنکه در برابر جیرا یا از سوختن نیزه را از زمین فرو رفته می دیدند که علامت کسالت خاصی

همه بود ختائیان کیپ بشناسی و ستاره شمر برای علاج و رفع آن با حاضر شدند عده کثیری

از مردان غیر جنگی با اردو همراه بود از قبیل ترجمان و تجار که همه به جاسوسی مأمور شدند و ماندارین ها (اعیان چینی)

~~[illegible]~~ که برای فتح بر دولتی یا از آنها با دوام امور آن فرو گذاشته

هیچ چیز را از نظر دور نداشتند و مراقبت در بر هیچ امری دقیقه خودشان ساختند شد برای پیدا کردن اشیاء مفقود

صاحبشان را مجبور می کرده بودند . در طلیعه هر سپاهی طبل بر پشتی بسته و قوه و کت میکرد و گاه جا بجا

پیش پیش می راندند و آلات ها از پی می آمد . چون نزدیک حدود باید رسید رئیس اردو برق خود را در نقطه ای

می کوبید و اردو فرود می آمد و جا به جای را در آن حوالی کلاه ها بسته شتند سپاهیان خیمه ها را از پشت

شترها و از زمین آلات ها پیروی آورده و در پیرامون برق رئیس اردو چادر می زدند . در وقت عبور از

رودخانه ها قورچی زمین اسبها را بیکدیگر بسته و عقب جهت اسب را نیز طوق در مقابل جریان آب قرار گذاشته

سواران در عقب در اوقات جو بعد دم مرکب را گرفته و آنان از آب بگذرند گاهی چوبها را کلیه چرمی

بسته و آنرا باد می کردند و بروی آب می افکندند و یک سر چوب در کمر مردان محکم بود و باین طریق شنا کرده

آسانی رد شدند .

برف همه جا را پوشیده بود حتی تپه های ریگ صحرا را مستور داشت . در فصل نوروز خاکستری رنگ

از سورت باد و طوفان سخت مانند جهاد برای سالخورده می ریزند در راه علامت

شاخ گوزن یا رکوی ... شده رف را در به دریای بر کفاره ... [illegible].

سپاه چوبی راه جنوب را پیشرفت وا گردد که هیچ از ده هزار گز ارتفاع داشت گذشته به پولادره

که جاده بزرگ شمالی است و در آنجا جبال تیانشان می‌گذرد. ما معمولاً در یکی از جاده‌ها قدم آسیا بکار برد

از شتران پنج گردونه که تمام بار را جبال دیگر بسته و آهسته آهسته راه ~~می‌پیمودند و قطار این مردم~~ می‌کشیدند

این قطار را هر یک مرکب از صد شتر بیشتر بود بارشان پارچه و ابریشم و ادویه و غیره بود صدای زنگ‌های

زنگوله آنها از دور بگوش می‌رسید و در جلو هر قطار ~~...~~ پیشاهنگ تو یک سگ طلایی می‌رفت:

آیا این اردوی بزرگ آهسته که راه می‌پیمود از دره‌ها و تنگه‌ها و دره‌های مخوف گذشته جانب دروازه

طبیعی معلقت سنگ میرفت ولی معبر بوده تمام جاهای جنوبی شمال آسیا از آن می‌گذشتند چون ایلچیان

رسید زیادی تقدیر سرمای سخت در دره‌ها فرو گرفت و اگر در میان تنگه این دوران سخت حوادث

شدید چنین گله از چارپایان در آنجا هلاک می‌گردید.

ولی در این وقت اگر چارپایان مرده یا خورده شده بعد و آدمی آذوقه هم جا پای رسید

و اگر کاروان‌ها را در صحرا از رفتن بعد فقط شتران می‌رفتند و طاقت بوز عطش داشتند

این است کلام سیوچاق ی دانشمند ختائی که در باب ~~...~~ کوه‌های غربی گفته است:

«در این کوهستان حتی در وسط تابستان یخ و برف بر روی هم انبار ~~...~~ شده و قوی چون ایلچیان

رسید محمود شیخ را گفتند تا راهی بیابد در ختائی ~~...~~ عجم سر به فلک کشیده اند رودخانه‌های معروف

چینی چیون (کوه طلایی) همه سمت غرب جاری هستند»

بار حمل هم بسته و نفر شتر بعد آنها را در پشت کاوه می‌بستند و کر!

از کم خوراک جو شده و خون از رگهای آنان جاری بود.

جوی آب یافتن در سلسله جبال ختا و در میان ... و از مرغ هم ... بر دوازده باد که گذشتند درختان بزرگ را

افکنده و پلی ساخته و از روی رودخانه عبور کردند اسب‌ها بار برف را می‌بردند و خرده سنگها یا علف خشک را

بیرون می‌آوردند مغولان بر راه افتادند و شاه بلکه ... ~~[illegible]~~

لیکن دولت و بخت از ان قوم در سرای بخت آسیای علیا منتقل ... هجوم آوردند و ... یکی از لشکرهای اردو

دول عالم رسیده عموما در ... می‌افتادند اما مغولان ... اطاقها را ... برافراشتند بالاپوشهای

پوست ... را بخود پیچیده ... و ... کلاههای ... پوستهای سنگین

خود را گرم می‌کردند چون غذا ... گوشت ... شریان اسب را باز کرده مقداری

خون نوشیده و شریان را مسدود می‌بستند.

مغولان در جبهه ... صد ... هزار کیلومتر در ... راه می‌پیمودند ... بودند از

راه‌ها ... گذشتند و چون ... گذشتند استخوان حیوانات ... نشان می‌داد.

... از ... هزار ... دریاچه ... و ... گذشته و چون

... از سینه خاک ... از ... دامنه ... (...) عبور کردند مغولان ... اولین

... هزار کیلومتر ... آوردند.

تمام لشکرها ... هم رسیده و ... ارتباط ... دیگر ... از

... دیگر ... آمدند ... دسته‌ها ... هزار ... هزار ...

... فرستاد

... ... در ... و در اطراف ...

۹ تا روز خونشان سیار گرمتر میرود و بانگ و تغییر هم گذشت یعنی آن مفقود و حکایت سا عوانه را روایت میکند

از جنگل درختان جنگلی می توانند اولین بر سر ما کی ... را در عبارت بعد از رود کهون ملاحظه کنید

که نظامی عظیم در این موقع سال به سبب آب شدن برف و طغیان چشمه ها [illegible] دارد .

(ورق سوم)

فصل سوم

جنگ اول

در اوایل [illegible] جوهر و چسب [illegible] در موارد لازم (علامت [illegible]) ، [illegible] جنگ اول در [illegible]

شاه ، [illegible] از نزدیک [illegible] که [illegible] گشته بود [illegible] قریب چهار [illegible]

[illegible] گرداند [illegible] دعوت کرده و [illegible] ، از [illegible] دارای عرب [illegible]

[illegible] ، گروه [illegible] را [illegible] [illegible] . فقط [illegible] از طلبه

[illegible] را [illegible] [illegible] . [illegible]

[illegible] [illegible] حس [illegible] [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] [illegible] شاه . از [illegible]

[illegible] : و [illegible] اگر [illegible] [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] [illegible] که از [illegible]

[illegible] چون [illegible] دره‌ای [illegible] [illegible] آورده

و [illegible] که [illegible] (درویش [illegible]) [illegible] گشته‌اند پر

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] هشتاد [illegible]

تا آنجا [illegible] هجوم [illegible] .

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و طول [illegible]

[illegible] . [illegible] از [illegible] [illegible] .

میرسد. لشکر [illegible] به یکدیگر رسید [illegible] از مسیر [illegible] ~~[illegible]~~

در زمینی کوهستانی اطراف مشرق روانه شد. [illegible] جوجی [illegible] بر حسب اتفاق با او مقابل شد

در حالی که چنگیز در میان دره طولی که اطراف آن کوهستان صخره [illegible] به یکدیگر رسیدند. سپاه محمد شاه چندین برابر

قوای جوجی بود. جوجی [illegible] در این کوه سپاه انبوه [illegible] در [illegible] دروازه

میدان [illegible] تا [illegible] جان [illegible].

[illegible] قوه ترک محمد شاه. و جنگ [illegible] صف لشکر [illegible]

[illegible] غربی گذشت

Cymbals

در این اثنا [illegible] در راه جوجی بود [illegible] و ترکان را

تعاقب [illegible] تا [illegible] به اردوی بزرگ چنگیز رسیدند. آن [illegible] اگر چنگیز [illegible] و فرمان حمله داد.

و گفت: «اگر [illegible] به [illegible]»

جوجی فرمانده سپاه بود [illegible] حکم [illegible] بر زمین نشستند. اگر چنگیز [illegible] بود اگر

در این [illegible] گرفتار شد در [illegible] فقط [illegible] عقب [illegible] قتل شد. از [illegible] را که کرد

آن [illegible] را [illegible] سواران [illegible] اسلحه [illegible]

[illegible] تیغی [illegible] در دست چپ [illegible] نیزه دراز در دست راست داشت [illegible] چنگیز [illegible]

سواران [illegible] در میدان تنگ [illegible] به تیراندازی [illegible]

به [illegible] عقب [illegible] و [illegible] ترکان [illegible] سنگین [illegible]

دفع [illegible] کنند

۲.

[illegible]

و از یک تیر رس بیرق‌های شاهی مغول را دید و فقط جهت ارادی و یک نفوس خود تر [illegible] از حمله نجات یافت و روز

[illegible] که [illegible] از طرف [illegible] از ارادی [illegible] تعقیب [illegible].

در این وقت [illegible] مغول عقب نشست [illegible] و [illegible] حمله زدند ارتش [illegible]

[illegible] ارادی کوچک [illegible] و گفت [illegible] داشت [illegible]

[illegible] و [illegible] به جلو [illegible] و بیرق [illegible] مغول [illegible] بازگشت کرد.

[illegible] از [illegible] در تاریخ [illegible] : [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و سواران [illegible]

و [illegible] عقب نشستند.

[illegible] کثر [illegible] معروف [illegible] در یک [illegible]

[illegible] یافت. [illegible] از [illegible] غایب [illegible]. [illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible] . تاریخ [illegible]

[illegible] اسم [illegible] است [illegible]

[illegible] . [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] : « [illegible] در دل [illegible] »

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] نشستیم.

[illegible] در [illegible] جلو [illegible]

و مردم تیره‌اند و قد متوسط چشمان عرب. و خانه‌ها که سفید و بام‌های مسطح بنا نموده‌اند. و دکان‌ها و تجارت [illegible]

[illegible] و جای عجیب دارد [illegible] تحریک [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الله. [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible].

چنگیزخان از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible].

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خربزه و [illegible] عجیب [illegible] [illegible] [illegible]. [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]. از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible].

~~[illegible] [illegible] [illegible] [ختم] [illegible]~~

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]: [illegible] [ختم] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]. [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]. [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] +

[illegible] [illegible] [illegible].

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دروازه‌ها به وسعت دروازه‌ها افزوده شده و [illegible] به دیوار رخنه رسیده [illegible] نداشت [illegible] زیاده بود

و این [illegible] داشت و شهر را محاصره کرده بود. حالا [illegible] تیمور لنگ نام [illegible] آن دقیق

تحمل داشت. [illegible] در جزیره مستحکم گشت [illegible] جنگ [illegible] گرفت.

در این نقطه ~~[illegible]~~ شطی [illegible] و آن جزیره دارای استحکامات بود.
تیمور لنگ تمام کشتی‌ها [illegible] را [illegible] برده بود و پلی هم در این نقطه وجود نداشت. مغولان دستور گرفتند

که [illegible] را در [illegible] آن جزیره [illegible]
تیمور لنگ هم [illegible] قایق‌های کوچک [illegible] بود [illegible] جزیره [illegible] مغولان [illegible]
سطح [illegible] تا [illegible] طول [illegible] شده و [illegible] گذاشت.
افواج مغول را [illegible] آورده [illegible]

دروازه‌ها ساخته و [illegible] جزیره [illegible] تیمور لنگ هم از [illegible] نشسته بود. [illegible] دیوار [illegible]
برای [illegible] ساخت [illegible] تیراندازان [illegible] مغول را [illegible] باران [illegible]
توپچیان ختایی هم [illegible] تیراندازان ساختند
منجنیق‌ها [illegible] را ~~[illegible]~~ در این نقطه برپا کرده اما بجای [illegible] سنگ قاروره‌های

مشتعل [illegible] ظروف [illegible] مواد محترقه [illegible] تیمور لنگ [illegible] دیوار [illegible]
و سقف و دیوار را بطور سراشیب ساخته [illegible] تیراندازان تعبیه نمود.

هر روز جنگ [illegible] مشغول داشت [illegible] سنگ [illegible]
آب [illegible] که [illegible] تیمور لنگ [illegible] در جزیره [illegible] است. [illegible] دلاوران را در کشتی‌های بزرگ [illegible]
[illegible] جریان آب [illegible] جزیره تخلیه کرد. در [illegible] زنجیر عظیمی را
که مغولان [illegible] از هم گسیخت
اما [illegible] مغول در طول [illegible] قایق‌ها ساخته و
منجنیق‌ها را [illegible] تیمور لنگ [illegible]
[illegible] از [illegible] مغولان [illegible] از [illegible] آب [illegible]
[illegible] تیمور لنگ [illegible] تمام [illegible]
چون [illegible] جنگ و دفاع [illegible] مغول

بای دست تیر دیگر بانگ زد

که با وزرنگی همیشه خوشحالم تیر او بیخ از سواران ... صحبت کرد و بانگ افتاد بر ترک ... :

« من دو تیر دیگر در ترکش دارم و البته بهدف خواهد رسید »

آن سوار چابک مثل دو تیر را از ترکش ... از نظر غایب شد و خود را به عبدالله بن ... رسانید.

رسانید و در [illegible] جزب بود. اوقات ترک و مغول شجاعت و دلیری تیرها را در خاطر نگه داشته و ذکر شجاعت او را

مکرر تازه کرده ... ثبت نموده اند. زیرا که بسیار از اوهم چنگیز را چند ماه مطل [illegible] کرد وقایع این محاصره ثلاثه

که مغول را مجبور به جنگ ... مقاومت ... تنها ... از [illegible] حوادث کوچک است و دالین ... عظیم

که جبهه آن طول هزار و پانصد کیلومتر امتداد داشت روی داد.

فصل چهارم

بخارا

شاه چون از کوهستان [illegible] بخارا آمد راه سمرقند را در پیش گرفته [illegible] و آنجا سپاه در انتظار [illegible] نشست

تا چون از شط جیحون عبور کنند بجانب او بپردازد. اما انتظارش بیهوده شد.

[illegible] تاتار در [illegible] جغرافیائی [illegible] این قسمت را از مملکت خوارزمشاه

مشخص [illegible] حاصلخیز داشت [illegible] و [illegible] گرد آلود داشت ولی بی‌آب

[illegible]. شهرها فقط در کنار شطهای [illegible] ۲۰ [illegible].

در شط عظیم [illegible] شط اول

سیحون نام داشت [illegible] شهرها [illegible] بیکدیگر اتصال داشته

[illegible] بمنزله زنجیری از [illegible] در این بیابان کشیده شده بود. شط دوم در سمت جنوب جیحون

یا آمودریا نام داشت [illegible] گفته‌اند [illegible] سمرقند [illegible]

شاه در ساحل سیحون [illegible] مغولان [illegible] و انتظار داشت که لشکر [illegible]

جنوب [illegible] این تدارکات [illegible] شاه

رسید گفتند مغولان [illegible] کیلومتر سمت [illegible] از کوهها [illegible]

شد و تقریباً از [illegible] گذشته‌اند.

حقیقت [illegible] کوهستانها را [illegible] جنوبی قطع کرد

و [illegible] ترک [illegible] و از جبال برف پوش که سرچشمه جیحون

محسوب میشود گذشته بود. ~~[illegible] ۱۵۰ کیلومتر [illegible]~~ از این نقطه

تا شهر سمرقند بیش از ۱۵۰ کیلومتر راه نبود [illegible] بیست هزار نفر بیشتر همراه داشت لکن

شاه ~~[illegible]~~ [illegible] سپاه او را [illegible] داشت. [illegible] تنها قوای [illegible]

دیگر با وجود آنکه رسیده بود دختر [illegible] او و [illegible] علاء‌الدین محمد [illegible] چون [illegible] که [illegible] . او محمد [illegible] خوارزمشاه [illegible] در نتیجه این

وحشت [illegible] بتدارک کرد [illegible] مورخین مسلمان او را مورد [illegible] مذمت و سرزنش قرار داده‌اند یعنی یک [illegible] از سپاه را

جدا کرد و به محافظت شهرها [illegible] گماشت .

قریب [illegible] هزار نفر [illegible] محافظ اطراف [illegible] و خود با [illegible] سپاه بزرگ راه جنوب را پیش گرفت

[illegible] نفر [illegible] را بجانب سمرقند برد که بیش از همه جا در خطر [illegible] بود . [illegible]

~~[illegible]~~

حصار [illegible] غارت اطراف [illegible] آنگاه [illegible] رفت

در [illegible] چنگیز خان [illegible] وقت [illegible] رسیده [illegible] واقع بود [illegible] شهری است که تاتار [illegible] را در آنجا

کشتند . اینالجق که [illegible] تاتار [illegible] در آن شهر حکومت داشت [illegible]

از [illegible] با گروهی از [illegible] در قلعه حصاری شد [illegible] . تا [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] چنگیز خان [illegible] [illegible]

دیوارهای [illegible] را با خاک یکسان نمودند و تمام ~~[illegible]~~ مردم آن شهر را [illegible]

در این مدت [illegible] بخارا [illegible] گذشته

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] آورد . [illegible] شهر [illegible] داخل شهر [illegible]

[illegible]

[illegible] شهر را [illegible] ایرانیان [illegible]

[illegible] غارت [illegible] آنگاه [illegible] که جوان [illegible]

شهرهای دیگر [illegible] و ارباب صنایع و حرف [illegible] از آنها [illegible]

اتفاق افتاد که سوختن تمامی سپاهیان را از جانب خود برداشت [illegible] را [illegible] چون [illegible] جز [illegible]

بسوی [illegible] که چنانکه بزرگی در میدان می افتاد دیگری بجای او بایستاد و جنگ می پرداخت تا اینکه [illegible] تمام [illegible]

از دم تیغ گذشته یا با [illegible] تیر دوخته شدند .

گر چنگیز خان را در سواحل سیحون دید [illegible] را همراه [illegible] وکی را از میر [illegible] [illegible]

از [illegible] شد و [illegible] رفته است . [illegible] خطر دارد و از در [illegible] سرخ رنگ طی کرد زیرا که [illegible]

از صحرا برآمد و او را [illegible] از سمت جنوب می آمد که عزیمت بخارا داشت .

[illegible] نه تنها خود را در [illegible] دید بلکه از سپاه جنوب و از فرزند خود و از [illegible] امدادی خوارزمیان [illegible]

[illegible] جدا و محروم گشته بود . چه [illegible] از مشرق پیش می آید و چنگیز خان از جنوب و سلطان خود را در [illegible]

گازی بزرگ می دید که هر لحظه فشرده [illegible] میشود .

در این موقع سپاه و [illegible] خود را تقسیم کرد [illegible] را بخارا و [illegible] را سمرقند گسیل داشت و [illegible] خود را

[illegible] بلخ و کندوز روانه کرد . و فقط با [illegible] دربار و [illegible] جنگ [illegible] و [illegible] خود از [illegible]

خارج شد . خزاین و حرم خود را همراه داشت و امیدوار بود که با لشکری جدید [illegible] را باز گردد

[illegible] [illegible] کجا میرفت .

[illegible]

[illegible] چنگیز [illegible] را [illegible] از [illegible] نظامی از [illegible] [illegible]

سواحل سیحون را [illegible] قتل و غارت [illegible] سمرقند [illegible] حرکت [illegible] و [illegible]

مستقیم چنگیز خان و [illegible] را [illegible] از نظر پنهان [illegible]

[illegible] شتاب تمام از بیابان خارج شد و از [illegible] در راه تخریب شهرها و قصبات [illegible] نشد

فقط بواسطهٔ جدول آب می‌جلیده می‌گذشت قهندز نیز دو روز محاصره و دو روز بعد چنگیز که تا چون به آنجا رسید اطلاع

یافت که شهر در اختیار او است چنگیز خان در این جا به مسجد جامع که از معابد عظیم در توران اسلام که دار العلوم مملکت

محسوب میشد وارد شد [illegible] (بقول بعضی) دروازه بطول ۱۰ فرسنگ [illegible] داشت (دروازه) ربضها که در اطراف

آن باغهای سبز و قصور و عمارات دلپذیر ساخته شده بود از میان این شهر می‌گذشت قریب بیست هزار ترک و عجم ایرانی

محافظ شهر بودند و از محافظین آنجا امرا و زارات و عقار چند نفر از خوانین و سادات و علمای اسلام بود که مترجم و شارح

کلام الله مجید محسوب میشدند.

در این شهر آتش تعصب مسلمانان اشتعال داشت چون مغولان در رسیدند خطرات عظیم در آنجا افتاد [illegible] حصار شهر چنانچه

مقتضی دستور بود که اگر ... در حفظ آن کوشیدند ولی چند نفر ... هم از قوت رفته در آن کمند

چنگیز خان در این باب به علمای جامع گفته است : «و انتقام بر حصار (بنشیند) [illegible] بزرگ

روا است [illegible] اصابت آن مولفند» در این موقع از ارازل ترک تبر آن دروازه را شکستند تا اکنون

گذشته از شهر گریزند و بیابان‌ها رسیدند بر شب هنگام با اتفاق سپاهیان چنگیز خان از نهر آب رود را

در باب [illegible] جیحون رها رستند.

مغولان راه داده که این فراریان بگذرند آنگاه بر قوای لشکر از [illegible] فعاله دو ساله

جیحون با آن در رسیدند و ترکان را از دم تیغ آبدار گذرانیدند چنانکه تقریباً کسی [illegible] باقی نماند.

بعد از فرار سپاهیان محافظ شهر [illegible] معروف و قضات و ائمه و سادات [illegible]

مشورت کرده و از شهر خارج شده بحضرت خان (تقدیم) شتافتند کلید شهر را به وی تقدیم کرده و بیان کردند

که این قلعه تسلیم شده است . حاکم و محافظ در بیرون با سپاهیان در قلعه متحصن گشتند و مغولان به درک آن (اقدام)

نمودند روز دیگر آن قلعه را وره شستند در آن انگشتها شدند و آتش گرفت .

سپاه سوار و پیاده بجانب آن شهر رفتند تخت انبارهای غله و دکانهای آذوقه را متفرق

آوردند آنگاه [illegible] که آنها را اصطبل اسبان خود و مسلمانان با کمال ناز و تکلف [illegible] میریزند

که اوراق قرآن مقدس در زیر سم ستوران پایمال میشد . خان [illegible] در [illegible] برابر بنای عظیم که مسجد بزرگ

که برای سلطان است گفته خانه یزدان است

شهر بود استاد و رسید ~~[illegible]~~

بر چنگیز بالای [illegible] پله های مسجد را سواره بالا رفت و در صحن [illegible] از اسب فرود آمد و به منبری

~~[illegible]~~ که قرآن بزرگ روی آن بود صعود کرد. ~~[illegible]~~

چرمی بزرگ سیاه ... و [illegible] خودی چرمی [illegible] برداشت و علما و علما را در حضور و منظر بود [illegible] صاعقه

نازل شد و لعنی بر روی جسور گستاخ را که سلام ... عجیب داده کیفر ... مخاطب ساخت و گفت :

« من با پنج ... ساده ام ... که آذوقه سپاه مرا فراهم کنید [illegible] دیگر نه هیچ

چیز بس است و نگویم ... محتاج ... دکانها حوزه را باز کنید »

آنان ... بر ... شد [illegible] ... از مسجد بیرون رفته چنگیزیان ... اینها و دکان ها ... [illegible]

و ... را در ... بقیه ... از کار چنگیز ... را در ... بود [illegible] ... حسته ...

که در مقابل انبارها ... طاقت ... و ... گذشته .

از مسجد چنگیز ... رفت که ... داخل ... و ... و ... حسینی

شخصی از ... سادات بزرگوار ... رسید ... ؟ (... چنگیز بود) »

سید ... جواب ... این ... آلهی است ... که ... است » ۱

۱ ... (قرتم)

... چنگیز ... از ... گفتی در ... ... و ... از ... بار ...

... و ... از ... و ... رتبی

... و ... در ... از ... بود ... »

... از ... الملح ... تمام ... داده ...

... ... و ... عجیب و ...

... ... خود ...

چنگیز ... گفت : ... بود و ... است ... آسمان ... و ... ام

... [illegible] ... ام ... »

بر ... ترجم ... چنگیز ... دولت ... عمارت

... و تقسیم آذوقه و ... اموال و ... نقاط ...

... کارگران ... که از ... کرده

آزاد خود ...

بر گفت : « ... [illegible] ... داده ... حال ...

همراه کردند. با میزان دهکده می‌ترسید که [illegible] از راه‌ها و دره‌ها فرار کرد که پناه بست گرد و رنج بشتید. آنها را که پادر [illegible] دفعات بازگشتی

توانگر او را با ستمگیش مغول‌ها پرورده شب روز از قلعه‌ها خارج بعضی راه‌ها دور در صرف تمام نقشه‌ها و خزینه‌ها خود را جمع
کرده نگهبانی نمودند. در راه مغول خوردنی‌ها را در قصبات شهرها خواسته و با یک نفوذ [illegible] کوه‌ها مرادند.
و با حال دوتار نشسته جام زهر از دست گرفته و تنها گریزان این مردی خود را در آنجا که و با خانه‌ای گذرانیده
آنها میکردند. سافو نقشه مقاومت کامل میکرد و وقتی که مغولان داد آوردند موجب اشتغال خشم آنها گردید. آنها
عاقبت حاکم و همراهانش کشته شد. وقتی که اقوام خزینه را از زیر زمین‌ها و سرداب‌ها و چاه‌ها بالا زیرکانه بیرون
آوردند تمام اهالی را به صحرا راندند. پس از مرور یعنی سلطانی به بلخی مغولان خود را چنین بیان میکنم:
در روز وحشت انگیز بود. هر زن و مردان و زنان و کودکان که بیرون بستند از جلو گریخته پائین جدا از شهر بیرون کشیده
وحشیان زن‌ها را می‌ربودند و مردان خطاب... ایستاده از غیب هر یک [illegible] خودرا همه آنها را گرفته کشته کرده. بعضی
که تحمل نمودند هم خود را گرفتند. از جای گذشته ستمگیش حمله می‌بردند در آن که جلوش می‌افکند.

مغولان چون نقطه شهر را آتش زدند و شهر عراق بدون در نقطه تیر جنگ عمارت برای آن دو خشتی که پرده‌ها و در و دیوار
ساخته گستره و حوزه‌شیه را آن رنگ سرخ. ایرانیان را به سمرقند رانده و چون پیاده بیچاره با با مغول که راه نشسته
در راه رنج عظیم کشیدند.

چنگیز خان پیش از دو ساعت در بخارا ماند و از بخارا رفت. در سمرقند بماند. در راه قسمتی از لشکر خود را بدان
رها ساخت بجای اطراف و بیراهش [illegible] بدون عیب راه گرفته سمرقند عرض آورد.
سمرقند استوار ترین شهر خوارزم بود. با وسعت آن دیوار حصاری در اطراف حلقه‌ای بزرگ دیده و شهر را احاطه
میکرد بناگاه ویرانه بود. آن وقت پیر مغولان به دل آن تمام حصار را دور ساختند که ساعت قبل هم بسیار کم بود. دو دروازه
داشت. با حصار بسته دست بیست هزار سپاه و خیمه و بیست هزار مرد جنگی حفظ شهر را داشتند.
لشکر مغول عده‌ای بیش از مصادر بود و چنگیز زنان و کودکان را در جلو صف نگاه داشت. در بعضی از
دو سیران بدون انکار گماشت.

اگر چه با سپاه خود پیش میرفت و روی آورد. بیرون رانده شده بیرون شهر سمرقند رفتند از
[illegible] مقاومت کردند. لکن تدارکات سریع و منظم مغولان و [illegible] سپاهیان لشکر آنها موجب اضطراب
شده. گروه گروه ایرانیان تا هم لشکر فرار کرده و سپاه تمام دامنه جنگ از همه حقیقت تصور کردند.
قشون حصار بیرون آمد و جنگ پرداخت. آنها مغولان آنها را یکی از دام‌ها کشتند که در دست داشتند.
وقفه‌ای نبود مردم آوردند. پس از آن موجب بودی و اضطراب آنها شد و بعد از آن روز که مغولان
میخواستند سپاه قطعه از دیوار حمله ببرند سادات و قضات شهر بیرون آمده و تسلیم شهر را اعلام کردند.
سی هزار ترک [قنقلی] لطیف خاطر بمغولان پیوستند و همین قول تسلیم شدند. همراه با سپاه مغول
در آوردند و یک روز بعد همه را بدار عدم فرستادند. مغولان بجهت ترکان اعتماد
نداشتند معروف بود که خیانت کرده بودند. پس مغولان بعد از آنکه سمرقند را با ساکنان را از
رفتند شهر را با [illegible] مرده را بعد مدت خود آوردند. تا در این شهر را ویرانه دادند که منازل خراب

آقا قریب یک سال بعد از این واقعه بقیه این مرثیه را با دوری ماه دوست گفت

به یمن چو آن‌های دو باب مرقد رثیه : «در هر ایوان شر عبارت چندین زنگ با عقده چرا

دگرگون از رحم می‌شود ~~[illegible]~~ جدول و هزار دومین آن ربع و تا دم اس مرور دوران انقطاع

در هر جا شد بزرگ واقعه مرقد ملاقات فوج بزرگ دولت زیست »

فصل پنجم

ترکان از اورگانج

چنگیز در سمرقند اطلاع یافت که محمدشاه بجانب جنوب رفته است برای شه که پیش از آنکه خوارزمشاه مجال تجدید قوای و تجهیز سپاه کند

وی را دنبال و دستگیر نماید (و جهت سرکوب سلطان) جبه نویان و سوبتای را طلبیده و چنین فرمود

« محمدشاه را بهر جا که رود از پی او بروید و او را زنده یا مرده بدست آورید ... اگر بهادران ما یا رفتم

در ملازمت محمد بیرون شود ~~...~~ کنید ... و هر شهر که ... او ... رکنید گمان

... این ماموریت را ... صعب ... ~~...~~ نزد این »

واقعاً ماموریت خطیری بود تعاقب شاهنشاهی در قلمرو خاوری ... مختلف فی الحقیقه قابل بود ... این

اورگانج که در ... نظیر نداشتند

پس چنگیز دو ... (بیست هزار نفر) ... را ... پیاده ... گردید

ماه آوریل سال ۱۲۲۰ میلادی مطابق ... ۶۱۷ ... خوارزمشاه از سمرقند بجانب بلخ رفته و در ...

که ... رفیع افغانستان مقام گزید و ... ترمذ ... در ... شمال در

حدود ... بجمع عساکر و تدارک ... از طوایف ... اشتغال داشت و چنگیز ... را ...

و آن قوای امدادی ... گردیده بود.

... در افغانستان بود ... او ... آنجا ... شد

و ... سلطان ... داشت ... مغرب ... را ... کرده ... شمال ایران ... برد ...

... شده است ... او ... کیو ... بود.

جبه نویان و سوبتای ... رسیده ... از کنار آب ... و ... را

از آب گذرانیدند ... سلطان ... است بر ... بجانب ... سلطنت ... داشته ...

دیگر تهیه آذوقه دشوار باشد و از مخالفت [illegible] این شور آن [illegible] را بر [illegible] گفتند [illegible] لشکر [illegible]

مردی بزرگ بود و چنین به نظر [illegible] داشت [illegible] و اطراف [illegible] [illegible] ریاست

[illegible] قطع [illegible] و [illegible] فقط [illegible] دو [illegible]

[illegible] آورده و همگان [illegible] [illegible]

در انتظار [illegible] در برابر [illegible] [illegible] سفید [illegible] گفتند

و چون [illegible] مطلع شد و سلطان [illegible] شد [illegible] پیش از [illegible]

شد [illegible] و [illegible] آن [illegible] اطلاع داشت [illegible] از [illegible] [illegible] بود.

[illegible] در [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شد و در [illegible].

[illegible] بر اثر سلطان تاختند و از [illegible] [illegible] شد [illegible]

و بقیة السیف [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] سلطان

[illegible] سی هزار سپاه [illegible] و چون از سلطان [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] از

[illegible] [illegible] تاخت و [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] را [illegible] بود. [illegible]

و محتوی جواهرات گرانبها را [illegible] [illegible] آنها [illegible]. سلطان [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] بود. از این [illegible]

سواران چنگیز فرا رسیدند ... [illegible] را به [illegible] بسوی [illegible] بگرفت آنگاه در پیرامون مغولان در سینه [illegible] برادران را

گریزانیدند و چندی دیگر [illegible] سلطان [illegible] تیر [illegible] [illegible] سلطان از حمله مغول نجات داده و از اسب

در آبی سهمگین [illegible] و به آب [illegible] [illegible] . برخی از افراد [illegible] همراهان او [illegible] [illegible] در

[illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از تیر [illegible] [illegible] . از آنجا پرسید :

« [illegible] [illegible] از دست [illegible] مغول [illegible] ؟ »

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از جزایر [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] . سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] البرز گذشته [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] . آنگاه سلطان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از

[illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گذشته [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از سلطان [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

مغولان را آگاهی داد [illegible] مغول [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

جستجوی محمدشاه مشغول بودند . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مغولان [illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] مغولان از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] مغول از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] .

~~[illegible]~~

مغولان را که چو بیش. ایران دست یافتند آنها را کشتند. این شاه بیچاره هم از شدت فقر و بیکسی در آن جزیره جان داد و چنان

تنگدست و فقیر بود که یکی از امرای ایرانی جهت او کفن آورد.

جبه نویان و سوبتای دو سردار تندسیر چنگیز [illegible] سلطان محمد [illegible] آگاه شدند که در جزیره [illegible]

جان سپرده است و در ردیف سایر تاجداران شوربخت ~~[illegible]~~ [illegible] وی را [illegible] خانها [illegible] توقف

دیگر سودمند [illegible]. آن دو سردار [illegible] سلطان محمد را [illegible] سوبتای [illegible] چنگیز [illegible] و قسمت

اعظم جهان ~~[illegible]~~ سلطنتی [illegible] خان روانه گردند.

چنگیز نگاه دیگر خوارزمشاه [illegible] سوبتای [illegible] گیرد

سوبتای را [illegible] داده [illegible] اطراف [illegible]

که روی عزیمت سمت شمال کند و [illegible] از [illegible] خان [illegible] کرد. [illegible]

این سفر را داده بود [illegible] چنگیز خان [illegible] و چنین [illegible] سوبتای [illegible]

[illegible] آورده بود [illegible] سوار

دیگر [illegible] خوارزمشاه [illegible] شمال [illegible] قفقاز [illegible] گشتند

[illegible] گرجستان [illegible] مغولان [illegible] کوهستان [illegible] چنین [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] قفقاز [illegible] سوبتای [illegible] مغولان

که عبارت از [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

١ [illegible] از [illegible] کشتار عظیم آورد.

مغولان [illegible] از [illegible] قفقاز [illegible] گذشتند ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] شمال کوهستان [illegible] از طوایف آلان و چرکس و قبچاق [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] ......

عده مغولان خیلی کمتر بوده و جز از راه حیله [illegible] هم بر شکستند اما سوبتای موفق شده قبچاق را از یاری طوایف همراه الکان

سواران مغول از میان سپاه چرکس و آلان و در شب کمتر از قبچاق آمد نتوانستند عبور کنند.

سپه [illegible] قوم قبچاق را در دشت [illegible] و در [illegible] واقع است [illegible] و یک [illegible] مغول

رفته بر قوم قبچاق غالب شد و [illegible] [illegible] امراء و شاهزادگان روسیه را [illegible].

در این موقع مغولان [illegible] در [illegible] جنگ [illegible] [illegible] از کیف و [illegible] ۱۹۳

[illegible] ۸۲ هزار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از قوم الان

محصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داشته

مغولان از شط دنیپر [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] از [illegible] داشته Dniep

تا رسیدن [illegible] [illegible] جنگ اختیار [illegible] [illegible] چنگیزخان شاه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان را [illegible]

از [illegible] سردار [illegible] با سوبتای [illegible] داشته در روز [illegible] مغولان در [illegible] در صحرا

[illegible] و کوشش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

حضرت [illegible] مغولان [illegible] [illegible] [illegible] از سپاه [illegible] [illegible] از شط دنیپر بالا رفته

[illegible] سلامت [illegible].

چون سوبتای و جبه نویان از جنگ فارغ شدند [illegible] و ترک [illegible] مغول و [illegible]

[illegible] گشتند [illegible] از [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible]. آیا [illegible] [illegible] داشتند [illegible]

الکا [illegible] سیصد [illegible] از شط دنیپر گذشته [illegible] [illegible] [illegible] چنگیزخان که

بوسیله [illegible] از [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] رجعت داده [illegible] را

بعد ... ماهی ... در ... سه هزار کیلومتر سمت شرق دلوت کرد.
چون ... وفات ... نیز واقعه ... را ... که از ... [illegible] ولایت ... [illegible]

که ... در ... وقتی بود ...

... بزرگ ... بعد ... تاریخ ... بزرگ ... تاریخ ... است ... فقط ... [illegible]

و ... که ... خود ... توانند کرد.

... شرق و دروازه ... قطع ...
بر ... مرگ ... [illegible] ... سال ... با ...
از ... خود ... ؟

... مغول در ۹۰ درجه ... طول جغرافیائی ... همراه ... مغول ...

از ... و ... [illegible] ...

تا ... مغول ...

... و ... [illegible] ... و ...

... و ... در ... ولایت ...

... مغول ... که ... اداره امور ...

... در ... جنوب

... را از ... و ... کنند.

... جنوب ... که ... زمین ... پیش از ... از

... از ... آسیا ... از ... نقطه ... دل

... شرق ... از ... [illegible]
... و ... روابط ... پیدا ... و ... به ... طرف ...
... مغول ... ۳

... مغول ... [illegible]

[illegible]

فصل بیستم

چنگیزخان در بخارا

بخارا که در دوران سابق [illegible] در مغرب دور خود شهرت [illegible] بعد [illegible] از [illegible] چنگیز [illegible] دیده [illegible] اول [illegible]
ماوراءالنهر [illegible] تحصیل [illegible] و قطع طریق [illegible] چون مطلع شده [illegible] طول [illegible] بجیحون [illegible]
از میان صحرای بزرگ [illegible] خسته.

در این ملاک مغولان دیوار [illegible] دو [illegible] سنگ بزرگ [illegible] منجنیق [illegible] ناچار درختها را
بریده [illegible] سنگ منجنیق نمود.

مورخین [illegible] در شهر [illegible] مغولان نفت را آتش زده [illegible] استعمال
[illegible] در جنگ صلیبیه بین [illegible] مغولان
تا زمان [illegible] بزرگ [illegible] در [illegible] دیگر آن
[illegible] صنعت بود [illegible] پیدا داشت.

در [illegible] این [illegible] رسید [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] چنگیزخان [illegible] در [illegible] مسجد واقع است قرار داد
چنگیز [illegible] کرده [illegible] خود [illegible]
[illegible] دستور داد که [illegible] شیخ
[illegible]

[illegible]
چون [illegible] نگاه [illegible] رفت و در [illegible]
کبوتر [illegible]

انواع و اقسام دامها در باطلاقها قرار داده به میدان صید یعنی دسته‌ها از اطراف حلقه‌ها دو ۲ رنگ بود که

آنها در حرکت و دامها بیرون نگاه شود اطراق بکردند و مشغول ورک جانها بعد به وسیله صدای شیپور در طبل و کرنا

راه مشغول میشد. انواع جنگل در یک دایره تقریباً به طول ۱۲۰ کیلومتر تنظیم شده است

جاده سرداران و فرزندان و نوه‌ها که در این تاریخ کودک بودند ظاهر شده سرداران به جنگل نشستند

دیگر صف تنگ و فشرده تنگ میداد جانها در صف ها بستند تمام افواج و لشکرها و دانشجوی جنگ کامل بعد

جا و گروه مصادف دشمن در روز به رنگ و برای خزان هم با کمال افراط بود.

اسپها بلوف بو حقیقی آنها سرداران در پی دسته‌ها در ترکیب قرار گرفتند و میدان بیرون بکنیش صید شدند

منبع دیگر سپاهیان در مقابل جانوران و سپاه کارزار و شرم آوری بود که حیوانات از میان صف سپاه فرار کنند. صف قوی

در حفظ دوست و کوه و دره خط مستقیم بگرفته و هم داده از این روز تا سوم حیوانات کم و چون از روز سوم

دیگر جنگل در پی قراول و صغیر از پایان برخاست

در شب موقع خطرناک تر میشد.

چون از شروع شکار مسافت یک ماه میگذشت طبعاً دایره تنگتر و حیوانات آنقدر زیاد شده بودند که (جانوران)

شب در پرتو مشعل های آتش و با فریاد و دریدن و فرار از لب سرکرده سامانگاه گشتی در اطراف گشتند و حتی

در هم شب هم در کار بود. حفظ افواج قوی در مقابل انواع حیوانات درنده در یک دایره تنگ فشرده شده لذا

کار آسانی نبود. در تاریخ برقرار مانده همیشه آگاه و هر فرد چگونه و هر روز شدید در نزد سایر حیوانات

سکوت شب را برهم میزد

در ماه چهارم دایره بسیار تنگ میشد کار و شکار تر بود گروه عظیم جانوران خود را در

جنگلها و درها و در زیر درختان که لطف از نور آفتاب آنها دور نشستند اگر در برابر یکدیگر قرار گرفته

از زیر در کشند. اگر کسی در شکاف کوه ای پنهان شده باشد تیر کمان از جا در رفته و دوربین دقت کنند ... به زبان خود

شاه ... در ... بعد ... رسید ... گرازی ... تیز ... جلو

صف سواران جلو می رود

در یک جناح لشکر دو دو فرسنگ ... که ... از ... فوج سواران تند سیر ...

رفته ... بسیار ... از ... تا ... هنگام ... و ... حیوانات

از ترس تعقیب کنندگان ... دیگر ... سواران ... روند و ... در

... چیده ... بعضی ... آب ... نفوذ کرد به

... در آب ... چون ... رسیده ... نشسته ... دنبال ... را گرفته.

... شاه ... سواران ... ترتیب ...

... وقت ... دور ... ... از ... بود ... دارد.

... صیادان ... دایره ... می شد ... هر قدر ... دیگر ... گشته ... تنگ

جانوران ... حیوانات را ... می کنند ... به اطراف ... جستند ... سوار

... می کنند ... و ... رفته و برگشتند.

در آن ... رفته رفته ... و ... و ...

صیادان ... شد. صف ... بسته گردید. ... جانوران و سواران ...

... و ... راه داده تا بگذرند.

بنا بر عادت قدیم نخست ... شاه ... جانوران ... دروقتی ... و ...

تیر و کمان داشت فقط در این وقت اجازه استعمال اسلحه داده می شد ... ...

خطرناک ترین جاودانی را در نظر می گرفت تیرها را به جنگی می انداخت و دست ها را بر کمان می تافت

پس از کشتی چند جاوید خان خود را از دایره کنار می گرفت و در دهی تا مشرف بر توران نظاره می کرد

و بچه شاهزادگان دلیر ایران را در نظر می گرد چرا از او بی رحمانه وارد می شدند. نگار در نوشتن شبیه میدان های جنگ

آن ها و جریانات [illegible] یک عرصه کشتی گیران روم بود اغلب مردان و دلاوران میدان می شدند مجروح یا مرده به خاک

می افتادند.

وقتی در زمان قدرت عالم علم حکمت یونانیان را به کار می برد در جهان روحی و بیرون آمد عرضه نیز می گرداند.

خانه این گفتار یک روز طول می کشید عاقبت باید به نظر قدیم. بنابراین خان و شاهزادگان جوان بیش تر از

دیگاه خان معروف بقیه الف حیوانات را استادانه کند. خانان لذت فراوانی می بردند

و صیادان هیچ اثری جز آن نگار را می پرداختند.

نگار و نوشتن و ترتیب بود برای سواران معمول و عینا همین دایره را در روز جنگ حقیقی هم در ایالات

حکم تسخیر می دادند.

در این سال چوه ولایت و زمین بود نگار را جز از چاره طول دادند. خان ها فرمان داد در ایالات

تازه تر برای جهانگیری حاضر بشوند و جوجی و جغتای را که از دیوار آرال با مژده مرگ

خوارزمشاه برگشته بودند مرکز حملات نماید.

تا این تاریخ مغولان در برابر توقف در ممالک دیگر پیشرفته بودند از شهرها گذشته در برابر؟

دست یافته و جهان را برداشته راه بودند بعد که کوه ها نشسته دریا خانواده و شهرها را

نگاه داشتند و حفظ از قدر نظری می کردند.

جوجی و جغتای در آغاز کار خود و برادر کوچک جا داد در بودن کار ترس و ضعف نداشتند

ظاهر رفت رعیت خوزه و رنگال حضم گذاشته و بخاطر قوی از میان ~~[crossed out]~~ گروه نابات ادم بود آنچه عادت اعلام
بر از سودی و جز ~~[crossed out]~~ چیزی نبود.
خوانندگان هم تر و برا طارق قوی دوز را از حفظ اینها از حمله بردن مغول در دیوار بزرگ جای داد
مغولان در روز جنگ دیوار خوزه ظاهری ساختند مثل عدل بلند ه ~~[crossed out]~~ و ظاهر کل بوسیله برق نابای ساخته
و مسافه های جزء آن عدل را در رفته و دست به حرکت را نشان می دادند اوقت دیگر بحکومت تمام در اطاعت
معنی براه می‌افتد و ناپدید می‌گردد. نامید عدل اعلام فرمانی بود در روز جنگ که در بطلیموس بخش
دیگر کسی آواز کسی را نمی شنود. چنانکه غالباً صدای کوس و شیپور خوزه کوس و شیپور دشمن می نوازد. آنها
در شب عدل ها حرکت داده چراغ های رنگارنگ ده رنگ طاق (برق) روشن گذاشته بودند ~~[crossed out]~~ چون دارای صنعت
حیله‌گر خاصه از تحقیق حمله در سوار بیگانه افواج خوزه را به جنگ آورده است زیرک مملکت را نمی گذاشت از نفوذ
سوق داده و مردی تلفات بسیار لیکن موانع را هم ادیان بر داشت پس از آن تا قطار خوزه را در سوی میدان هم
و کوچه های اول از ایران و افغانستان پشته گرد آورد.

تا این وقت جنگ مغول بزرگ با جنگ لفظ با پیامی همیشه به غیر معنای تمام شده بود. ترکمان
از بر دشت روزه بعد مغولان را سطر خشم و عذاب الهی می پنداشتند ~~[crossed out]~~ فنون مغول را بعد از آنکه
دست انتقام مذاکره ~~[crossed out]~~ دو نقطه در بار ~~[crossed out]~~ مبارزت کرد آن از اینها موروث است حیله‌گر
ها موروث ماین اعتقاد را در مردم تقویت نماید.

[red marginal note:] آثار قوم ۱۸ اگست

حیله‌گر شخصاً بجانب **شرق** رفته و افواج را در سرچشمه مخصوص دشت جمع و از آنجا
گرد و افواج دیگر را سمت جنوب زنده و آن جبین راه جمع نیایی و دو جانب دست زده و سالم
گذاشته و فقط خبر آن را بیان داده بعد اشغال کند. بر از این اعمال حیله‌گر یان بی‌جا

در اطراف ... شهر

گرفت و تا ستاره را کنار رودخانه چنانکه تقدیر آن کرده است.

چنگیز در این نقطه برشد راه ای تاتار در عقب عموم ملل اسلامی شرف ومطالب در این مدت تحقیر اخبار

والطبه ماست چنگ گذاشته واکتفا رفت و لشکر تاراج نفس در صحرا درد و مسلمین وامالک با رو مضروب شکست شده

نموده بود در پیش بستند. اقوام اسلامی به شهر [illegible] مغول تیغ از نیام کشیده بود مسلمانان

شاه خوارزم را از دست داد. و دو فرزند سلطان را در میدان مغول قربانی کرد بعد آنها پسر از جمله اول رفته رفته

در تحت لوای روشنای طبیعی خود که امرای ایران [illegible] شده زمام آنها و سادات والی اصلاف

بغیر جنگجوی اسلام بستند برای قبول کرده بود.

چنگیز خان که از اردوی خود اطلاع داشت میرفت و قریب یک میلیون مردان جنگی با سلاح

تمام حاضر شده لذا در مقابله او بیاید. عده مخارج برادران [illegible] نامدارند و در جوار

ممالک مختلف پراکنده و دایره وار در اطراف اردوی او واقع بستند

اردو در اول این سال بیش از ۱۲ قوم آن بود که شاید بیش از یک هزار نفر باشد ایدیقوت

اویغوری [illegible] سیحی المالیغ از چنگیز خان رخصت رفته [illegible] تاتار ها باز گشته و [illegible]

خوارزم نیز به سپه بود. بهترین سرداران او سوبتای و جبه نویان با [illegible] لشکر در مغرب [illegible] پیش می رفتند

تیلیق [illegible] ودراز اردوی خان نامدار و عهده دار رکاب چنگیز خان بود در حمله پیش رو [illegible] بلکه اتاق.

موخولی در ختای [illegible] از اشتغال داشت. [illegible] عده اردوی خان [illegible] کم شده بود و چنگیز لازم میدید که

با سوبتای مشورت کند

بر قاصدی نزد سردار گرامی خود با دو [illegible] فرستاد سوبتای [illegible] آمد و چند روز با خان

در مطالب امور لشکر کشی گرد. آنگاه [illegible] [illegible] بار [illegible] خوارزم [illegible] هزار و [illegible]

کیوتر [illegible] داشت.

اخلاق خانوادگی تغییر داده. و از صرافت نگارش افتاده بود.
~~با ختم تمام جمع را الدوله که [illegible] تأخیر [illegible]~~

~~گذاشته [illegible] عبدالله [illegible]~~

بر جهرخ شده گرفت و عشق لیلی [illegible] ملاقات به بود که موجب تأخیر فتح ارگ گردید؛ و از

صدرالدین بهجت در هر حال حیله‌گر [illegible] و سخت سر [illegible] از اراده خارج [illegible] و با انواع

خاصه [illegible] را جهت [illegible] کمیر [illegible].

آنگاه حیله‌گر [illegible] وقت داد [illegible] صف آرائی گشت و مقاومت و جدال [illegible]

و [illegible] لایق [illegible] رحمت یاد آرند بلکه برای [illegible] آثار

حیات و تعلیم عدم زنده‌گانی در هر جا که بود [illegible] رسید.

[illegible] [illegible]

یکی از مورخین [illegible] مورخان [illegible] [illegible] [illegible] در قلعه [illegible] [illegible] که در دامن کوه بلند [illegible] واقع بود

[illegible] [illegible] [illegible] روایت مورخین [illegible] قلعه از [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تاتار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

« یک روز تاتار [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] از قلعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طاقت [illegible] [illegible] .

« [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آورده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .

« [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و آن [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آورده و [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

« ترس و رعب تام در مردم جا گرفته بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از دم تیغ بگذشت »

این قول [illegible] [illegible] چنگیز خان بود که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که جلال الدین را دستگیر کند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] سلاطین ایران محسوب میشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible]

سعی نمودن در اطراف مرو بعضی از ترکمانان را بر ضد او برانگیزند ... متفرق ساخته شد تولی با [illegible] ایران تحت حکم

در اطراف شهر گردش کرد و حصون حصین و دیوارها را [illegible] نظر کرد. انواع سوار [illegible] در حصار گرفته و احشام

و دواب ترکمانان را در مواضع علف ارزش شد.

تولی سه روز پی در پی هزار نفر سواران [illegible] برگزید که کار [illegible] حکم [illegible] پیش شد که تا [illegible] او [illegible]

کس را [illegible] بر [illegible] در مقابل دیوار [illegible] و [illegible] در [illegible] سوار [illegible] . [illegible] نقارش

اهل شهر را [illegible] مردم [illegible] در [illegible] و [illegible] جهت دادند. [illegible] اطراف

[illegible] تولی [illegible] [illegible] . [illegible] تولی [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible]

[illegible] و ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] گذشت [illegible] .

تولی در [illegible] بهر یک [illegible] [illegible] چون

بکار آمد [illegible] که [illegible] [illegible] :

و حال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داد

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] تولی [illegible] [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] از نام [illegible] را [illegible] از تاتار و [illegible] نوشته [illegible] هر یک تا

[illegible] کرد و تفحص [illegible] [illegible] [illegible] و آن را [illegible]

چیزی نگذشت [illegible] بیرون آمد [illegible] [illegible] . [illegible] به [illegible] و

سواران تاتار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .

دو شهر [illegible]
[illegible]

۲
[illegible]
[illegible]

تولی در میان انبوه ایرانیان بر تختی زرین نشسته و تماشا می‌نمود چه سرداران مغول بزرگان ایران را انتخاب کرده

کشتند [illegible] و در برابر چشم اهالی مرو اینان را سرهایشان جدا کردند. پسرها را از مردان جدا کرده (جلوی) دسته

دسته به دشتها [illegible] مردان را مجبور نمودند دستها را پشت سر خود گرفته در زمین بخوابند. [illegible] لشکر تاتار تمام این گروه تیره‌بخت را

در میان خود تقسیم کردند [illegible] تیغ را [illegible] در حال جمعیت عراق

[illegible] فقط چهارصد تن صنعتگر [illegible] از [illegible] بخشیدند[1]

و بعضی کودکان [illegible] را اسیر کردند [illegible] مغول هم [illegible] دست [illegible]

[illegible] روز

[illegible]

از [illegible] روز [illegible]

[2] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی‌الحقیقه [illegible] مغول [illegible]

[illegible]

[1] [illegible] ترجم

[2] [illegible] ترجم

وسیله‌ای را باز بخواند. صحنهٔ نگاهِ دیگه به جای مرگ به رفته‌اند از سراغ؟ بیرون خزیده و به ثروت پهلوی چشمه‌ی

که مشغول دختر که پر از فواید شهر ... رهبر ... قصه تمام ... اطراف ... را به بال می‌خندد چنانکه ... ان

دیگری را از شهر نوبت ... بگفتار ... آگاه میشد. ... مقاومت ... اللهم ... الله شفقت

ساختن ... را ... [illegible] ... آب ... عمارات ... آب ساخته ...

تغییر کرد ... مجموعه ... در میان ... [illegible] ... بود.

بعد از ... که مشغول ... که ... از ... تغییر ... داد ... سرحد ...

رسید سرحدی که در ... بین ... دره ... نزدیک شدند. مشغول گشتن ... محبوب ... که

می‌دید ... بعضی ... از ... وعده ...

مقصود ... [illegible] ... الهی ... بقیة السیف ایرانیان ... از ...

... محل ... از ... در ... می

که ... [illegible] ... و ... را

میکرد ... مجبور ... [illegible] ... یک ... از ... و ...

شبیه ... در ... دشت ... ساق. ... مشغول ...

... [illegible] ... عمارت ... گذاشته.

... از ... شده ... و صفت ...

... [illegible] گفت:

و [illegible] ... را از ... آورده ... هم ... از ...

نقطهٔ ... است که این ... را ... خود ... ساده ...

که [illegible] ... را از دل ... ؟

چنگیز در موارد گاه چنین خشونت رفتار و قتل عام نموده در مملکت ختا چون به حدود ایالات رسید

در الحقیقه کار زشت و بلاد را ابتر داد. تولی را علامت [illegible] و چوا [illegible] هرات را بخشیده و غیره ازاده

در رزم غور [illegible] سلطان جلال الدین [illegible] را عفو کرد. چنگیز به پاس [illegible] به مغول توجه و حکام آنها را [illegible] کرد.

علاوه دیگر ازین هم وقتی سلطان جلال الدین جواب داد [illegible] و خطا [illegible] ادرار [illegible] حرکت نموده

آن همین جنبش [illegible] در دروازه [illegible] حاضر شده [illegible] از [illegible] خشنودی پای

مرو می رسید. مغولان [illegible] شورش و مقاومت مردم هرات را [illegible] کردند. [illegible] بعد

برای مغول [illegible] و عبرت از [illegible] باید.

آنکار به [illegible] رسید مسلمانان فقط در [illegible] مغول را ملعون می خواندند [illegible] تعقیب [illegible]

مسلمانان پادشاه [illegible] و [illegible] از [illegible] مملکت [illegible] شده بود. فقط جلال الدین [illegible] قوای [illegible] را

جمع و در مقابل ~~[illegible]~~ مغول [illegible] کند. اما قوای [illegible] مغول در سر [illegible] او [illegible] دارد

[illegible] کرده [illegible] [illegible] باید [illegible] وقت [illegible] داشت.

بیچاره [illegible] فرار [illegible] مغول [illegible] که چنگیز خان [illegible] جلال

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] داد [illegible] [illegible] برای [illegible] کند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] چنگیز

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible].

و ایران مغول قریب یک [illegible] [illegible] فرزندان اتابکان

ترک و امیران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رفته اند

و [illegible] و ایران [illegible] [illegible] مغول [illegible] دولت [illegible] [illegible].

اسرار [illegible] ایرانی را [illegible] جز [illegible] داشته در قره [illegible] بنام فرستاد

و بین مدتی در برابر آن بنگ [illegible] نکرد .

ترکانان و هم از کوهستان [illegible] مغولان [illegible] بر [illegible] و انبارها [illegible]

به شمار [illegible] مغولان [illegible] گویا [illegible] داشته [illegible] . [illegible] اطلاعات [illegible]

[illegible] مغولان بسیار عجیب [illegible] مشغول [illegible] علما [illegible] [illegible] و

[illegible] در [illegible] [illegible] در [illegible] آن [illegible] داده [illegible]

[illegible] .

چنگیز خان مشغول رفت به انتظار ادامه کرده کارها [illegible] . [illegible] رسید [illegible]

از ختا و از اردوی [illegible] در جنوب روسیه [illegible] چنگیز [illegible] دوازده [illegible]

[illegible] و دیگر در روسیه مجبور [illegible] [illegible] .

چون کارها به پیغام و دستور [illegible] چنگیز خان [illegible] را [illegible] که

از رنج [illegible] هندوکش [illegible] چینی [illegible] . [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] بیابان [illegible] [illegible]

[illegible]

چنگیز [illegible] سواره [illegible]

[illegible] سریع ترین وسیله [illegible] ارتباط محسوب میشد .

فصل هشتم

گشودن راه [illegible]

در زمان اردوی مغولها [illegible] عادت داشتند که اخبار [illegible] را بوسیله چاپارها انتقال داده

و [illegible] چاپارهای [illegible] و دولت جنگ [illegible] خبرگیری را [illegible] و [illegible] سواران [illegible] خبرها را باطراف منتشر میکنند

این چاپارها عادت داشتند در هر روز [illegible] ٤١ [illegible] کیلومتر راه طی کنند

چنگیز خان [illegible] [illegible] راه را توسعه میداد در ابتدا [illegible] تشکیلات [illegible]

این [illegible] چاپارها [illegible] بود [illegible] چاپارخانه‌ها [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چاپارهای [illegible] داشتند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] اردوی چنگیز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چاپارخانه‌ها [illegible]

[illegible] ([illegible]) [illegible] [illegible] [illegible] چاپارخانه ٤ ١٥٠ کیلومتر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرار گرفته بودند.

در این جاده‌ها [illegible] چنگیز که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تعجب و حیرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حیرت [illegible] [illegible] [illegible].

دیگر کم کم رنج تعقیب شد و دیگر پچ پچ [illegible] حرمت [illegible] عادت آورده در مقابر [illegible] چهره [illegible]

[illegible] را با محوطه [illegible] جانیه واقعاً زنان [illegible] از [illegible] [illegible] هم [illegible]

میکردند ؟ [illegible] از [illegible] را [illegible] شناخت [illegible] چه میگفتند ! [illegible]

[illegible] ؟ زنان [illegible] چادر [illegible] [illegible] از ایران [illegible] چه میکردند ؟ [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] آورده [illegible]

[illegible] آیا [illegible] میکردند !

[illegible] . [illegible]

[illegible] ، [illegible]

[illegible] در اوان [illegible]

[illegible] آب

[illegible] .

[illegible] را [illegible] میکنند .

[illegible] الله [illegible]

[illegible] [illegible] را [illegible]

[illegible] .

[illegible] نشسته [illegible] کرده [illegible] .

معمولاً هیچ وزن کسی در حکایت از حالت آنها نکند یا دلگرم کننده نیست لذا آن میدان در مقابل فتوحات

خان چنگیز قیصر روزکشی در بار حوادث حیرت‌انگیز مغرب و مقدرات . مگر چنگیز خداوند زمان و معبود

و فرستاده خدا و قانونگذار مطلق نبود ؟ در وجود متعصب [illegible] اقالیم دور زمین در مقدرات دنیای

تصرف کرده بود !

چنگیز طالع فتوحات خود را منسوب به خداوند آسمان کرد [illegible] چنانچه در مکتوبی که از او باقی مانده

« در آسمان جز یک خدا وجود ندارد و در زمین هم جز یک خاقان نباید باشد » .

چنگیز احترامات و ستایش‌های بت‌پرستان را در اطراف خود مانند هیچ یک از قوم نپذیرفت و معتقدان بعدی آنها

که سلطنت‌ها و دولت‌ها در دوره [illegible] کرده در وقت [illegible] بعد از آنکه [illegible] خود را [illegible] . با حکام

[illegible] تابع [illegible] دارا [illegible] . [illegible] چنگیزخان ابراز

[illegible] . در اداره

[illegible] که [illegible]

مفقود [illegible] .

[illegible] را [illegible] .

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] نشسته [illegible] .

چگونه همه القاب و عناوین را از آنها [illegible] می خواست [illegible] آنگاه یکی از [illegible] بنویسید

و نتیجه یکی از وزیران ایران بوده [illegible] القاب [illegible] و عناوین [illegible] که در [illegible] ایران [illegible] بود در [illegible] داشت

چون نامه را برای چنگیز خواندند [illegible] و آن را دید [illegible] :

در نامه احمقانه چنین نوشته «ای امیر [illegible] »

[illegible] حاقان [illegible]

چنگیز [illegible]

صاحبقران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این سوهان صاحب [illegible] فوق [illegible] بود [illegible] داشت که [illegible] داشت مشهد

و موسیقی او [illegible] صحیح [illegible] ترقی میکرد و صورت حال [illegible] از آن روزها [illegible] میکردند

~~شیخ علی [illegible] که [illegible]~~

~~[illegible]~~ فقط [illegible] تکیه میکرد [illegible] جمع میکرد [illegible]

بعض دیگر [illegible] از سوهان [illegible] درازتر [illegible] و [illegible] پشت گردن [illegible] از [illegible]

حاضر میشد [illegible] تمام مدت حاضر [illegible] و [illegible] آواز میخواندند. دوره‌ای [illegible] در

آنجا معمول است در این زمان [illegible] توقف [illegible] که جرأت میکرد که [illegible] از [illegible]

چه سواران [illegible] حاضر [illegible] رفته باشند!

در این منازل [illegible] از قبیل [illegible] و [illegible] و [illegible] که

[illegible] روز [illegible] ها

[illegible] اطراف [illegible] دماغ [illegible] فقط [illegible]

[illegible] که خیال [illegible] میکردند [illegible]

در این جاده [illegible] دیگر [illegible] که [illegible] باشند [illegible]

تسبیح [illegible] راه میرفتند و [illegible] برف [illegible] دیگر [illegible] که

[illegible] خشک [illegible] که [illegible]

کج و [illegible] در این راه [illegible] روز [illegible]

دیگر [illegible] که [illegible] میکردند و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] میکردند دیگر [illegible] نشستن [illegible] خاکستری [illegible]

مسافرت قطع می‌کردند. آن از تمام دعاها و اوراد جز تعلقات باقی در خاطرم است.

کا. کا. بعد از آن تا آن زمان از راه می‌رسید و عرق از پیشانی می‌کشید که کشیش‌ها و ... را

بیک طرف کرده و با صدای تیز کلمه می‌گفت و در مقابل میزهای چاپارخانه می‌ایستاد. این مرد یک

و قاصد خان بود که هرروز بدون توقف ... و با دیگر ... طی می‌کرد. شخصی ... بهترین اسب چاپارخانه را

با دو سه روزه.

این دو تفصیل ... بعد از این تاریخ مارکوپولو در سفری که ... [1] از ولایت خان

عبور می‌کرد شرح زیر را در این خصوص می‌نگارد.

در حال باید دانست که قاصدهای خان ... هرکجا یک چاپارخانه می‌بینند

که موسوم است ... چاپارخانه‌ها ... در هر منزل ... قاصدها می‌توانند

شب را در آن بگذرانند. در تمام ... و ... موجود است ... سلطنتی

در این منازل ... رحمت خواهد بود.

در ... این منازل ... است. ...

مهمان‌خانه ... با این ترتیب چاپارخانه‌ها ... قاصدهای امپراطور ...

... هیچ جهت نقصانی نخواهد بود.

در تمام نقاط ... امپراطور ... پرثروت ... است. مجموع

اسبان چاپاری ... هزار ... عمارات منازل ده هزار ... طرز بنا

... آن عمارات ... شخص از عهده توصیف برنمی‌آید.

(۱) این طریق امپراطور در ظرف یک شب و یک روز ... راه ... خان ...

---

(۱) خان بالغ پایتخت ... قوبیلای خان ... مارکوپولو ... قوبیلای ...

... مرکز ... که ... مارکوپولو ... خان بالغ ...

که هیچ [illegible] بچینند وزنه هم در شاخ دسته‌های بزرگ رسیده. [illegible] قاصدها و [illegible] را از لای

[illegible] بیرون می‌آورند.

[illegible] در هر منزل اتاقی [illegible] که [illegible] [illegible] می‌نشستند [illegible]

[illegible] هم در شب قطع و [illegible] نمایند ۱ [illegible] که [illegible] دارد که [illegible]

[illegible] که از [illegible] رسیده. [illegible] دارد [illegible] را [illegible]

[illegible] در هر منزل [illegible] که

[illegible] را [illegible] و [illegible] در منزل

به [illegible] صورت زنگ‌ها [illegible] را [illegible] این ترتیب [illegible] چاپار [illegible]

آن در شب [illegible] روز [illegible] می‌[illegible] [illegible] اداره [illegible] کنند

[illegible] این چاپارها بسیار قیمت دارند اگر [illegible] و [illegible] [illegible] چنین [illegible]

قطع نماید. هر چاپاری [illegible] علامت شاهی همراه دارد [illegible] [illegible] است [illegible]

نخواهد گیرد کسی را یارای مخالفت نیست.

[illegible] چاپاری [illegible] دارای [illegible] دارد [illegible]

در [illegible] عام [illegible] را نگاه دارد و [illegible] اطراف را [illegible] کند [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] می‌پردازند. [illegible] که قانون [illegible] است [illegible]

[illegible] در [illegible] را [illegible] اگر [illegible] نفوذ [illegible] می‌کنند.

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] علامت [illegible] [illegible] [illegible] از دیگران ممتاز [illegible]

• چینیان و اویغوریان و مردان دانای مغول بر نگاهداشتن صورت محاسبه و محاسبات دارد ...

اداره‌ای بنام یامن داشتند که شاید [illegible] دیوان محاسبات بود. علاوه بر حکام مغول در بعضی ولایات Yamen

• از معارف و شاهزادگان • هم [illegible] گماشته میشدند • یعنی اشخاص باتی در نقاط مختلف ... (داروغه)

مغول بوده و اطلاعات لازم را میدادند.

چنگیزخان بعد از شاهزاده جبه نویان بعلت بر خطا ورود که ... قدرت و فرمانروائی ...

تی اختیار داشت که احکام داروغه‌ها [illegible] را نسخ و ملکوی بزرگ را عفو کند این اختیار ناقص که خان

بعضی از بزرگان جمع میداد در آن عهد برجست [illegible] رهبری بود بر جراحت خلق. بعد از چندی وقت ملل مغلوب

به شهر خود بودند احکام دینا استفاده جسته و موجب آن قواعد داوری می‌خواستند آنها در آن ایام عجب

مغول مغلوبین این حق را نداشتند. خان بعد از مصادرات و مجادلات • تحقیق و رجوع به

آزادی خان عفو و اغماض را پیشه خود ساخته و خود را از نشان ملل معرفی کرد.

لکن چیز مهمتر مترجم قشون و طرق و ثروت بسیار بود که از هر سمت مملکت او

رو می‌آورد. سرداران اردو در این موقع رفتار ترین رزمه و جنگ ترک را پوشیده دشمنان را فتح

بکمر می‌بستند. خان دائما متوجه تحصیل اطلاعات و تحقیق علوم متداوله بود. آنها مجددت تمدن ملل

مسلمان چندان اعتنائی نکرد اما با سی معاودات قدیم [illegible] مجاز گردید [illegible] را الکافی برانگیخت.

چنگیزخان گاهی [illegible] ترحم و اغماض ظاهری داشت ولی در تعقیب کارها را تا تمام رسانیدن فتوحات

ناقص چندان ابن حجت و خیرگی بخرج میداد که کسی را در مقابل او مقاومت ممکن نشد بنیاد اوقات

در حال غضب بود و غضبی بسیار وحشت انگیز داشت.

چنگیزخان را شنیده‌ام که از اطبای سمرقندی با چهرهٔ مهیب و شعور دیگر [illegible] خان را معالجه میکرد. طبیب از الطاف خانی

مغرور شده و بر درباریان مغول [illegible] اهانت و تحقیر روا میداشت. شنیده‌ام که از مطربان بسیار دلفریب دربار

که در رقص و آوازخوانی بی‌همتا بود نقل کرد که خان از اصرار و ابرام طبیب صبرش گشته ناگاه دلداده آن کنیزک جوان شد. دو هفته

[illegible] کنیزک را از سر راه طبیب دور کرد. تمنّو دیگرانی و طبیب از خان آمد و خودش که دو چهرا

با طاعت او بدر کند. چنگیز خشم آمد و دست مردانه به یک وقت بخوانی با طاعت خود در آورد [illegible]

و عاقبت [illegible] فرمود پرخاش آورد و زبان را تا طبیب از [illegible] کرد.

در پایان این سال چنگیزخان سراپای خود را به بخت عمر دست آورد تا یک جوهر از جمله گوهرانی که در دل انسان

بسیار چنگیز را ستاد و بعد از آن خوش [illegible] تشبث جست.

بعضی از بزرگان حضرت که با جوهر [illegible] و عبرت شها که در نسب او داشته او را تا تاریخ میگفتند

[illegible] عوض چنگیزخان در پس پرده که فرزند ارشد او از عم خود در قوریلتای قصد شد از زن ایلخان مغول پیر

فرمان داد تا آورده را بیان [illegible] [illegible] که عزت او آورد و به پیمان حقیقت جوهر را نظر داشت باید.

آن مرد قبچاق در جواب گفت: «ده تخت این دل وقتی از او جواهرش مشغول نگاه بود»

خان غضبناک شد و تکیه بر خود رفت. امرا منتظر بودند که زبان همه بجوهر و تیغ ناخرسندان او چاره نگاه

آن چنگیز [illegible] دبیران را نوشتن نامه مأمور کرد و آن را با پیروان داد تا به مغرب برد. خان پایان گفت

که نفقه و خلعت داد و چند ارزو و پیام داشت که پیش بزرگان خلق نگاه کرد. [illegible] که سوء تاریخ را

امر به بازگشت داد و با دوست که بر جا بجوهر رسیدی او را با خود نزد آن جا برد.

فصل نهم

جنگ سند

در این فصل باز به حادثه [illegible] شهر ~~[illegible]~~ دقیقه [illegible]

شاهزاده [illegible] و چند روزی [illegible] پرداخت [illegible] و افغانی [illegible] در کنار رود [illegible]

سپاه [illegible] هزار [illegible] رسید [illegible] جلال الدین [illegible] شوق [illegible] به تعجیل [illegible]

چنگیز [illegible] شاهزاده خوارزمی [illegible] از [illegible]

[illegible] فتح [illegible] که قدرت [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] قوای [illegible]

[illegible] جلال الدین [illegible]

پایان یافت .

در این [illegible] جنگ ~~[illegible]~~ چنگیز دید که جلال الدین [illegible]

[illegible] و سردار مغول [illegible] مقابل [illegible] از [illegible]

خوارزمیان محفوظ [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] شاهزاده [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] از افغانان [illegible] جلال الدین [illegible] و قوای [illegible]

[illegible] سردار مغول غالب آمد و قوای [illegible] .

چنگیز خان [illegible] از این [illegible] تمام شهر [illegible] اطراف شهر را

ویران و [illegible] منجنیق مغول [illegible]

حصار [illegible] آمد [illegible] گیر [illegible] [illegible]

شهر [illegible] . مغولها [illegible]

چنین دیده اقدام دشمن را گشته و بجا از [illegible] حوادث [illegible]

چنگیزخان فرمان داد که به توقف [illegible] ظفر کشور [illegible] شود در این وقت یکی از نوه‌ها را که در پای دیوار

جاروب تعقیب رسید مغول [illegible] [illegible] [illegible] آن طفل شاه را از میدان جنگ بیرون [illegible] نقد کنند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود را از [illegible] صف جنگیان را در [illegible] پیش [illegible] و [illegible]

[illegible] شد که یکی از [illegible] را [illegible] چیزی نگذشت [illegible] [illegible] [illegible]

تمام افراد وی در معرض [illegible] از دم تیغ [illegible] گذشته [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] که بعضی شهر [illegible] [illegible] [illegible]

چنگیزخان [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] دار تا [illegible]

خود را در [illegible] جلال الدین [illegible] گرد گرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ سردار معتبر [illegible] [illegible] جنگ برد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] او را [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دار در این وقت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مغول‌ها [illegible]

کشته [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] کند. آنا چیزی نگذشت [illegible] [illegible] سردار

جلال الدین [illegible] [illegible] رها ساخته و از او جدا شده

چنگیزخان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آورد

1
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ترجم

جلال الدین بسمت شرق [illegible] عقب نشست مغولان نیز از [illegible] پراکنده شدند.

شاهزاده خوارزمی [illegible] [illegible] اعوان [illegible] [illegible] چون گروهی از لشکر مغول

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible].

جلال الدین با سی هزار سوار [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رود سند رسید

امید داشت که از شط بگذرد و با سلطان دهلی عهد مودت ببندد اما لشکر مغول در غزنین

[illegible] روز راه از او دور بود [illegible] در این وقت بیش از نصف روز [illegible] فاصله نداشتند چنگیزخان فقط [illegible]

[illegible] توقف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شاهزاده خوارزم در ناحیه [illegible] [illegible] شط سند [illegible] [illegible] [illegible] در این [illegible] سند [illegible]

[illegible] [illegible] عمیق [illegible] [illegible] از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جانب چپ

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جناح راست [illegible] [illegible] [illegible] بود.

سپاهیان [illegible] [illegible] [illegible] رانده [illegible] [illegible] [illegible] مغولان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] قطع کند.

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقصود شود.

[illegible] [illegible] [illegible] از هر جانب [illegible] [illegible] صفوف [illegible] از ظلمت شب

بیرون آمدند. چنگیزخان [illegible] [illegible] ده هزار سوار [illegible] [illegible] [illegible] قلب سپاه جای

گرفت و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نفرستاد.

شاهزاده [illegible] خوارزمی [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] جناح راست [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رود [illegible] با جناح

جناح چپ مغول که در برابر خط سپاه دشمن را بمقدار عقب رانده بودند با بزرگی صد دسته مشغول شده بود
بر میدان هر یک از فرزندان خان صف جنگ بستند و با دیگر شکست یافتند.

جناح راست مغول بکوه حمله و جنگ درگرفت و در کنار ارس جلال الدین [illegible] و شوقت
جلال الدین فوجی از جناح چپ را بیاری امیر ملک فرستاد و باز هم در این روز جنگ جنون
دیگر از مدافعین کوهستان کاسته بود قلب سپاه خود را روانه کرد. جلال الدین چون مصمم بود در برابر [illegible]
ضرب شستی بزرگ نشان داد و گروهی از مردان بنزد آورده را برداشته و آنقلب حمله نمود و بکلی بجانب ترتیب خان
شتافت آنا مغول سالمند دیگر در آنجا نبود و بیش در میدان کشته و در آن دیگر نشسته دیگران
حمله را عوض کرده بود.

یک لحظه جوان چند دشمنه [illegible] زمان [illegible] غلغله مسلمانان بفلک رسید و [illegible]
بانگ و نعره جنگجویان دیگر و صدای سم اسبان و هم خوردن آهن درهم [illegible] مجروحین [illegible]
قلب مغول اگرچه از این حمله [illegible] تزلزل نشد [illegible] با استقامت [illegible] لشکر مغول [illegible]
جنگجویان [illegible] تقریباً تمام جناح چپ سپاه خوارزم [illegible] کوهستان [illegible] از [illegible]
خارج شده [illegible] پس از تحقیقات [illegible] از مردان [illegible] جلال الدین را [illegible] داشت
[illegible] داد [illegible] قسم [illegible] از کوه [illegible] [illegible] حرکت [illegible] معروف مغول است که
[illegible] می نامند.

سردار مغول [illegible] سپاه خود [illegible] دلیرها [illegible] کوهستان [illegible] گردنه [illegible]
گذشته از [illegible] در تصور صعود بر آنها [illegible] کوه. [illegible] از [illegible] از کوه
[illegible] بقیه [illegible] کوه رسید [illegible] [illegible] جلال الدین [illegible]

قله کوه گذاشته بود فرود آمد. چون جلال‌الدین از کوه گذشت از عقب سر به بهترین سپاه خوارزم حمله برد و اردوگاه را

مورد تاخت و تاز قرار داد. در این وقت چنگیزخان ~~[illegible]~~ ده هزار سوار خاص خود را برداشته و هجوم کرد

و عوض آنکه متوجه عقب سپاه شود در این خط به سمت چپ ~~[illegible]~~ راند که معلوم شد بعد از این حمله امیر ملک

را مجبور به فرار کرد. و چنگیز در این اثنا وقت خود را در توقف [illegible] کند. اردوها را بر ضد قلب سپاه جلال‌الدین

راند و آن شاهزاده را از جناح چپ سپاه خود [illegible] در ساحل رود سند جدا ساخت.

سپاهیان هم مردانه جنگ [illegible] ولی خسته بودند از دو جانب ~~[illegible]~~ و در طاقت مقاومت پر [illegible] شوند

چنگیز [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] لشکر [illegible] . آخرین دست از جنگ ~~[illegible]~~ را [illegible]

ختام جنگ بزودی نمایان و با وضع وحشتناک ظاهر شد. جلال‌الدین آخرین حمله نومیدانه را با [illegible] سوار

خاص چنگیز کرد و [illegible] لشکر وقتی خود در ~~[illegible]~~ رود سند راند تا [illegible] را با [illegible]

[illegible] را بر خاک هلاک افکند. جلال‌الدین چون جدا [illegible] ~~[illegible]~~

. اسب را بکنار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] را [illegible] و با [illegible]

آب نزدیک شد و مرگ را [illegible] او و اسب از ارتفاع [illegible] جریان سریع آب [illegible]

و در زیر [illegible] خود را [illegible] دیگر رسانید.

چنگیزخان [illegible] [illegible] را [illegible] دیگر [illegible]. [illegible] اطراف خوارزمیان را

چون حلقه انگشتری گرفته آن چنگیز خود [illegible] سمت رودخانه رفت [illegible]

[illegible] خود را در آب افکند. [illegible] ارتفاع [illegible] چنگیز [illegible]

لحظه تماشای جلال‌الدین مشغول شده ~~[illegible]~~ [illegible]

بر زبان راند «در [illegible] پسری که چنین فرزندی دارد». [1]

(۱) چنگیزخان [illegible] پسران [illegible] [illegible]

[illegible] (۱۹۹)

چنگیز که چندان از شجاعت فوق العاده شاهزاده خوارزمی بحیرت افتاده بود و لحظه‌ای خیال نجات جلال الدین را از دست

وضع نگذارد [illegible] باشنا از شط گذشته سلطان را تعاقب کنند تا چنگیز رحمت [illegible]

و منقرض شد تا جلال الدین با وجود جریان سریع شط آب را قطع کرد و به ساحل مقابل رسید. بامداد دیگر یک تن از

سپاه آن جانب نرفتند که شاهزاده را دستگیر کنند. بعد از این کار جلال الدین با [illegible] انواع [illegible] را از

کوه‌ها [illegible] سلطان [illegible] گردانید.

جلال الدین [illegible] لاهور [illegible] غارت داد و یک روز شاهزاده رسید تا در میان اردوهای

مردم اورا در طریق [illegible] گم کرد. گرمای ممالک هند بر مردمان [illegible] غالب آمد و [illegible] بازگشت کرد

و [illegible] چنین گفت: «گرمای این نواحی کشنده است و آب آن [illegible]»

[illegible] طریق ممالک هند [illegible] از جنگل [illegible] منزل [illegible] یافت [illegible] قسمت [illegible]

آن قوم را چشید جلال الدین [illegible] ترکان [illegible]

[illegible] منزل [illegible] که [illegible] بود.

[illegible] از تبت تا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] علم و [illegible] منزل بود. چون جنگ [illegible] رسید

چنگیز خان احوال [illegible] در [illegible] روز جنگ [illegible] در حق [illegible] کرد یعنی [illegible]

[illegible] وچنین گفت

«در فرزندی [illegible] هرگز [illegible] که نظیر این [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] توان»

[illegible]

بعد از تسلط یافتن بر آن مملکت هرود زندگانی گفته بود در صحرای گوبی امراء و ایلچیان که جزو حضور
مجبور شده بودند ~~[illegible]~~ باهم مذاکره و ملاحظه می‌کردند در مملکت ختا یا طمغاج
زرینه سرکش دفاع کرده بودند. بر چنگیز خان دروازه‌ها را پیش گرفته و با لشکر گران حمله قطع نظر از آنکه
چون مواجه شد با دره‌های طولانی آنجا رسید متمرکز شد و مملکت پیدا در آن طرف کوهستان
سبز و وسیع بزرگ دولت بزرگ‌تر و مرفه‌تر است. آنجا چنگیز هم فکر دیگر کرد راه خود را از کوه‌های عظیم
هیمالیا بر عبور مسدود یافت و چون عاقبت از اسکندر بود از بام عالم راه خود را منحرف ساخته و کاروان
کاروان رو افتاد لیکن راه را خودش برای مولت خود نگاهداشتن باز کرده بود.

یک جمعیت شهر بزرگ‌ترین را گرفت و راه سمرقند را پیش گرفت. دفعه اول چنگیز ...
و ماعدای سمرقند افتاد بهار سال ۱۲۲۰ بود و ~~[illegible]~~ در پائیز سنه ۱۲۲۱ کار خود را
انجام داده و جهانگشائی را ختم کرده بود. یاسای چنگیز هم موافق بود که دیگر
از کشتن دست بدارند»

وقتی چنگیز خان از اخبار و دیوانه‌ای عبور کرد به علامت فرمان داد که تمام
اسیران را هلاک کنند گروهی عظیم از ... دنبال ... چشم
زنان سلطنتی دارا و ... راه صحرای گوبی بروند در کنار راه پیاده کرده
که یکبار دیگر ~~[illegible]~~ دیده گریان را به جانب وطن عزیز باز کنند.

خان ساخته و در آن وقت لحظه فکر کرد و سؤال کرد که ببیند نتیجه این جهانگیری
و خونریزی چیست روزی از دانشمندان اسلامی پرسید: «در گمان نکنی که آیندگان
مرا در این خونریزی و ... تاراج ملامت کنند».

حکم و معارف عالیه چین و اسلام که چنگیزخان سیر کرده بود همه از آن لطف و لا در عین لشکرکشی و تاراج

رعایا را عمداً از پیش نظر دور داشته بود در اواخر وقت بیادش آمد: «اگر در باب رضای

و حکمت دانشمندان بسیار اندیشیده ام و امروز می بینم که بدون دانستن و صواب زمان

قتل عام و داده ام لیکن از هلاکت لیف مردمان مرا چه باک!»

هنگامی که پادشاهان شهر سمرقند از شهر بیرون آمده و با ترس و بیم فرق ... از او استقبال

کردند و ارمغان بسیار از هر قبیل گذرانیدند خان نسبت بآنها ابراز محبت کرد. ... ان

را نیز وعده داد خطای سلطان خوارزم را ببخشد که نه وعده و قول وزرا ... از قوم

درستی ... دفاع میکرد. پس حکام از میان خود ... بگزید و ... را حق داد که ...

حکام مغول ... بحفظ و اجرای یاسا مبادرت نمایند بعد از ... چنگیز فرمان ... را

درست گرفتند.

هنگامی که مغول که صدمات جراحات ... را اشغال میکرد ... قریب به یک ماه

سپری برای شده و نظم و ترتیب در کارها برقرار کند و اصول آن از استقرار بود: دفع شورش ها

تنفیذ و اجرای یاسا و تفویض سلطنت به فرزندان خود. پس بوسیله چاپارها سرداران

و امیران خود دستور داد که در مجمع بزرگ که در نواحی سیحون ... نقطه که ... از آنها

وارد خاک خراسان شده بود جمع شوند.

فصل دوم

مجمع بزرگان دربار

محل انعقاد این مجمع [illegible] شد چیزی بود که [illegible] مغولان می کوریلتای رسید [illegible]

برای منعقد شدن جایگاه [illegible] محسوب می گردید. [illegible] مردم بار در اطراف شط از [illegible] آنجا [illegible]

[illegible] هزاران زرین چادر [illegible] خاک برپا کرده [illegible] مرتع بسیار [illegible]

ماه اول بهار که موسم [illegible] قوریلتای بزرگان مغول است فرا رسید.

سران قوم مغول در اطاعت [illegible] نهایت دقت [illegible] تبریک [illegible]

فقط [illegible] از خاک [illegible] چهار [illegible] هنوز نرسیده بود.

سرداران مأمور حدود و ثغور مملکت و ترخانان خوش لباس و سلاطین مطیع و سواره [illegible]

از چهار گوشه جهان باردوگاه چنگیز [illegible] هر یک [illegible] کرده و گروهی [illegible] همراه خود آورده بودند.

[illegible] که از ختا [illegible] بچه جفت [illegible] دراز [illegible] پارچه‌ها [illegible] ابریشمی زینت یافته بود.

[illegible] برق یکی از [illegible] در جنگ [illegible] افتاده بود حرکت [illegible] ازدحام [illegible]

سرداران [illegible] از دامنه جبال تبت [illegible] زرین و منقش که چنین [illegible]

گاومیش کوهی [illegible] دم سفید [illegible] افسار [illegible] مغول‌ها [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]. [illegible] فرمانده کل سپاه که از [illegible]

قطار شتر سفید همراه داشت. [illegible] که از دامنه کوه‌های برف پوش [illegible] رسیده

صد هزار اسب [illegible] آورده. [illegible] لباس‌های زربفت و جامه‌های

سیمین [illegible] خود و [illegible] دولت [illegible] گرانبهای

[illegible] کردند.

از روی جبال تیان شان رؤسای طوایف ایدیقوت اویغور و متحدین خاص چنگیزخان بعد با

خان المالیغ در دنبال عبور داشت امراء قرقیز با [illegible] عرض حضرت [illegible]

مغول میرسیدند و ترکمانان با چادرهای [illegible] و قبائل جبلی نیز که جزو [illegible] پیوستند.

اسبهای [illegible] همه مسیر [illegible] و [illegible] را [illegible] کرده به بارگاه [illegible]

تازه براه می‌افتادند و یک [illegible] از [illegible] رسید در روی زین

قطعات نقره صیقلی و کنده کاری میدرخشید و جواهر الوان چشم را خیره میکرد.

از مواردی که به طبع آنها و احترام بسیار نگاه داشتند اینها [illegible] بعد

که در این وقت [illegible] داشت [illegible] [illegible] در [illegible] میدادند [illegible] از

[illegible] مغول [illegible] چنگیزخان [illegible] در [illegible] او [illegible]

[illegible] قوم [illegible] دربار [illegible] دربار بزرگ [illegible] داشت جمع شده

درگاه [illegible] خان [illegible] سپاهیان [illegible] در مقابل در [illegible] صف کشیده بودند

[illegible] حفظ نظم و ترتیب را داشتند [illegible] اردو [illegible] و [illegible] بود [illegible]

چنگیزخان مرتب و محکم که کسی یارای آن نداشت بی اجازه وارد اردوگاه [illegible] خان بشود.

سرداران اردو و [illegible] تابع چنگیزخان [illegible] زنان اسیر و اموال

غارت شده را بخان تقدیم میکردند [illegible] جواهر گرانبها و خزاین [illegible] را [illegible] که [illegible]

[illegible] فراهم آورده بودند و [illegible] کردند [illegible] و که [illegible] آن زنان [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] بود»

شاهزادگان و امراء بجز شیر مادیان شربت نمی‌دادند و از ... دیوان [illegible] خان‌گفتا عاشق [illegible] بود

چنگیز بر سر تخت [illegible] سلطان [illegible] آورده بعد قرار گرفت [illegible] را از عصا و تاج سلطان

مرحوم را [illegible] چون [illegible] دختر شاه را [illegible] جواهر [illegible] بقیه زنجیر در زیر

تخت یک قطعه [illegible] خاکستری رنگ [illegible] بعد [illegible]

قدیم خان در صحرای گبی [illegible] افکنده شد.

چنگیز در حضور امراء و [illegible] از شرق آمد بعد تفصیل فتوحات [illegible] را بیان کرد

و گفت: [illegible] از برکت یاسا [illegible] جهان [illegible] تابع و مطیع [illegible] باشید.

خان [illegible] که [illegible] نطق [illegible] از فتوحات [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] تمام امراء [illegible] و [illegible] داشتند و چنگیز

[illegible] بر [illegible] دولت [illegible].

برای [illegible] و [illegible] ممالک مفتوحه [illegible] ایلچیان [illegible]

ممالک را بحضور آورند

به فرزند خود چنین گفت: [illegible] بزرگ [illegible]

همه در اطاعت اوگتای ثابت قدم باشید.

[illegible] در طرف [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] رسیده [illegible] آنها را [illegible] که از

[illegible] دیگر [illegible] آورده بود.

از سرداران بزرگ جوجی [illegible] (که در راه او بود) رفته و او را تشفیع کرده بود و در انجمن بزرگ حاضر شود. جوجی دعوت او

و چون که نزد خان رسید زانو بر زمین زد و دست پدر را بر پیشانی خود فشرد چنگیز قبلاً این ارزو را داشت [illegible]

با علاقه خرسند شد ولی [illegible] و [illegible] بزرگ نوازی دشت قبچاق صد هزار اسب

قبچاق برابر پدر ارمغان آورده بود.

چون جوجی مراسم دربار را دوست نداشت از پدر رخصت خواست که به اردوی خود بازگردد

چنگیز خواهش او را پذیرفت و اجازه داد.

بعد از این چنگیز [illegible] بهترین [illegible] بازگشت و [illegible] اردوی [illegible]

[illegible] سر رشته یکی از مورخان [illegible] [illegible] چنگیز خان [illegible] را [illegible]

[illegible] شرح وقایع ترکستان را [illegible] در [illegible] بیان کنند.

پایان کار

روزگار چنگیز خان را اجازه نداد که سالها راه دراز را در وطن بگذراند. به چیزهایی فرزندان و دامادش گفت
دو چیز دو دولت خاصم هنوز در [illegible] عالم خان میشناخت برپا بود یکی مملکت دائم الانقلاب هیا در جوار
کوهستان تبت دیگری کشور قدیم سونگ در جنوب. چنگیز خان چون در قراقروم و میان طایفه خود در خانه اورته
سر برد الکه جدید برزین نشست سوبوتای را برای دولت سونگ فرستاد و خود گفت قلع و قمع طوایف
وحشی هیا را پیش رفت.

چنگیز در این لشکرکشی موفقیت در مغول زمستان از بیابان سخت گذشت و تمام دشمنان و دیدن قوای دیگر
نقطه جمع دید که رشته ... ادا دوشتند این دشمنان عبارت بودند از بقیه ... خطا و انواع چینی جنوبا
و ترک ها و قوای طوایف هیا. از کلام و خان پیداست هم چنین عقل های ... باید البته
مغولها به ... است حیوانات درون ... نقال پرداختند دشمن ... فاتح ...
عقب ... خان که سرداران بزرگ و دان ... داشته ... درین مصاف ... قریب ... هزار مرد ...
... مغولها ... پرداختند ... سرداران ... انگشت ... دادند
هر جا که ... چنگیز ... گذشت تمام مردها را ... اسلحه ... از دم تیغ ... گذرانیدند ...
... که در قلعه محکم در یکی از گوشه ها ... خود را ... به ... آورد ...
کینه ... و ... خود را در ... بود ... داشت ...
گذشته ... چنگیز خان ... جواب داد:
در ... خود ... هیچ ... از گذشته ... آرزو ... خود ...

خان بعد از این فتح عزم نمود تمام شهرها را ویران گرداند و مردم را هم [illegible] که

در وسط زمستان شد بجای [illegible] مملکت [illegible] چراگاه [illegible] یلیو چوتسای حکیم با کمال جرأت خان را

از تخریب چین منع کرد و گفت :

« اگر تو این مردم را معدوم کنی دیگر که تو [illegible] خواهد کرد و که اسباب تمول و [illegible] خزانه ترا فراهم خواهد ساخت ! »

چنگیز [illegible] فورا [illegible] که بجای قتل عام مالیات بر رعیت حکم [illegible] در [illegible]

عمران و تمدید [illegible] این [illegible] داده [illegible] چنین جواب داد .

« در باب [illegible] تو [illegible] اقوام مطیع [illegible] و [illegible] خصوص [illegible] »

لکن از [illegible] بجای [illegible] پدر

[illegible] را [illegible] وقت [illegible]

[illegible] در دشت قبچاق [illegible] چنگیز [illegible]

تنها [illegible] شغل [illegible] و [illegible]

چنین [illegible] که [illegible] رسید چنگیز خان [illegible] که

هیچ وجه [illegible] و عرض کرد و چنین [illegible] داد : « باید امر مرا اطاعت [illegible]

[illegible] باید [illegible] » در اینوقت هم [illegible] مردم هیچ وجه از [illegible]

[illegible] آنجا خان [illegible]

و خبر فتح [illegible] را چون [illegible] هیچ وجه [illegible]

[illegible] . [illegible] از [illegible]

گرم [illegible] خان [illegible] داد .

چاپاران تندسیر روانه کرد تا فرزندش تولوی را در بستان خود طلبید نزد او خوانند چون دفاعش کمتر قوی کرده

این تاریخ مردمانش بود از آب بیرون آمد ... خان را که در بستر فرش در کنار آتش افتاده و

ساعتی از شب و شکاب برخود پیچیده است.

مغول سالخورده فرزند را پند رفیقه و چنین گفت: « بچه‌ها من مردم باید به جنگ ... گرده و دلاور

درویشم »

از جمله روش چنگیز رفیق بود و سیاست که وقت رحیل رسیده است فرمان داد تا سران سپاه با تولوی

در اطراف بستر او گرد آوردند پس با نهایت اضطراب و حزن اشک ریختند او را وداع گفتند چنگیز دستورهای لازم

و دقیق راجع به ختم فتح سونگ [تنگوت] را که و از جمله ایالات آن بر عهده گرفت بداد سرداران خود داد ولکن

سلطنت ممالک شرق را به تولوی و پادشاهی ممالک غرب را به جغتای تفویض نمود و اوگتای را برای

خود زوراک داد که سمت خاقانی در شهر قراقوروم مقام گزیند.

چنگیز خان که عادت خود اینطور بود که ... آن زمان جهان را وداع گفت و با پنجه رای

فرزندان خود بزرگترین دولت و عنوان گیرنده سپاه عالم را با رگذاشت خود خان با دیگر

مرد که گوید ~~...~~ مالک جادوی و صاحب گله شتر نیست.

این واقعه در سال پیچقان ئیل ترکی مطابق سنه ۱۲۲۷ میلادی اتفاق افتاد. رمضان (۶۲۴)

مورخان می‌نویسند که چنگیز در مدت مرض اخیر خود دستور داده بود پادشاه

چین را که عازم اردوی او است در راه بکشند و در وقت مرگ فرمان داد که خبر فوت

او را مستور دارند تا زمانی که ... به موقع اجرا بیاید.

در برابر خیمه سفید خان ... ساعتی از اردو برگزیده یک نیزه بر زمین کوبیده

مستقیماً خیمه هر یک از منجمان و طبیبان را در ازای معالجه و عوض خدمت می‌نواخته و این شد منع می‌کرده

فقط سرداران بزرگ حق دخول داشتند. مثل اینکه خان کاری دارد و از بستر دوا و دعای حاضر کند. وقتی

که پدرش، پیا و اتباع او به اردوی مغول رسیدند به راه انجمنی دعوت کردند و خلعت‌های گرانبها و شایسته

در میان سران لشکر قسمت شد. پس تا آخرین نفر را به خاک هلاک افکندند.

اورخانها و سرداران سپاه، چون چنگیز را در میان خود نیافتند و آن فاتح معروف نشنیدند!

که سلطنت جهانی را از برای او گشوده بود دیگر ندیدند از اینها بعنوان تشییع جنازه خان مغول گرد هم گشتند

قبل از دفن کردن او بنا برسم ~~[illegible]~~ مغولهای بالای جسد اورا تقویش نشان داده و یگانه در تار گیتی

زرق و برق ~~[illegible]~~ بردند.

چنگیزخان در حالی که سوگند وفات یافت و سرداران برای منع وحشت رحم هرکس را تا سرحد

صحرا در راه می‌دیدند هلاک می‌کردند ~~[illegible]~~ خبر منتشر شود

چون به سرحد صحرا رسیدند سرداران بزرگ و صاحبان این ترک باهم مشغول عزاداری

در اطراف محیط دولتی نشستند و در کنار جنازه خان طی طریق کردند. هیچیک یادی از او

خان بزرگ دیگر چشم شان برای خود رسیدن نیست و در آواز همین اراده خود سرداران را از گوری

مکتوبی نوشته.

یکی از ترخانها که موی خاکستری رنگ داشت بانگ برزد و گفت:

« ای خداوندگاران! ای بعنوان ما را همیشه نگذاری و میروی؟ وطنت با

رود خانه‌هایش ترا انتظار می‌کشد. شهر نیکبخت تو که قصر زرنگارت در آنجاست و دیوانت

در اطراف آن بسته چشم براه تو است. چرا ما را در این ولایت گم در میان دشمنان خونخوار گذاشتی؟ »

سایر همراهان هم هر قدر جنازه در مجاور [illegible] پیش می‌رفت در دهه و [illegible] می‌گریستند. مورخان

عبارات مرثیه خوانی ایشان را به این صورت ضبط کرده‌اند :

« پیش از این مانند عقاب بر سر لشکر ما پرواز می‌کردی امروز ~~[illegible]~~ ارابه‌ای با صدا و فریاد خشن

می‌غلطد و ترا می‌برد. ای خان من.

« آیا واقعاً زن و فرزندان و قوم خود را ترک کرده‌ای ؟ ای خان من

« سابق براین مانند عقاب تیزچنگ معبود بر [illegible] داشتی با خود [illegible] حال بایست ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ و بر خاک افتادی . ای خان من ! »

چنگیز مغول را وطن خود میدانست نه بلاد [illegible] [illegible] صحراها [illegible] کودکی برده

و برای کسب قوت و هویت کوششها کرده بود چنگیز در تاریخ [illegible] آن ناحیه را از دست ~~[illegible]~~

نداده و نگاه داشته بود. [illegible] ایران سرداران اسیر مرکب [illegible] در [illegible] مسطح [illegible]

آورده و ضرورت خان را برداشته و اجرای عادات رسانید.

چون آخرین سردار در محل دفن حاضر شد جسد خان را از جادر بیرون آورده

[illegible] آخرین حفر کرده [illegible] دفن او را جنگلی قرار داده در [illegible] احتیاط دقیق کرده بود

امروز کسی از مکان حقیقی قبر او مطلع نیست . جسد او را در زیر درخت [illegible] خاک سپرده

[illegible] مغول یکی از طوایف بزرگ را از ادای مالیات معاف و مامور

محافظت مقبره خان کردند (۱) در جنگل ~~[illegible]~~ [illegible] عود و چیزهای خوشبو مدتها

تا زمانیکه حلقه اطراف انبوه‌تر و درختان عظیم ~~[illegible]~~ گشته و آن درخت بزرگ

از نظر مستور و آثار مقبره محو گردید . (۲)

۱) یکی از اخلاف چنگیز [illegible] بزرگ موسوم به شاهزاده کالاچین ~~[illegible]~~ است که خان بزرگ را در ولایت اردو دفن کرده [illegible] در فاصله [illegible] از شط [illegible] و دیوار عظیم چین [illegible] انجمن کرده و هر سال مغولها بر قبر او مراسم [illegible] و شمشیر و زین و کمان چنگیز را بجا می‌برند . در یکی از [illegible] مغول است که هر سال اسب سفید و [illegible] نزد چنگیز [illegible] .

۲- رجوع شود به [illegible] مقبره چنگیز خان [illegible]

دو سال در سوگواری بسر رفت تولوی در قراقروم نیابت سلطنت داشت پس از طی مدت عزاداری سرداران و

و امیران در مجلسی که با تجمع شده بنابر وصیت آن جهانگشای بزرگ اوگتای را بقاآنی انتخاب کردند شاهزادگان و امیران

در تقویت دولتش هر یک سلطنت عظیم ایشان بودند و بنابر وصیت چنگیز خان هر یک حصه موروث خود را

جغتای که در دشت وحش وارث شده بود و فرا زوال ممالک اسلامی بود از جانب اکثر اهالی در رسید

و اوکتای موجود یک خود بود از دشت های گوبا وارد شد باتو پسر جوجی

که (مجمل) لقب داشت از دشت های روسیه فرا رسید.

فرزندان چنگیز بعد از مباشرت بعد رحلت پدر و مانند سایر میکردند جانشین شدند

در این وقت هر یک مالک الرقاب قطعه‌ای از زمین و صاحب خزائن و دارایی بودند و بزرگ وجود

گمان میداشتند. چون سایر افراد و کسانی که در میان اقوام وحشی تربیت یافته اند فرزندان چنگیز

نیز هم خود را مصروف فراهم آوردن سپاه گران کرده بودند و در ممالک متصرفه خود لذت و

کامرانی و عشرت را چشیده بودند. چنگیز بنفس خود چنانکه گفته بود و اخلاف وی جامه‌های

زربفت خوانند پوشید و طعامهای گوناگون و برگزیده خوانند خورد و در بهار زیبا خوانند نشست و دختران

جوان و ماه رو در آغوش خوانند گرفت. و فرزندان خوانند او که این همه نعمت را که با وی ارزانی داشت

ظاهراً شخص گمان میکند که بعد از دو سال عزاداری و نیابت سلطنت تولوی پسران چنگیز با تیر بر سر ارث و مال

چنگیز جنگ کرده و خونها ریخته باشند. جغتای که اکبر اولاد بود بنابر رسم مغول حق داشت که بر اریکه خانی

بنشیند آنرا اراده جهانگشای بزرگ بطوری در قلوب نمودن رسوخ داشت که از رسم سابق صرف نظر کردند

انتخاب را که کشیده که آن وقت اهمیتی داده بود پس از آن رشته ارتباط و اتحاد محکم بشد.

سلطنت نفر صحیح بیا برادران بیشتر قدر از اطاعت تا در کنند و برادران خلاف و نفاق نگردند
با آنچه چنگیز فرزندان را اگاه کرد که اگر متحد نباشند سلطنت و قدرتشان بزودی رو بزوال خواهد نهاد
چنگیز میدانست که این دولت جوان دوام نخواهد یافت مگر اینکه تمام اراده‌ها مطیع اراده واحدی باشند
بنابراین تولوی ستیزه‌کار یا جغتای مستبد و مغرور را جانشین خود نکرد
و وصیت کرد از میان دو اوگتای که شخص نرم و ساده است باید پادشاه باشد. علت این انتخاب
اطلاع عمیق بود که خان بر احوال فرزندان خود داشت. میدانست که جغتای هرگز به اطاعت
برادر کوچکتر خود تن در نخواهد داد و تولوی هم که فرمانده کل قوای جنگ است از برادر ارشد
خود که مردی درشت‌خو و بخیل است فرمان نخواهد برد

بعد از آنکه شاهزادگان در قراقوروم جمع شدند تولوی که الغ نویان و [illegible] اعظم
بجا بود از نیابت سلطنت استعفا داد و تخت سلطنت را به اوگتای تکلیف کرد. اگر
این جوان که منصب ریاست عالیه کشوری را داشت عنوان [illegible] نیست بود [illegible] اعلام را برادر
بزرگتر او پادشاه شد. چهل روز در این تکلیف و تردید گذشت و علت آن معلوم نیست
یا مربوط به تکلف تولوی و اصرار در عدم قبول سلطنت بود یا بسبب عدم رضایت از طرف
ستاره‌شناسان و فالگیران که در اوقات سعد برگشتند. الغ . اورخانان و بیرون
قوم بخدمت اوگتای رفته و بعد وی را خطاب ساخته گفتند: «ای پادشاه؟ خان خویش
ترا بجانشینی خویش برگزید و همین لازم است!»
تولوی هم با بزرگان در اصرار و تاکید شرکت جست و آخرین وصیت پدر را بیاد آورد شد

یه‌لیوچوتسای دو شمشه خطا را که خزانه‌دار بود تمام عزت و حرمت چونه داد بر چنگیز او را از دیگره
نگاه‌دارد. اوگتای با کمال اضطراب از آن خزانه‌دار استفسار پرسید آیا امروز ساعت نحس نیست
مرد خطائی جواب داد: «غیر از امروز هیچ ساعت سعدی در پیش نیست»

پس اوگتای را وادار به درنگ بر تخت نشینی و روی سکوی پیشه از نمد باده بلند
بالا بردند. در این اثنا یه‌لیوچوتسای نزد جغتای رفته، گفت: «تو ~~~~ بزرگترین شاهزادگان
آن رعیت امپراطور محسوب میشوی چون ارشد هستی وقت را غنیمت بشمرده و پیش از دیگران در برابر تخت
سجده کن»

جغتای پس از لحظه‌ای تردید پای برادر را گرفته تمام سرداران و نجبا که در مجلس شورای حضور
داشتند از وی تبعیت کرده. اوگتای را خاقان اعلام کردند. پس همه از چادر بیرون آمده سمت جنوب
رو به آفتاب به سجده افتادند و تمام اهل اردو نیز چنین کردند. آنگاه چند روز جشن و سرور. گنجها
و اموالی که چنگیزخان از اقطار جهان گرد آورده و بجا گذاشته بود در میان سرداران و امرا
و صاحب‌منصبان لشکر مغول ~~~~ تقسیم شد. ولی اوگتای جمیع مجرمینی را که پیش از
مرگ پدرش به زندان افتاده بودند عفو کرد و با عدالت و مهربانی تمام که برای یک نفر
مغول در آن عهد از وی سراغ داریم سلطنت راند و همواره نصایح یه‌لیوچوتسای را پیروی کرد[1]

---

(۱) بنا بر روایت رشیدالدین منقول است در این وقت چهل کنیزک جوان زیبا
با بهترین جواهر مرصع و چهل اسب اصیل را بسر قبر چنگیزخان برده قربانی کردند

۲ - رجوع شود به یادداشت هوارث و بیژن راجع به روابط یه‌لیوچوتسای و اوگتای مغول.....

این حکیم با ثبات قدم و درایت کوشش کرد که از طرف درباریان سلطنت خداوندگار

خود را مستحکم و استوار کند و از طرف دیگر مغولان خونخوار را از کشتن مردمان باز دارد. دیگر روز

با سرداری چه سرداران عیب بود مقاومت و مقابلت کرد. این ... او در خان همراهی تولی در

زمان وقت مغول اداره جنگ در مملکت سونگ بود. دیگر وقت سالکی یا از مدد عظیم و اقتدار که

وزیر دانشمند چنین گفت: « در سالهای اخیر کشورهای ... از محصول و آذوقه اهالی ...

رفته اند اگر ما مردم این کشور را هلاک کنیم از زمین خالی چه فایده خواهیم برد ؟ »

اوگتای صحبت این وزیر را ... کرد و آن جماعت را که در شهر پانصد هزار نفر بودند مورد عفو قرار داد

این یلیوچوتسای بود که وصول مالیات ... را منظم ساخت مغولان ... بر صد نفر چهار ...

تقسیم کند و این حق را بر خانواده ... نقره یا ابریشم ... وزیر دانشمند اوگتای را

وادار ساخت که حق امتیازی با سواد و دانا را به شغل عمل منصوب کند و با وجود چنین گفت:

« برای ساختن کوزه بکوزه گر رجوع میکنیم برای نگاهداشتن حساب و دفتر هم باید مردان

دانا را بکار گماشت » خان مغول در جواب گفت :

« بسیار خوب که تو را از این کار منع کرده است ؟ »

در وقتی که اوگتای قصر جدید برای خود میساخت یلیوچوتسای مدارس برای اطفال مغول

بنا میکرد. پریروز با ... وارد شهر قراقروم که آنوقت ... با تبلیغ بوده است:

... عدالت و اخلاص گرانبها مجازات شد و خزانه دولت وارد میگردید.

با این طریق قدرت خان مغول بر ... استوار و ثابت گردید.

برخلاف دولت اسکندر ممالک جهانگیری مغول پراکندگی از هم نیافت [illegible] چنگیز

قبایل مغول را مطیع سلطان واحد کرده و مجموعه قوانین بسیار سختی را در میان آنها گذاشته بود که اگرچه

ابتدائی و ساده است ولی مقصود را کاملاً کفایت میکرد. و در این جهانگشائی بسیار عمده بود و

تشکیلات دولت را آماده بود و در این کار پیروزی و فتوحات بی‌نظیر بار آورد.

طایفه میران گرانبهاترین میراث چنگیز را در میان فرزندان خود گذاشت سپاه مغول را که

با روحیت خان الگتای و جغتای و تولی تقسیم اصلی و سپاه مخصوص او که بر محور مشیه

مایه همه تقسیم کرد لیکن به همه رتبه تجهیز و تمرین و سازمان تابع اصول چنگیز بود

بعد. سعدی و فرزندان چنگیز سوبتای و سرداران دیگر مردانی دو بشتند که کاملاً قابل توسعه

دادن ممالک و ادامه جهانگشائی بودند.

چنگیز خان این عقیده را در میان سرداران همه رایج کرد که بعد مغول از روی

تسخیر جهان است و کاملاً قوه مقاومت دول معظم را در هم شکسته بود و از این جهت اتمام کار چنگیز

برای سرداران و فرزندانش نسبة آسان میشد در واقع باقی آنچه چنگیز کاشته است درو کنند.

در آغاز سلطنت اوگتای یکی از سرداران مغول جرماغون جلال الدین را [illegible] ؟

منقرض الاثر کرد. و همین سردار سلطه مغول را در ممالک غرب بحر خزر مانند ارمنستان و گرجستان

در اثنا و این احوال سوبتای و تولی در جنوب شمال هوانگ هو پیشرفت کامل کرده و بقیه چین را

مطیع و منقاد ساختند.

در سال ۱۲۳۵ میلادی اوگتای مجلس قوریلتای فراهم آورد و همین موقع

جهانگشائی مغول بحرکت درآمد. باتو که خان [illegible] لشکر [illegible] و آلتون اردو

۱

در اتفاق سوبوتای [illegible] عرب و آفت ممالک اروپا. و تا دریای ادریاتیک و دروازه وین

لشکر راندند. لشکرهای دیگر مغول ممالک گرجستان و چین را در جنوب ایران فتح کردند.

در سال ۱۲۴۱ اوگتای وفات یافت این موج عقب نشست و سوبوتای (دفعه دوم)

از فتح تمام اروپا [illegible] که او را به مرکز مغولستان دعوت کردند.

تا ده سال بعد از این تاریخ اضطراب حکمفرما بود حضرت در میان خاندان جغتای و اوگتای

روی داده بود. [illegible] مدت قلیل گیوک بر تخت نشست [illegible] مذهب نسطوری عیسوی [illegible] و در زمان

خود را از عیسویان اخفا کرد. [illegible] از مادر او [illegible] نبود [illegible] پادشاه در مقابل

حمایه سلطنت خود [illegible] پس از او سلطنت از خاندان اوگتای به خانواده تولی انتقال

یافت و فرزندان او منگو و قوبیلای خان به پادشاهی رسیدند. ۲

در این وقت سومین موج دیگر حمله [illegible] چیزی از سایر انواع [illegible] یافت

آغاز [illegible]

هولاکو برادر قوبیلای با عده زیاد سوبوتای بین النهرین را در آورده بغداد

۳ و دمشق را تسخیر کرد و دولت عباسیان را منقرض ساخت و تا نزدیک بیت المقدس پیش آمد

انطاکیه را که اعقاب صلیبیون تصرف داشتند سپاه مغول مسخر کرد در آسیای صغیر

تا ازمیر پیش رفتند و تا [illegible] قسطنطنیه یک [illegible] پیش راه باقی نبود.

تقریباً مقارن این اوقات قوبیلای سپاه خود را بر ژاپون فرستاد و سرحد ممالک خود را

در [illegible] مالزی و ماوراء تبت و نواحی بنگاله پیش برد ایام حکمرانی او

~~[illegible] ۱۲۵۹ تا ۱۲۹۴) [illegible] مغول [illegible]~~

[illegible]

(از ۱۲۵۹ تا ۱۲۹۴) دوره عظمت دولت مغول محسوب میشود [1] قوبیلای از آنجا اعداد خود

را بزرگ کرد [illegible] مقر سلطنت را در ختا مستقر کرده و آئین و آداب چینی را بر رسوم مغولی ترجیح داد

بعدها در نتیجه حکمرانی او و اقوام مغول [illegible] بجهت [illegible] رو بضعف.

مارکوپولو سیاح از دربار این پادشاه شرح جالب توجهی بیادگار گذاشته است انتقال

پایتخت از صحاری مغولستان بختا مقدمه تجزیه دولت بزرگ [illegible] شد ایلخانان ایران که

از اعقاب هولاکوخان بودند و با غازان خان بدوره تعالی و ترقی رسیدند (۱۳۰۰) بعدها

از خاقان مغول جدا شدند که طبعاً هیچ تماسی باهم نداشتند بعد از ایلخانان ایران

پیروی دین اسلام را پذیرفتند حال آنکه طلائیه آلتون اردو هم که در جنوب روسیه مستقر بود دولت

برای مغول بود. مغولها که در دولت قوبیلای بودند بدین بودائی گرویدند و بر اثر رنگ این دو مذهب

جنگ و رقابتی [illegible] داده و دولت مغول بزودی بچند کوچک تجزیه شد.

درحدود سال ۱۴۰۰ میلادی جهانگشای دیگر از ترک [illegible] بتیمورلنگ [illegible] را

بیک دولت مبدل کرد و آلتون اردو را که از اتباع [illegible] بود درهم شکست

تا سال ۱۳۶۸ میلادی مغول بر چین تسلط داشت و در روسیه در سال ۱۵۵۵ آخرین تسلط مغول

بدست ایوان گروزنی Grodznoi (لقب مهیب) افتاد در [illegible] احلاف مغول

که از یک [illegible] قدرت [illegible] در زمان امارت شیبانی درحدود سال ۱۵۰۰

و بابر را که از اولاد چنگیزخان بود مجبور کرد به هندوستان پناهنده شود و بابر سلسله سلاطین

مغول کبیر را در سالها به هندوستان [illegible] نهاد.

[1] [illegible] سلطنت او که از [illegible] تمام سلاطین مغول [illegible] از پادشاهان بزرگ عالم [illegible] او [illegible] بود [illegible] هم از [illegible] و [illegible] حکمرانی او [illegible] پایتخت او [illegible] سلاطین [illegible] بختن ورشد [illegible] » — نقل از تاریخ قرون وسطی [illegible] جلد چهارم صفحه ۶۲۵

فقط در اواسط قرن هیجدهم ششصد سال بعد از تولد چنگیزخان آخرین بازماندگان قوم مغول قطع [above line: و تحقیقات] قدرت را ترک نمودند. الخ.

در هندوستان انگلیسها جانشین مغولها شدند و در شرق اقصی این قوم از سپاه امپراطور معروف چینی

کین لونگ K'ien Lung شکست خوردند

خونین تاتار که در کریمه بودند رعیت کاترین بزرگ شدند و در اواخر اوقات اردوی

بزرگ کالموک یا تورگوت مراتع خود را در سواحل شط ولگا ترک کرده و بازگشت طولانی و وحشتناک

خود را بجانب مشرق که مسقط الراس آنان بود شروع کردند. دوکینسی De Quincey در آن با

کرده به فرار یک قبیله تاتار نوشته است یعنی بازگشت را با بیانی جالب توجه و الهام بخش

اگر نظر به نقشه جغرافیا در اواسط قرن ۱۸ افکنده شود توجه میتوان قرارگاه اصلی [above line: بقایای] چنگیزخان را

یعنی از ناحیه سیبری که [crossed out] در شمال دریاچه طوفانی خزر بایکال و دریاچه آرال واقع است در نقشه‌ها

آن زمان فقط تحت عنوان [crossed out] مملکت تاتار یا تاتارستان مستقل قید شده است در میان سلسله جبال

آسیای مرکزی طوایف گرایئت و کالموک و مغول در حرکت بودند و از مراتع ییلاقی به چراگاه قشلاقی

خود میرفتند و در آنجا قبایل در چادرها (یورتهای) خود میزیستند و گله و رمه خود را از جای

بجای دیگر میراندند مانند اینکه در دره‌ها و دشت‌ها یک روز زمان گذشتن آنها را دیده است

در استقلال بزرگ و شأن و شوکت و روز دیگر علم چنگیزخان را با نه دم گاو میش دیده است که

باعث نشر وحشت و رعب در سراسر عالم در حرکت [above line: …] بود.

[crossed out] [above line: باری] دولت مغول تا زمان سقوط بپایان رسید رفته رفته تجزیه شده و بقایای

طوایف صحرانشین ما آزاد تشکیل داده بعد بدون استقلال یافتند یک رشته چوپان و [crossed out] کوچ نشینان آرام و ساده

در دشت‌ها و دره‌ها هیچ جنگجویی به قرار گرفتند.

از ~~[illegible]~~ ترکان از سرعت و به دوام سواران مغول تقریباً هیچ اثری باقی نمانده است. قراقروم که پایتخت

بیابانی بود امروز در زیر امواج ریگ مدفون شده است. قبر چنگیزخان در یکی از جنگلهای سیبری از

روزهای ~~[illegible]~~ وفات استقلال اثری از او ازلا ؟ مستور است. گنج و مال که چنگیز در قرقیزستان از خود

فراهم آورده بود در میان سواران و سرکردگان تقسیم شد. اثری از قبر او که بهم [illegible] جوان

چنگیز به نام [illegible] ~~[illegible]~~ دوشمنی از مغول بوده است در سرگذشت زندگانی

او را بصورت یک تاریخ [illegible] سه مجلد درآورد. ~~[illegible]~~ شرح فتوحات او را اکثر دیگران نوشته‌اند.

چنگیزخان و ضربت قتالی [illegible] ضعف [illegible] روز که به [illegible] از او بود چیزی را از نو بنیان نهاده دولت

ختا و ژاپن کشور و کشور قراختائی و خوارزمشاهی را منهدم ساخت و بعد از او خلافت عباسیان

و سلطنت روسیه و تا حدی شوکت اروپا [illegible] در مدت [illegible] اعقاب او منقرض شد. وقتی که این وحشیانه

مغول اکثر ممالک را مسخر کردند تمام فتوحات و فتوحات دیگر به پایان رسید. جریان حوادث آن

ممالک [illegible] از طریق معمول منحرف شد و هرکس بعد از چنگیزخان مغول زنده ماند از آرزوی

واقعی بهره‌مند [illegible] گردید.

فتوحات خونین تاریخها [illegible] روسیه [illegible] که امیر تور Twer. و

ولادیمیر و سوزدال بعد از حمله گیر مغول [illegible] شد. اگر مرگ ~~[illegible]~~ قرار از چنگیز

[illegible] داشته [illegible] خیالی و شهر ~~[illegible]~~ [illegible] سلطنت را از [illegible] مغول

برجا [illegible] علم [illegible] وحشتی دیوانه‌وار مرگ [illegible] استقبال کنند. آیا اگر چنگیز در عالم

نبود وضع دنیا چگونه بود؟ [illegible] نمی‌دانیم.

امّا این نکته مسلم است که امنیت مغولی مثل امنیت رومی اسباب ترقی و تکامل فنون و علوم شد

ملل و بقایای ملل سابق در صلح و سکون و پس از استقرار دولت مغول عالم را فرا گرفت با یکدیگر مخلوط شدند

علوم و صنایع اسلامی تا به شرق اقصی انتقال یافت قریحه اختراع و هنر صنعتکاری چینیان در ممالک غربی راه یافت

در زمان فرمانروایی مغولان

در دربار ایران عهد اسلامی علما و متفکران ایجاد یک دوره جدیدی کردند که آنرا میتوانیم عهد طلائی

بخوانیم عصر نهضه را میتوانیم بنامیم. قرن سیزدهم در تاریخ چین یکی از قرون برجسته است مخصوصاً از لحاظ

ادب و تیاتر و نقاشی و معمول شدن نیز دوره رنسانس چین قرن یوان که Yuans میگویند.

پس از آنکه لشکر مغول از ممالک خارج شد و به ترقی و استقلال جدیدی یافت یک حادثه دیگر که

اگرچه طبیعی بود امّا کاملاً غیر منتظر بنظر رسید: در عهد امارت امرای چنگیز و باتو در روس

دولت معظم ایوان کبیر پیدا شد و چنین که مغول آنرا درخشیدن بار اتحاد بخشیده بود دولتی واحد

تشکیل داد.

حمله مغول و لشکرکشان آنها و دیگر فصل مختصر تاریخ صلیبیون را بپایان آورد.

مدتی در طرح سیاست مغولان زوّار مسیحی توانستند با تشویش بطرف بیت المقدس رفته و

زوار مسلمان توانستند بزیارت معبد سلیمان رهسپار شوند. و اولین دفعه در این عصر کشیشان

مسیحی به جهت شرق اقصی شتافتند و بیهوده در طلب مکان شیخ الجبل که موجب اختلاف

لشکر صلیبیون شده بود برآمدند و بعضی تحقیق احوال مملکت ژان کشیش و دولت ختا مشغول شدند

از تمام این انقلابات و حوادث در اثر فتح مغول رخ داد ظاهراً بهترین بهره و نفع بود

که در ترقی و توسعه دولت اسلام پیش آمد. پس از شکست لشکر جوان بزرگترین قوای نظامی اسلام

منهدم شد و با ویرانی بغداد و بخارا و تفلیس و تمدن خلفاء و ائمه اسلامی رو بزوال نهاد

و چه در زمان عمر سلطانی یک نیمه جهان بود از دست را افتاد ترکان بجانب مغرب رانده شدند و یکی از طوایف ترک
معروف بعثمانی بر امپراطوری قسطنطنیه دست یافت . کینولا (از روحانیان تبت) با کلاه سرخ در وقت
تاجگذاری قوبیلای از تبت دعوت شد و او سعی روحانیان بودائی را از کوهستان اردیت ~~[illegible]~~ بهمراه خود آورد
چنگیز ~~[illegible]~~ مجرب شده در اعصار سلطنت را در مملکت وطن
وسعتی خوب ساخت . اروپا با صنایع و فنون ختائی ارتباط یافت . در دربار فرزندان چنگیز شاهزادگان
ارمنی و بزرگان ارانی ~~[illegible]~~ پهلوی امراء روس می‌نشستند . ~~[illegible]~~ بسبب افتتاح راه‌ها انقلاب
در افکار عمومی رخ داد ~~[illegible]~~ حس کنجکاوی در شهرها رفت . بازار شرق اقصی در مردم اروپا پیدا شد
مارکوپولو پس از قرن‌ها روبروکویس سیاح بخانبالیغ رفت . دو قرن بعد از این وقایع واسکودوگاما
در راه کشف راه دریائی هندوستان عزیمت کرد . و کریستوف کلمب ~~[illegible]~~ نه برای اکتشاف امریکا
بلکه برای رسیدن بمملکت خان کبیر روبراه نهاد .

— تمت —

یادداشت ۴

اول

قتل عام‌ها

در این کتاب شرح مبسوطی از آن قتل‌ها و وحشت‌ها که برای ایرانیان [illegible] مغول بوده است بیان نکرده‌ام:

[illegible] و [illegible] و همین [illegible] که هر [illegible] داده و [illegible] کامل [illegible]

و توصیفات زیاده از اندازه [illegible] و در این کتاب از قتل عام‌های مغول مانند [illegible] که موجب انهدام شهرها

[illegible] شد [illegible] این شهرها که دارای باغ و آبادی قدیم از [illegible] و [illegible] بود و جمعیت کثیری

از [illegible] وحشت مغول‌ها [illegible] شهر [illegible] ایران [illegible] پیران کشته دختران با عصمت اطفال چون

جانوران صید شدند و طاعون و قحط [illegible] مردم ویرانه و [illegible] گشت [illegible] کشتگان

طاقت [illegible] که خواننده [illegible] از این نقاط گریخته و آنها را [illegible] (بیت الاحزان) [illegible]

اشخاصی که در تاریخ [illegible] و مطالعه [illegible] این کشتار [illegible] افراد انسانی را [illegible]

توجه [illegible] قرار داده و کیفیت تجدید حیات [illegible] مردمان را [illegible] احمد [illegible] خطیر [illegible]

[illegible] خویش خواهند رفت [illegible] که مغول [illegible] عام داده [illegible] علت حقیقی آن بود

مولفان تاریخ [illegible] در [illegible] . با این عبارت شرح داده‌اند:

در [illegible] حیات [illegible] در [illegible] ارزش [illegible] برحسب [illegible] وسیعه و بیابان‌های

وحشت‌انگیز [illegible] و [illegible] کوهستانی و دریاهای [illegible] و [illegible] سرما و حمله قحط

و طاعون غالب آمدند [illegible] خطر انسان را [illegible] و هیچ [illegible] در مقابل انسان مقاومت

نمی‌توانند و هیچ [illegible] و [illegible] در قلب انسان اثر نمی‌بخشد

د [illegible] ... [illegible]

با مردان و دربار یک قدم [illegible] دو تا پای بر [illegible] که مانند رجال‌الغیب ناگهان با [illegible]
نمایان گشته، جهان را مسخر [illegible] و حوادث و وقایع تاریخی را تغییر داد که اگر این طور [illegible]
نمی‌بود [illegible] بعد از آن [illegible] به تصور نمی‌رسید و [illegible] دنیا [illegible] دیگر [illegible].
این قوه مرموز تاریخی با [illegible] چنگیزخان شروع و با [illegible] اول [illegible] او [illegible] تمام شد و [illegible]
[illegible] تاریخ در دولت مغول [illegible] آن قوه [illegible] در عالم ظاهر نشده است.

در این کتاب ما ابداً سعی نکرده‌ایم که چنگیزخان را [illegible] یا او را در [illegible]
غرق کنیم [illegible] این نکته وارد [illegible] اقوال اروپائیان و ایرانیان و [illegible]
و چینی‌ها هست که به [illegible] مغول [illegible] داشته‌اند. [illegible]
نوشته است و [illegible] چه [illegible] کرده است.

اگر چنگیزخان را [illegible] نه زندگی از [illegible]
[illegible] از [illegible] سرداران خود را [illegible] است. [illegible]
[illegible] سیاست [illegible] کردند. [illegible] اعلام [illegible]
که در جنگ [illegible] و [illegible]
چنگیز [illegible] وقت [illegible] در همه [illegible] عالم [illegible]
[illegible] بازگشتند. و جز در مواقع فوق‌العاده هیچ امیری را [illegible]
که [illegible] و عذاب [illegible].

چنگیزخان [illegible] چنگیز [illegible] خود را [illegible] واد [illegible] و [illegible]
و مردان آهنین [illegible] تقرر [illegible] و [illegible]

و بعد از ~~[illegible]~~ کرد چنگیز سعی داشت هر چه زودتر خود و قوش نفیسه [illegible] و [illegible] را معلوم کند

و هر قدر از وعده سپاه خود دور و دورتر میشد [illegible] اثر اعلام و تخریب عام تر و شاملتر میشد.

تاریخ نویسان بعد آنچه دریافته اند که چرا این اصطلاح به نظر حیات داده [illegible] چنگیزخان را

مورد لعن و دشنام مسلمانان قرار داده . و حکایت و قطعات فوق العاده بزرگ ادا [illegible] تأثیر بوده اند [illegible]

از آنجا که چنگیزخان نه شخص محمد پیغمبر اسلام برای معتقد دینی با کفار جنگ داشت [illegible]

[illegible] برای کسب عظمت شخصی و شرف نقشه سیاسی [illegible] در عرصه روزگار گذشت [illegible] اشتباه [illegible]

[illegible] اشکال و کلفت [illegible] و [illegible] فوق [illegible] است .

چنگیزخان از [illegible] برادران [illegible] و اقوام خویش آرزو داشت گرفت [illegible]

[illegible] ۶۲۵ [illegible] شد [illegible] بعد [illegible]

دوم

~~[illegible]~~

قوانین چنگیزخان

~~[illegible]~~

۱- فرمان میدهیم که بوجود خدای واحد خالق زمین و آسمان معطی مختار حیات و مرگ و توانگری و درویشی و قادر و قاهر بر همه چیز اعتقاد داشته باشید

۲- روسای دینی وعاظ و کشیشان و دانایان و حفاظ و وقف اعمال خیر کرده‌اند و مؤذنان مساجد و طبیبان و غسل‌دهندگان از خراج باید معاف باشند.

۳- هرکس شاهنشاه بخواند کسی را مگر برای شاهزادگان و خوانین و سرداران و سایر اعیان مغول در مجلس عمومی شورا باین مقام انتخاب شده باشد مستوجب اعدام خواهد بود

۴- روسای ملل و طوایف تابع مغول از داشتن عناوین و القاب ممنوعند

۵- صلح کردن با پادشاه یا امیر یا قومی که مطیع نشده باشد ممنوع است

۶- قاعده اداره قشون را باید از دهگان و صدگان و هزارگان و ده‌هزارگان تقسیم کنند باید کاملاً رعایت شود زیرا این تشکیلات تجهیز لشکر را در مدت قلیل و تعیین وحدات است

۷- پس از شروع جنگ هر یک از سپاهیان باید اسلحه خود را از دست صاحب‌منصب مستحفظ آلات جنگ بگیرد و آنرا مرتب نگاه دارد و قبل از مصاف آنرا بمعاینه رئیس خود برساند.

۸- غارت کردن دشمن قبل از صدور اجازه از مقام ریاست کل خطائی است مستوجب اعدام لکن پس از جهت ~~[illegible]~~ افراد با صاحب‌منصبان در ~~[illegible]~~ حقوق تساوی خواهند داشت و حق دارند که هرچه بدست آورند. لذا برای حق نگاه دارند شرط دیگر سهم معین را به تحصیلدار [illegible] خاقان

۹ – برای تمیز افراد سپاه در هر دسته‌ای نشانه‌ای ترتیب داده خواهد شد تا باز ببیند

ممنوع است که کسی در سراسر مملکت از [خوردن تا آبان ماه] گوزن و غزال و بزکوهی

و خرگوش و گورخر و بعضی طیور را شکار کند

۱۰ – بریدن گلوی حیوانات و خوردن بسته ممنوع است صیاد باید [سر و گوش] آنها را البته و سینه‌اش را

[بدست خود] شکافته قلب را بیرون بیاورد.

۱۱ – خوردن خون و جسد حیواناتی که سابقاً ممنوع بود از این پس مجاز است

۱۲ – (صورة از امتیازات و اختصاصات روسا و کرداران دولت میرود)

۱۳ – هرکس بمیدان جنگ زود باید [تا برود] باندازه برای دولت کار کند.

۱۴ – هرکس بسرقت یک اسب یا یک گاو یا اشیائی که بهمین قیمت را داشته باشد متهم گردد

و مجبور است آن را باید دو برابر بدهد. سارق اشیائی که این ارزش را ندارد مرتکب [illegible] قیمت

مستوجب هفت یا هفده یا بیست و هفت یا هفتصد ضربات چوب خواهد بود لکن

برای اشراف از این تعذیب صرف نظر کرده با تادیه نه برابر قیمت اموال مسروقه خود را معاف کنند

۱۵ – هیچیک از اتباع دولت خاقانی نمیتواند غیر منقول را بعنوان ملک خود بخرد تمام افراد

باستثنای معدودی باید در خدمت نظام باشند.

۱۶ – برای جلوگیری از فرار غلامان بیگانه بقدرت که داده شد و لباس با آنان مستوجب اعدام خواهد بود

هرکس غلامی گریخته را در خانه خود نگاه دارد یا [illegible] بهمین طریق مجازات خواهد شد.

۱۷ – مطابق قانون ازدواج هر مردی باید زن خود را بخرد ازدواج در درجه اول و دوم ممنوع است

گرفتن دو خواهر و داشتن چند زن صیغه حلال است. زنان باید بچه‌های مال [illegible] خانه پرورش دهند و [illegible]

هیچ [illegible] مردان نباید هم خودرا مصروف کاری [illegible] و جنگ کنند. اولاد [illegible] زنان [illegible]

اولاد [illegible] رجحان دارند و وارث تمام دارائی [illegible] میشوند.

۱۸ - زن مستلزم [illegible] است و زن را حیوان [illegible] [illegible]

۱۹ - اگر دو خانواده آرزوی [illegible] داشته [illegible] دارند و اطفال [illegible] صغیر است میتوان

عقد ازدواج را در میان کودکان جاری کرد [illegible] یکی از اطفال پسر و دیگری دختر باشد. اگر اولاد

[illegible] ذکور مرده باشند همچنین میتوان عقد ازدواج [illegible] را جاری نمود

۲۰ - در موقع طوفان [illegible] پشتی [illegible] در رود خانه ممنوع است

۲۱ - جادوگران و [illegible] [illegible] و [illegible] اعمال زشت [illegible] محکوم بهلاکت هستند

۲۲ - صاحبمنصبان و سرداران که [illegible] وظایف خود عمل نکنند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خاصه در [illegible] [illegible]. اگر [illegible] خطای آنها سنگین نباشد باید [illegible]

این [illegible] از قوانین چنگیز [illegible] که [illegible] [illegible] نقل نمودیم مولف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] چنگیز خان را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جمع آوری [illegible] تاریخ ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] 1

[illegible] خود از منابع [illegible] است.

علت وضع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] وضع شده [illegible] [illegible] [illegible] و رعد و برق است و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ↗

چنین بود مرگ که   مراد از منبع لین ... منبع مغول ا ... غرق شده در ... ورید ... از ...

وحشت فوق العاده داشته و الا در حدود ... بسر ... [illegible]

پتی ووالاکه ... تیرانگ ... را ... بحوالی ... گذشت و بابر ... سلطان ...

می گوید ... و ... پیشه ... چنگیز را چون ... و ... دانسته اند . در ...

و ... و ... و ... ورخت ... بحذف مقررات چنگیز رفتار کرده اند ... شود

~~بحواله~~ بحوال بابر ابراهیم ... چاپ ارسکین لیدن ۱۸۲۶ صفحه ۲۰۲ .

ژان کشیش آسیا

در قرن دوازدهم خبری در اروپا منتشر شد که پادشاهی عیسوی در یک مملکت موسوم به (ژان کشیش) سلطان ارمنستان و هند و حبشه فتوحات عظیمه‌ای کرده است. تحقیقات اخیر ما را مطلع میسازد که [illegible] خبر فتوحات یک پادشاه عیسوی در شرق مدیترانه مربوط به ژان [illegible] بزرگ گرجستان بوده که در قفقاز بر مسلمانان فائق آمده بود و این دو خبر را مورخان زمان [illegible] با ارمنستان و هندوستان رشته [illegible] ساخته‌اند.

مردم [illegible] پادشاه مجوس (عهد عیسی) هم از این مملکت رفته بوده و چون در آن عهد بواسطه جنگهای صلیبی و احکام جهاد تمام اروپا در حال هیجان بود این قصه سلطان عیسوی شرق را [illegible] در افواه افتاد و [illegible] فوق العاده یافت. عیسویان نستوری در ارمنستان تاخت [illegible] بعد صحت آن در نامه به پاپ اسکندر ثالث نوشتند و چنان وانمود کردند که نامه از جانب ژان کشیش آسیاست. در این نامه شرح مفصل از حشمت و جلال و شکوه و اقبال پادشاهی [illegible] مطابق ذوق مردم قرون وسطی مندرج بود: مثلاً عرض [illegible] در صحرا و [illegible] ۷۰ پادشاه و [illegible] سال و دیدن حیوانات عجیبه [illegible] دیدار یک شهر در روی [illegible] مجموعه یک [illegible] که از [illegible] روایت [illegible] را [illegible] گشته.

در این روایت چیزی از حقیقت در آن مربوط به اونگ خان پادشاه قوم کرائیت بود

Ung Khan

که اکثر مذهب مسیحی نستوری داشتند (نستوری‌ها پادشاه خود را اونگ خان یعنی پادشاه ژان می‌خواندند) شهر قراقروم متعلق به اونگ خان و در واقع [illegible] نستوری‌های آسیا [illegible] که در زمان او آن [illegible] عفت داشتند این شهر [illegible] و شهرهای آن هم امپراطوری مغول بیگانه [illegible] سلطان را [illegible] کرده است. در بعضی تواریخ هم ذکر از عیسویت تاتارها و پادشاه (کرائیت) آمده.

Yule Cordier

[illegible] ۲۴۷ تا ۲۴۰ [illegible]

~~نیروی نظامی اردوی مغول~~ چهارم قوه لشکر مغول از حیث عدد

~~هم مورخین ... اردوی مغول را گروهی غیر منظم معرفی کرده اند ... [illegible]~~

یکی از خطاهای عظیم و عمومی مورخان این است که اردوی مغول را گروهی غیر منظم معرفی کرده‌اند حتی دکتر استانلی لین پول

در [illegible] تاریخ سه صد ... معروف ... از لحاظ ادبیات» مورخان پیشتاز ... و درباره چنگیز خان گوید:

«قبایل مغولی چون ریگ ... بیشمار ... روان بودند» ([illegible] تاریخ ملل)

در صورتی که امروز [illegible] تاریخ مغول ... از ماتیو پاریس گذشته ... [illegible]

در اردوی چنگیز ... [illegible] گروهی مغولی ... [illegible] ... ترتیب لشکر را مرتب ...

عده قوت ... اردو ... [illegible] ... بین ... است

گارد امپراطوری	١٠٠٠
قلب سپاه تحت فرماندهی تولی	١٠١٠٠٠
جناح راست	٤٧٠٠٠
جناح چپ	٥٢٠٠٠
سایر قوای فرعی	٢٩٠٠٠
جمع	٢٣٠٠٠٠

طبق تشخیص اردوی چنگیز هنگام حمله به ایران و ممالک ... باین ترتیب بوده است بعلاوه از این

این صورت مربوط به بزرگترین لشکرکشی است که چنگیز ... [illegible] ... قوای فرعی عبارت بود از

ده هزار ... و ... [illegible] ... و اتباع خان المالیغ ... [illegible]

افراد را در آغاز ... [illegible]

(حاشیه: [illegible] چنگیز ... [illegible])

... [illegible] لشکر کاهون که از ... [illegible] ... قوای ... واقع ...

نفوس تاتار در آن کمتر است سرلشکر در این جنگ وارد میدان شد عده بیست هزار نفر از اتباع جوجی و تنغیز از

نواحی جنوب ... جمع کرد قوای چنگیز ... ۱۵۰۰۰ نفر مریه و طبیعی است که بیش از این عده ممکن نبود

در سرحد سمت کوهستان آلتای برای آنکه به مقاومت پایدار و بتواند دیگر [illegible]

از طرف دیگر طبیعی دارای ... اردوی چنگیز در هنگام دولت او ~~[illegible]~~ ... است از چادر

و کار و ... ۹۹ ... در ... هزار نفر ... است جمع نفوس مغول ... ترتیب

سرکرده ... از این عده قریب ... هزار مرد جنگی ... فراهم آمد. بر ...

... عده ضعیف ... در مسافت ...

... از مرکز ... خود ... نمی‌آید.

... ۵۰۰۰ ... ۲۱ ... ۵۰۰۰ ... ق

تحت ... تمام صاحبان تاریخ ... معتبر ... اتفاق ... چنگیز خان از سال ۱۲۹۹

تا ۱۲۲۵ ... ممالک ... تحت ... را با ... هزار نفر سپاه فتح کرد و ممالک ...

... را فقط با ۲۵۰۰۰ نفر ... تصرف ... درآورد

... از این عده ... مغول اصلی ... است بعضی از اصحاب تاریخ ... از

... جنگ ... قریب ۵۰۰۰ نفر از ترکان ... ترکستان از

وحشیان دشت قبچاق ... جمعی پیوسته ... در چین ... ۱۲۱۱ ... که ...

امروز ... تحت ... مغول ... اشتغال داشتند.

... دیگر از ترکان ... مغول پیوسته ...

... جنگ داده ... اکثر افراد سپاه ... در ... فتح ... از این ...

... سپاه ... از ... ترکیب ... چنگیز ...

199

نقشه‌ها و عادات مغول

اردوی چنگیز معمولاً به شکل زیر در آرایش می‌شد تابع نقشه معینی بود. این طریقه بعدها هم تقریباً پیروی می‌شد

تا زمانی که سپاه عثمانی ~~[illegible]~~ در سنه ۱۲۷۰ میلادی لشکر مغول را در جانب مصر ... در ... (بیبرس) شکست داد

۱- قراولان یا پیش‌قراولان در جلو و در اردو برای ... تمام سرداران بزرگ ... ایشان

... و دشمن در موقع خود بمانند و تیر در ... جبهه جایابند. آنگاه ... جبهه و شرح واقعه ... و نقشه

جنگ را طرح می‌ریختند طرق و معابر را ... ... را تعیین می‌کردند.

۲- ... ... و آن‌ها را ... ... یاد دادند.

۳- از هر جهت ... ... دارای ... ... که بجانب

... ... ~~[illegible]~~ ... ... در ... ... ~~[illegible]~~ ... ... باید بهر

اردوی بزرگ ... ... ارتباط داشته باشد.

۴- لشکر ... ... انواع را بجانب ...

و ... ... در جنگ ... ...

~~[illegible]~~ ... ... ~~[illegible]~~ ... ... اتفاق ... مغول

... ... آن ... را ... ...

سپاه ... ... و آنگاه ... ...

... پیش گرفته جلو رفت.

... ...

بهنگام مقابله با سپاه دشمن در میدان جنگ ... از طریق ... ~~[illegible]~~

اگر لازم می‌شد در اطراف یک نشانه روز و شب تمام پیش رفته و دشمن را بی‌خبر فرو گرفته و یک یک [illegible]

در ساعت معین در نقطهٔ معین از هر سو صف آرائی کرد. در سال ۱۲۴۱ در حوالی پش Pech با

سپاه هنگری یعنی [illegible] را کند [illegible] اگر این کار امکان پذیر بود [illegible] حرکت [illegible] [illegible]

با (حرکت [illegible] رخنهٔ برق) را بکار انداخته و تمام سپاه خصم [illegible] از آن را [illegible] .

[illegible] دیگر هم می دانسته شده [illegible] و [illegible] را [illegible] و چنین روز [illegible]

می نشستند تا اینکه [illegible] دشمن [illegible] مطلق [illegible] . [illegible] را [illegible] کرده و باز

برگشتند از [illegible] باز [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] .

[illegible] در این عقب‌نشینی [illegible] [illegible] و [illegible] و دشمن

[illegible] [illegible] [illegible] . اگر [illegible] و دشمن از [illegible] گذشته [illegible]

می‌جنگید [illegible] و [illegible] از [illegible] را [illegible] و خصم را [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] همان بود . در جنگ [illegible] را [illegible] [illegible]

[illegible] این [illegible] و [illegible] را [illegible] عهد قدیم که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و Hiung-nou و [illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] عادت داشتند

و [illegible] [illegible] و چینی‌ها [illegible] قواعد [illegible] را [illegible] دانسته [illegible]

[illegible] این تجارب استفاده می‌کرد [illegible] [illegible] [illegible] تقسیم [illegible] و [illegible]

به نظر [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] آهنین بود که [illegible] سپاه [illegible] .

در چنین [illegible] اقتراف [illegible] سپاه را مانند [illegible] سوق می‌داد؟

~~[illegible]~~

طرز حرکت دادن کشتی در گرداب و در صد جهت بعید بدون دشواری ظاهر و [illegible] تدبیری که در داده

چنین بنظر میرسد در یک وقت بکار میبرد و نقشه جنگ او در حالت ناشناخت موقع اجرا میگذاشت با

پوشیدن و بیداری و عدم التفات به تردید و تزلزل خیال و ~~[illegible]~~ عدم اعتنا بخاطر

فوق العاده و قدرت فکر او متوازن ساخت ~~[illegible]~~ و فتوحات نظیر فتح اسکندر (ناپلئون)

برابر او میسر شد تمام این کارها چون جمع کنیم معلوم میکند اگر به مجمع الجزایر او فتح کرد [illegible] اروپا هم

رسیده بود مذکوره به مدارش تمام آنها مساوی است

این مرد [illegible] (بیان معنی) و هترویی بود در وصف استعداد نظامی معروف در تاریخ مغول چنگیز گفته است (صفحه ۱۰۰)

دل
Demetrius Boulger

ششم

مغولان و باروت

یا از اختراعات چینیان قبل از حمله چنگیز و سپاه او این نکته مسدود را [روشن کند] و دخول ...

شود ... دارد) بعد از این واقعه چینی قبل از ۱۲۱۱ مکرر از وجود باروت در چینی

اخبار جمع شده است که آنرا در هوا و یا آتش دستی بکار میبردند.

در شرح یکی از قلعه‌گیری‌ها نوشته شده که بوسیله ... می‌سوخت و برای این چوب را ... دعوت

باروت در آتش افکن‌ها «به شبیه غرش رعد بود و از مسافت ... به گوش میرسید» این مقدار

مسافت ... چند دست کوتاهتر است ... در ... کایفونگ در ۱۲۳۲

لی ... جنگ ... دقیقاً ... ۵۲۰ ... ترجمه

یکی از وقایع نگاران چینی می‌نویسد: «چون مغولان زمین را کنده و جلو از ... دستبرد گلوله‌ها

در امان قرار داده بودند بوسیله زنجیر آلت آتش افکن را در ... چینی تین لی په در مکان

حفر آنها داخل کردیم در آنجا منفجر شده مردان و سپرهای آنان را پاره پاره کرده»

باز در ... مورخ می‌نویسد «این طور ... داده ... توپ آتشی چند از نوع

غرش و انفجار رعب و وحشت در عساکر دشمن ... »

دکتر ... دانشگاه ... که از آخر ثلث قرن ۱۲ شروع ... را

راجع به آن ... نوشته است: «گلوله‌های آهنی ... افکنده شد غرش آن شبیه ...

ارابه‌ای ... که از سراشیبی تند ... بیاید و ... روشنائی ... برق»

احتراق

مهم است ... باروت را ... از ... [illegible]

که آتش افکن‌ها ... برای سوزاندن یا مرعوب کردن ... بکار میرفته است. مغولان طریقه ریختن توپ را

فرا گرفته‌اند ... در حملات ... قدیمه سنگ اندازی ...

و ... توجه ... بین ... ۱۲۳۹ و سال ۱۲۴۰

اسلحه [illegible] را [illegible] از [illegible] کشیش آلمانی معروف به شوارتز [illegible] باروت [illegible]

[illegible] مغول [illegible] گفت که این [illegible] را از مغولها [illegible] (آثار [illegible]

[illegible] مغول [illegible] باروت استعمال [illegible]

[illegible] اروپا [illegible] گذشته‌اند)

تا کشیش دیگر [illegible] روجر بیکن Roger Bacon [illegible] باروت اختراع کرده است

[illegible] و از اول [illegible]

[illegible] مغول [illegible] روجر بیکن [illegible] کتاب [illegible]

گوید: [illegible] (در [illegible])

[illegible] مغول [illegible]

از [illegible] روجر بیکن [illegible] ترکیبات باروت [illegible]

[illegible] از [illegible] است.

نکته [illegible] معروف به اختراع باروت [illegible]

در ۷۵ سال [illegible] حمله مغول و [illegible]

اختراع [illegible] مغول [illegible]

[illegible] بعید خود تعبیر کند

[illegible] محقق است [illegible]

[illegible] توپ [illegible] معمول گشت.

[illegible]

[illegible] مغول [illegible]

در ۱۵۲۵

[illegible] از [illegible]

در [illegible] مغول [illegible]

از [illegible]

توپ جزو طائفه ژزوئیت در چین ریخته اند (ق ۱۷)

از عجایب این است که در ۱۵۸۱ قزاقان روسی تفنگ؟ را علیه ... و مملکت تاتار؟
حمله بردند آنها خود ... ؟ یک توپ ... را ریخته اند و طریق استعمال آن را ندانسته ...
حق کشف بر قزاقها ... نمیکند

معلوم است که چینیها باروت را اختراع کرده و بخواص محرقه آن [illegible] ... از
... و ... آنرا کمتر در جنگ [illegible] ... ولی آیا [illegible] اروپائیان
استعمال باروت را از چین آموخته اند یا خود کشف آن را ... قابل بحث است
لکن [illegible] ... توپ ... استعمال را اروپائیان ساخته اند.

شاید ... حقیقت ... [illegible] ... سزاوار [illegible] ... است که
بعضی از مورخان ... [illegible] ... اروپا از [illegible] ... مغول ... جنگ
... گذشته اند ... مواد ... چینیها ... مغول ... و کیه جنگ
... مواد آتش زا ... و چون ... ~~[illegible]~~ ... آن ...
... ولی [illegible] ... معتقد ... باروت ... مغول ...
... . [illegible] ... از ...
دم [illegible] ... .

در هر حال ... دارای مغول ... (آزمودن کمان) ... که
مغول ... .

پادشاه ... ۱۵۰ ... [illegible]

... از ... .

در جبهه ... مغول ... .

از ولایت ... .

۲۰۴
6

ششم

حملهٔ سوبوتای و باتو به اروپای مرکزی

سوبوتای دلاور و باتو در زمان حیات چنگیزخان [illegible] شروع حملات آنان به اروپا از [illegible]

سال ۱۲۳۵ در عهد خانی اوگتای اتفاق افتاد.
[illegible]

باتو فرزند جوجی با اردوی زرین به جانب مغرب روان شد تا جاهایی را که سوبوتای در سنه ۱۲۲۳

[illegible] از ۱۲۳۸ تا پاییز ۱۲۴۰ باتو (در میدان جنگ) بر طوایف ولگا

و جنوب روسیه و دشت قبچاق [illegible] عاقبت بر شهر کیف دست یافت و [illegible] غارت [illegible]

لهستان و [illegible] در آن عهد لهستان به چند [illegible] تقسیم شده بود.

مغول [illegible] ۱۲۴۱ [illegible] کوهستانها [illegible] سپاه بزرگی مغول در شمال

جبال کارپات [illegible] در آن واقع است [illegible]

که [illegible] داشت.

در برابر او [illegible] پادشاه لهستان [illegible] در شمال

در سیلزی هانری (مقدس) لشکری بزرگ از [illegible] مردم لهستان و باویر [illegible]

و [illegible] از [illegible] داوطلب شده [illegible]

پادشاه [illegible] ۱۵۰ کیلومتر [illegible] لشکر [illegible]

در [illegible]

در جبهه [illegible] مغول [illegible]

از ولایت [illegible] در کوهستانهای کارپات [illegible]

در همان سمت جاده و نگاری که قریب ۱۰۰ نفر از [illegible] در [illegible] کوچه‌ها [illegible]

اجتماع داشتند [illegible] آنها با پادشاه [illegible] به بالای [illegible] بود.

اگر باز [illegible] سمت جنوب [illegible] [illegible] نگاری [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] جاده [illegible] لشکر [illegible] [illegible] نگاری [illegible] افغان [illegible]

[illegible] از [illegible] جغرافی [illegible] اطلاع داشتند [illegible]

~~[illegible]~~ افغان [illegible] کرده [illegible] [illegible] از [illegible] مشغول [illegible]

با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] راه [illegible] [illegible] افغان [illegible] از [illegible]

1 [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشغول [illegible]

مشغول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مشغول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لشکر [illegible]

مشغول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

درمیان لشکر افتاد و بهرام اوغتمش از آپیلیه (برگاه) با نفر از سواران بارک غلطید
با نیزه را استقبال شد آتش زده در روز آن روز قید و دبیرس سپاه و شلاس
پادشاه . دوم را بهتر از بالیقی بود دریافتند و شلاس با جنگ برج تا آخر
راه می بود و با مغول سرش عجیب کاه طاهر و ما غایب چیده قوش سنگینی و
با شکوه و شلاس قوی تر از آن بود مغول را با دیگر در آن ... و خواه
هم نیز قرارت برادران ختای جمه برو ... مغول ازان سنگین حتم استفاده
کرده در بازار جنگ و شلاس و دست میلی و برادر زنیا را بیداد وای دفاع
دلاز . باز در جیه کرده و قوش و شلاس را سرخه سمت شمال کرده و خواه
حزب را پیش گرفت نوز با تو رفتند پیش دو بول به من اول جنگ می زنیه :

در خاطر بارک ... شده که چه با دون هر آن اول پادشاه . در دو نوبه الایش
صیب بود نشسته مستقیما بمقابله تاتار میروند و با برقول برادران ما اگر تقدیر
آری چنین بوده سپاه شکسته نوز تاتار را تا ملکت شما خواهیم رفت و سپاهی
... را سرآوازه گرفت » ال

دو ده برخی رفتند تا بپلیه بزنند و داروشگر دهگری شکسته شد بود
دوستاری دیاتو با سه موج از جال کارت بگیز شتند جاج بهی مغول از طرف
گالیسی وارد جنگ می شد و جاج لیر لژیون های سوستار دا ولی مولداوی
میگردید بزند که دشمنان دیگر را دور راه دیده جذب کرده بهم پیوستند و

[illegible]

متفقاً در برابر بلا و سپاه هنگری در ناحیه پست Pesth صف کشیدند. تاریخ واقعه

ورود اردوی وحشی پیش از جنگ [illegible] اتفاق بود که در ناحیه لیگنیتز واقع گردید. موقعی

و باتو که از جاده دره [illegible] شمال رخ [illegible] [illegible] داخل [illegible]

تا خط [illegible] را [illegible] جنگل های [illegible] شط اودر [illegible] متصل کند

[illegible] [illegible] کوچک [illegible] آنرا [illegible] اوگدی [illegible]

[illegible] عقب نشست تا ناحیه [illegible] رسیده [illegible] [illegible]

در [illegible] بلا [illegible]. فوراً از شط [illegible] عبور [illegible]

صد هزار نفر [illegible] از [illegible] گرد آمد [illegible] و [illegible] تا [illegible]

[illegible] سپاه مغول با سنگ عقب نشست

[illegible] دیگر [illegible] از سپاه [illegible] میدان جنگ را [illegible]

در [illegible] دشت موهی [illegible] [illegible] و تپه [illegible]

[illegible] و جنگل [illegible] و [illegible] بزرگ لوم نیتز [illegible] Lomnitz

مغولها از رود گذشته [illegible] بزرگی را [illegible] داشته در

[illegible] [illegible] بیشه [illegible] بلا [illegible] از [illegible]

[illegible] دشت موهی [illegible] از [illegible] ثقیل [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] هزار نفر [illegible]

[illegible] [illegible] دشمن [illegible] [illegible]؟

چون شب فرا رسید موبتای فرماندهی جناح راست را قبول کرد و ... دارد. روزگار ... که بارها
با همه ... باز گردانید زیرا که بدانجا ... گذاشت ... شد. و در صدد ... تا راه
... صفوف ... شد

سپیده دم ... باز از جای خود ... بود باز گردید و دست ... راه
و هزاران ... راه ... بود ... اگر ... خود را از جانب ... گیر
دارد. و ... منجنیق را ... مغولان ... که ... داشتند ... مغول را از
جانب ... برگرداند. ... ... صفوف ...
خصم ... کرد. ... مغول ... و ... در اول ... ... و ...
... شد ... ها ... ... در دست داشته ... اروپا
... مغول ... برق ... ... و صف ... «... چهره ...
... رنگها است و ... داده و ... مستغنی از ... نخواهد»

... سرداران ... و ... جنگ ... انقطاع تا ... دوام ...
در این وقت موبتای ... که ... پایان ... از ... خصم ... گردید
... مغول ... از جا کنده شد تا ... ها
... ها ... در میدان ... تا ... ... افتادند

در این ... صفوف مغول از جانب ... باز ... راه ... کوهستان را
که ... از آن ... آزاد گذاشتند ... و مغول ... راحتی
... از ان تا ... ... از ... و ... اروپا ...

چنین [illegible] شرح [illegible] بلاد [illegible] خوارزم در حال [illegible]

[illegible] را در [illegible] گذشت [illegible] فقط [illegible] او را از [illegible]

[illegible] داد و تا [illegible] خود را از [illegible]

[illegible] و عاقبت [illegible] که [illegible]

هر که [illegible] طریق [illegible] را [illegible]

مغولان [illegible] را [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] کشیده [illegible] را [illegible]

[illegible] از [illegible] را [illegible]

[illegible] را [illegible]

[illegible] را [illegible]

[illegible] را [illegible] کرده بود.

[illegible] را از [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] صفحه ۳۴۹ تا ۳۷۲ [illegible]

[illegible]

قوغا را دیدی که فقط [illegible] رفتند محمد [illegible] جای بود [illegible] آنان [illegible] آن

جنگ [illegible] بلاد [illegible] بود اگر ~~[illegible]~~ [illegible] داشته [illegible]

[illegible] مقابل با سپاه [illegible] مغول [illegible] آمده [illegible] (اقوام) مغول [illegible]

[illegible] و سنگ دقیقه و بود [illegible] قطعه [illegible]

در میدان جنگ ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] پایان [illegible]

[illegible] از [illegible] اوگتای [illegible] بزرگ ~~[illegible]~~ (بجوان گوید) [illegible]

در [illegible] سال بود [illegible] جنگ [illegible] عزیز [illegible]

[illegible] در میدان جنگ [illegible] از [illegible]

[illegible] جواب داد: [illegible] عمق [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] پا [illegible]"

[illegible] دست باز [illegible].

نهم

عقاید اروپاییان نسبت به مغول

گویا عقیده عامه [illegible] که لشکر مغول نسبت [illegible] اروپاییان [illegible] داشته‌اند. لشکر مغول

[illegible] سرعت [illegible] انواع [illegible] در [illegible] کمتر از سه روز چهارصد و پنجاه کیلومتر راه بود. چونکه [illegible]

گویا مغول [illegible] فاصله [illegible] طی کند

توماس اسپالاتو مورخ آن زمان گوید: «[illegible] هیچ قومی مثل مغول [illegible] در دنیا

پراکنده [illegible] و علم فنون جنگ است»

فرد کارپن که [illegible] ۱۲۴۶–۱۲۴۸ [illegible] خان مغول [illegible] عقیده

ثانیه [illegible] معتقد [illegible] از سلاطین [illegible] مسیحیان دست باز دارد

و چنین گوید: «هیچ کشوری [illegible] در برابر تاتار تاب [illegible] زیرا که تاتار [illegible] میدان بیشتر

[illegible]»

همین کیفیت [illegible] که گویا [illegible] تاتار [illegible] اروپاییان

[illegible] و از حیث [illegible] و قوه [illegible] از آنها ضعیف‌تر [illegible] سلاطین [illegible]

را که [illegible] جنگ [illegible] دعوت [illegible] تشکیلات نظامی

مغول را در سپاه [illegible] دارند. «لشکرها را باید مثل اردوی مغول مجهز [illegible] و تحت

قوانین [illegible] باید [illegible] جنگ [illegible] از [illegible]

[illegible] باید سپاه [illegible]

[illegible]

دعوی جنگ [illegible] دارند زیرا که تاتارها [illegible] بیشتر دارند. اگر سلاطین دهقان چیزی بخواهند

حرکت مغول را جلوگیری باید دست اتحاد بهم داده و مجتمعاً در برابر آنان صف بکشند.

کاربن همچنین از سلاح جنگ مغولان توصیف [illegible] کمان‌ها را بعقیده او ~~[illegible]~~ دور

کمان دست هم سلاطین عالم بجز ~~[illegible]~~ سربازان خود را با تیر و کمان

و منجنیق و آلات حرب بتمامه مجهز کنند. علاوه باید خود را با گرزها و تکه آهنی و تبرزین [illegible]

مسلح ساخت. باید پیکان‌ها را مثل تاتارها آب داد یعنی سرخ کرده و در آب فرو برد پیکان از کوره باید آنها را

در آب نمک فرو برد تا در زره و خفتان بهتر نفوذ کند. همچنین لازم است که مردان ~~[illegible]~~ کلاه‌خود و زره و اسلحه

در این ابزار کافی داشته باشند و هر کس چنین سلاحی ندارد باید در پشت صفوف نگاه داشته شود.»

کاربن از تیراندازی مغولان هیچ تعجب کرده بود که مغولان با تیر مردم و اسب را مجروح

می‌کنند و در این حال بجنگ تن به تن پیش می‌آیند.»

در این اوقات امپراطور فردریک دوم که ~~[illegible]~~ از ارباب

شهرنشینان از سلاطین برای حفظ اتحاد کرد و به پادشاه انگلیس چنین نوشت: «این تاتارها مردانی کوتاه اندام

ولی قوی اعضاء و هیئت [illegible] و دلیر و بی‌باک [illegible] دارند [illegible] یک اشاره فرمانده خود [illegible]

[illegible] دارند ... ~~[illegible]~~ و با کمال [illegible] باید گفت که مغولان

در ابتدا [illegible] از چرم با الواح آهنی [illegible] ولی امروز بهترین زره و اسلحه ~~[illegible]~~ که از

[illegible] بدست آورده‌اند [illegible] و [illegible] با [illegible] اسلحه خود را [illegible]

علاوه [illegible] از آنها [illegible] و [illegible] آنها را [illegible] ~~[illegible]~~.»

~~هزاران باخت و فرار آوره دوران حیات شوروی در ... و ... معروف ... روی ... با ... ناحیه ... [illegible]~~

مقاومت ... [illegible] ... خان بزرگ ... و شرایط [illegible] ... و ... پیشاوگاه

امپراطور ... [illegible] ... قول ... و ... [illegible]

... [illegible] ... خان ...

البته ... خان را ... باید بکنم!

ولی با برقراری آتش‌بس ... در مقابل مغول با تیمور تمام ... برای تیمور همیشه ... [illegible]

که کاری ... مغول هم در ... [illegible]

... سلطنت جنگیز خان در ... [illegible] ... موجب ... [illegible]

... بعضی گویند جنگیز ... [illegible]

... [illegible] ... در میان اقوام مغول ... [illegible]

رواج داد و ... [illegible] ... در عقب ... هرکس ... [illegible]

... معصوم ... هر قومی که ... [illegible] ... باز ... [illegible]

تمام ادیان و مذاهب را آزادی ... .

دهم

مکاتبه سلاطین اروپا با مغولان

وقتی که باتو و سوبتای اروپا را [illegible] گشتند سلاطین مسیحی از بیم حمله جدید دست به تدابیری زدند. پاپ (در ۱۲۴۲)
اینوسان چهارم مبلغینی را مأمور کرد تا [illegible] مسیحیت چون [illegible] سن لوئی از روی کمال
سادگی [illegible] که اگر مغول [illegible] برای حفظ ملت [illegible] خواهند داد و در
[illegible] کشیش [illegible] از باتو خان مغول [illegible]
[illegible] در جنب [illegible].

یکی از [illegible] بقراقروم رفت و [illegible] داد [illegible]
[illegible] روز خان [illegible]
[illegible] گفت: «[illegible] پادشاه فرانسه [illegible] اعلام کند»
مغولها [illegible] سن لوئی را دعوت کرده که [illegible] اطاعت کند [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] که در آن وقت با مغول [illegible]
چند سال بعد سن لوئی [illegible] راه [illegible] و [illegible] خان [illegible]
[illegible] سفیر [illegible] مغول [illegible] اطاعت [illegible]
از جمله [illegible] سن لوئی [illegible] که در آن [illegible] مغول
[illegible] مسیحیان [illegible] کمک [illegible]
[illegible] اروپا [illegible] پرداخت [illegible] شد و [illegible]
و [illegible] شد. [illegible] و [illegible] آزاد [illegible] (۱)

---

(۱) رجوع شود به تاریخ مغول تألیف هاورث - بخش سوم.

یکی از مسلمانان با کمال خشم مرقوم میدارد در سال ۱۲۵۹ میلادی مغول هلاکو ~~[illegible]~~ در سر راه شامات

ده هزار فرقه مذهبی را تباه کرده و آزادانه مردم دیگر مذهب را اجازه داد مسلمانان را از مخالفت با آنان

باز داشت در آن روز هیچ یکی از اعراب و اهالی بغداد نبود که جان خود را نجات دهد. [illegible] «

مقصود مغول از این تقویت دین مسیح علاوه بر تحقیر مذهب مردم ملی دشمنی آنها بود و ~~[illegible]~~ قوم تاتار اروپا

بر ضد مسلمانان میشورانیدند و در ۱۲۷۴ ~~[illegible]~~ ۱۵ نفر ایلچی نزد پاپ و به نزد ادوارد اول پادشاه

انگلیس فرستادند. جواب پادشاه انگلیس خیلی مبهم بود زیرا که هیچ وجه قصد رفتن به بیت المقدس نداشت

«ما از تقصیر شاه ~~[illegible]~~ انتزاع ارض اقدس از چنگ مسلمانان گذشته سرودیم و لا تأثر

اگر منت میداریم آه در حال حاضر از آن هیچ جز قطعی نمی بینیم [illegible] ارض اقدس [illegible] «

~~[illegible]~~

در این اثنا پاپ [illegible] باید [illegible] مغولان را [illegible]
زیرا که نام و القاب خان را [illegible] و ~~[illegible]~~ مغولها را ~~[illegible]~~ با جنت -

از خون ریزی ~~[illegible]~~ میبودند. مغولان جواب داده که پاپ باید [illegible] بیاید [illegible] زیرا که [illegible] مردی

را که فرمانفرمای روی زمین است بیندازد [illegible] دوره پاپ [illegible] مردم نیز گفته که از جانب [illegible]

[illegible] کار را باز شده اند. [illegible] آن [illegible] با [illegible] سفیر [illegible]

از [illegible] صرف [illegible] و [illegible] آنها را باز گردانید.

جای آن دارد که جواب [illegible] ~~[illegible]~~ رسولان [illegible]

جواب [illegible] چهارم [illegible] در اینجا ذکر کنم:

---

(۱) رشید گوتیل Richard Gottheil یک جواب به ذبیان (بعد محرمانه ارسال شد) دسامبر ۱۹۲۱

در جواب خان بزرگ ، پیغمبری که شما را نوشته : از پاپ میدانی که رسولانت نزد ما رسیده و نامهٔ ترا

باو داده‌اند ؟ رسولان تو کلمات جسورانه بزبان راندند . نمیدانیم بزبان تو چنین گفته‌اند یا پیش خود . در هر حال از جواب را

تو میفرستیم اگر میخواهی که در زمین و آب صاحب خود بمانی باید خودت از پاپ بیائی تا ما بیائی

و در حضور کسیکه فرمانروای بسیط زمین است بایستی . و اگر نیائی ما نمیدانیم چه خواهد شد خدا میداند

فقط اینرا میگوئیم که با جواب برای ما خواهی آمد یا نه و اگر نیائی بهتر میدانیم [illegible] ((۱))

البته [illegible] زارش است که بگوئیم اینسان جهان داده ... تزلزل ایشان گرفت و معلوم

هم که دیگر بگذشته ساختند ولی نه از اینجهت که ثروت را از اروپا بجانب اسلام بگرفته باشد ساقی مردان

که تا وقتیکه ما ده هزار تومان مقرره معدود

وقفه تدریجی فرستاده و اهل تبشیر فرستاده بعد که بر ارائه واقع مسیحیان و تولوی بوجود دارای

دفعات یافته و بازپرسی شهر ساری با تحت ظلمه‌ای خود در سامره و لطائف قلعه او و خیک دامغ

در مصادرات [illegible] شروع شد و حرکت اروپا بزول بجانب عرب با انتهاء رسید یکبار

دیگر هم در دو قرن سیزدهم بجز را بار غارت و خرابه دلخواه و بدست آوردنها بازگشتند .

---

(۱) اینجا از تاریخ وقایع روزه Speculum Historiale . در این نامه عبارت تهدیدآمیز

معمول مغول دیده میشود و «نمیدانیم چه خواهد شد خدا میداند» . این عبارت در مغول بمعنای واقعه جنگ

در ضمن بعضی فرامین نوشته‌اند بخصوص در جواب این عبارت مهم دلخواه : « تو دلیرانه سخن میرانی

خدا و [illegible] بهر که بخواهد فتح خواهد داد » . طاهراً مغول باور داشتند قبلهٔ ایشان

نزد دشمن میفرستادند و شرایط طرح میکردند اگر شرایط را رد میکرد آنوقت عبارت

تهدیدآمیز را بزبان رانده اعلان جنگ میشده .

یازدهم

قبر چنگیزخان

مقاله‌ای که در [illegible] لندن طبع شد و حاکی از این بود که پرفسور کزلف در [illegible] جهانگیر مغول را پیدا ~~[illegible]~~ بطور فاحش جلب توجه کرد. ولی پرفسور کزلف این خبر را اخیراً بوسیله تلگرافی که در [illegible] ۱۱ دسامبر در تیمس نیویورک درج شد تکذیب کرد.

پرفسور کزلف نتایج تحقیقات اخیر خود را در دو باب [illegible] شد که خود در جستجوی [illegible] در ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ بیان کرد. و بر طبق [illegible] مربوط [illegible] مردم [illegible] که در آنجا کشف شد اظهار میدارد که هنوز مکان قبر چنگیز نامعلوم است.

روایات مختلف و متضاد راجع به مزار مقبره [illegible] در دست است. مارکوپولو سیاح معروف ونیزی [illegible] که فقط از علم او استنباط می‌شود که در میان قبور سایر سلاطین مغول است.

رشیدالدین گوید جسد چنگیزخان را بر تخت [illegible] قروق نام دارد نزدیک اردوگاه [illegible] ازین مکان [illegible] سانانگ ستزن نام [illegible] برده شده است. کاترمر و [illegible] دیگر نیز تقریباً [illegible] نزدیک اردوگاه دانسته از آن به این روایت مشکوک است. الف

بزرگ پالادیوس گوید: [illegible] رساله عهد مغول [illegible] راهی برای تعیین مکان دفن چنگیز [illegible]

بنا بر روایت جدیدتری که ا. ت. ش. [illegible] نقل کرده است قبر چنگیز مغول در ولایت اوردوس در [illegible] واقع است. روز ۲۱ [illegible] سال [illegible] زوار [illegible] مغول بنا بر رسم قدیم در این مکان [illegible] از دنیا [illegible] یک زین و یک کمان و بعضی چیزهای دیگر را [illegible]

[illegible] قبر [illegible] آن جا [illegible] از [illegible] سنگین دو چادر [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] گویند در این [illegible] صندوق [illegible] ولی کسی [illegible] صندوق [illegible]

[illegible] مغول‌ها [illegible] که چنگیز [illegible] مکان مدفون [illegible]

[illegible] خانوار [illegible] دارند [illegible] در [illegible] دیوار بزرگ چین در جنوب [illegible] واقع است که مکان جغرافیائی آن در [illegible] درجه عرض [illegible] و ۱۰۹ درجه طول [illegible]

[illegible] ۱۹۰۶ [illegible] ۲۴۰ – ۲۸۱ [illegible]

دوازدهم

یه‌لیوچوتسای حکیم ختائی.

کمتر کسی در دوره مغول کاری صعب‌تر از آن جوان ختائی داشت که در منظور نزد چنگیزخان گردید [illegible]
میلیون چنین است که با او مغول رهسپار گردید و مغولان به کار این طالب العلم را در دربار و ممالک
و طلب کتاب و [illegible] تشویق می‌کرد مخصوصاً از مغول در وقتی که آن مشهور بود روزی آن حکیم ختائی را [illegible] را
استهزاء کرد و گفت: «در مثل اهل قلم را بمیدان جنگ آوردن چه کار آید؟» یه‌لیوچوتسای
در جواب او گفت: «در ساختن کمانهای محکم تجربه‌ای [illegible] از جنس تراشیدن چوب برای [illegible]
برای تدبیر ملک مرد حکیم دانا ضرورت دارد.»

یه‌لیوچوتسای در عقب حضرت چنگیزی شد و با سپاه او بجانب غرب رهسپار گردید و [illegible]
امرا او بجمع مال و غنیمت مشغول بودند آن حکیم بجز جمع آوردن کتاب و الواح نجومی و کیمیا [illegible]
معنیه میدون و اشتغال داشت جز این [illegible] را [illegible] کرد از وجود [illegible] دوا داشت [illegible]
شیوع امراض مزمن [illegible] انتقام استهزاء سرداران جنگجو [illegible] می‌کشید و بوسیله دوا
آنها را معالجه می‌کرد.

چنگیزخان از امانت و تقوای آن دانشمند بسیار مسرور بود و او نیز فرصت را از [illegible] پند [illegible]

[illegible] موضوعی را از قرآن [illegible] در ترقی [illegible] باز [illegible]. در حکایات آمده است که چنگیز
در [illegible] [illegible] حیوانی را [illegible] حیوانی عجیب را [illegible] که شبیه به گوزن [illegible]
[illegible] و دارای یک شاخ بود و رنگ سبز داشت حکیم ختائی را طلب کرد معنی این امر عجیب را
مستقیم از او [illegible] جواب داد:
«این حیوان عجیب کیوتوان نام دارد به زبانها روی زمین [illegible] و دوستدار موجودات زنده
و دشمن قتل و کشتار است [illegible] او [illegible] است یعنی که خان [illegible] از [illegible] بازگردد»

در زمان اوکتای پسر چنگیز هم این حکم با عقوبت بر کشور داده شد که دایر سیاسات را از دست امرا مغول گرفت

و جاری این احکام را تا امروز باهم کرده و چنین برای همه اکنون ایالت [illegible] و حفظ خزانه قانونی بر کار گشته بودند و دلیران آزاد

جنگجوی مغول را بند برآه و نفوذ قول امرای مغول رفتند اگتای مردی شراب خوار بود و از افراط میکرد و سیلوچو

منع میکرد [illegible]. سالم [illegible] ولی [illegible] او [illegible] روزی [illegible] آهنین [illegible]

شراب [illegible] و [illegible] جام آهنین را [illegible] بر عادالگ

در [illegible] آهنین [illegible] رود [illegible]

اگتای [illegible] و افراط در شرابخوری [illegible] ولی [illegible] سبب وفات یافت.

[illegible] بر علم [illegible] دارد [illegible] اگر [illegible] چیزی [illegible]

[illegible] زمان دولت اوپا [illegible] چهارم [illegible] از [illegible] استفاده [illegible] اگتای [illegible]

حاضر [illegible] دو [illegible] [illegible] شاه [illegible] داد.

دو [illegible] اگتای از [illegible] ایک را [illegible]

بگیر. [illegible] و مرا [illegible] و [illegible] آن [illegible]؟»

[illegible] آن [illegible] را [illegible] دلیوان؟ [illegible] را از [illegible] برایت [illegible].

[illegible] اگتای [illegible] عبدالرحمن [illegible] از

از [illegible] شاه [illegible] داد.

[illegible] از امرای مغول [illegible] و [illegible] در ایام وزارت [illegible]

منزل او [illegible] هیچ [illegible] جز [illegible] و کتب خطی و نقشه‌ها و انواع [illegible]

و [illegible] نقوش و خطوط [illegible] چیزی نیافتند.

سیزدهم

اوگتای و گیوک

فرزند و جانشین چنگیز خان بنیز اوگتای تقریباً [illegible] با اتفاق خود را فرمانروای [illegible] ای پادشاه
صفات حرب دلاوری جنگی و [illegible] مغول را داشت [illegible] در عوض
برادران از صفای [illegible] بود. همواره در سراپرده سلطنتی قراقورم [illegible] دسته دسته مردم [illegible]
آنجا در دربار تختش [illegible] می‌پذیرفت برادرانش جنگ و جهانگیری را تعقیب می‌کردند و [illegible]
با [illegible] خزانه مشغول بود.

اوگتای [illegible] و [illegible] دل بود ثروت ختا و [illegible] ممالک بزرگ
و [illegible] در [illegible] خود داشت [illegible] خود [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] در جزء دربار [illegible] می‌کشید [illegible]
[illegible] جواب داد [illegible] در خاطر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] است و [illegible]
[illegible] بردند »

تجار [illegible] اوگتای [illegible] بسیار
[illegible] صورت [illegible] را [illegible] روزی
[illegible] مغول [illegible] اوگتای [illegible]
[illegible] باز گردند.

و [illegible] اوگتای [illegible] هارون الرشید [illegible]
[illegible] روزی [illegible] بسیار فقیر [illegible]
[illegible] خان [illegible] پول [illegible]
[illegible] خود را [illegible] گفت :
« [illegible] »
[illegible] » [illegible] خان جواب داد
« [illegible] »
اوگتای [illegible] است [illegible]
[illegible] ختا و اطراف ایران [illegible]
[illegible] مغول [illegible]
و [illegible] ایرانیان و چینیان [illegible]
چنگیز را [illegible]
روزی [illegible] گفت چنگیز خان را در خواب دیدم که [illegible] :
« [illegible] »
[illegible] چنگیز [illegible] یرلیغ او [illegible]
بود امری قطعی [illegible] اوگتای [illegible] و گفت :

« چنگیز خان بوسیله ترجمه با تو گفتگو کرد ؟ »

— « نه ، خان خودش سخن گفت »

— « تو زبان مغولی میدانی ؟ »

چون مرد جوان دید جز ترکی چیزی نمیداند خاموش ماند [illegible] آنگاه گفت

« پس دروغ میگوئی زیرا که چنگیز جز مغولی سخنی نمی‌گوید » و فرمان داد تا آن دروغگو را [illegible]

وقتی در حضور اکتای بازرگانان چینی نقاشی میدادند خان دید که در میان [illegible] سلطان [illegible] اورا

هم امیر [illegible] از چینی بوسیله [illegible] دراز [illegible] . یکی بازرگانان گفت ،

« دلیران مغول با این وضع [illegible] مسلمان را می‌کشند و می‌برند . »

اکتای [illegible] که [illegible] چینی [illegible] ایرانی آورده با فرمان داد

[illegible] از مغرب زمین (یعنی ایران) آورد و گفت

« در مملکت من یک مسلمان [illegible] چینی [illegible] چینی [illegible] را میتوان

[illegible] اورا [illegible] در سرزمین [illegible] دینار زر

[illegible] از چینیان را [illegible] مسلمانان را [illegible] ؟ »

[illegible] از درگاه راند . [illegible]

[illegible] در باب [illegible] و اکتای [illegible] آسیا تألیف

[illegible] و کتاب [illegible] تألیف [illegible] و کتاب [illegible] ~~[illegible] چینی~~

[illegible] از [illegible] چینی و کتاب [illegible] تألیف [illegible] .

۲۲۴

بخش دوم

اقوالی در دربار [illegible] [illegible]

تیمور لنگ ... که از اروپا ... فقط اخباری از آداب مغول برای ما به یادگار گذاشته‌اند یک کشیش کارپن نام و دیگری فرار و بروکیس که کشیش ... بود ... از اروپا ... رفت و تا حدی موفق ... در دربار خان ... . خان پادشاه مغول ... او ... سفارت ... فقط ... صلح ... [illegible] ... را [illegible] از ... دارد .

[illegible] رفیق ... کشیش بود ... از ... که ... را ... گذشته ... از ... [illegible] [illegible] ... را ... مغولها ... کشیش ... را ... [illegible] ... و ... [illegible] ... گفته .

مغولها ... که ... از ... فرنگ ... آنها ... است ... و ... مغولها ... کشیش ... [illegible] ... بود ... دارا ترک ... [illegible] ... کشیش ... هم از آن ... .

روبروکیس ... آداب ... [illegible]

... مغولی ... می‌نشستند

[illegible] ... در دربار منگوخان چنین شرح می‌دهد :

« روز عید [illegible] ... بزرگ ... از آن روز در دربار خان ... . عادت ... [illegible] ... و [illegible] ... را ... [illegible] ... [illegible] ... با اعراب جنگ کنند . ... اعلیحضرت (۱) در نامه‌ای ... فقط ... خان بزرگ ... تمام ... [illegible] ... بادشاه ... تا کنون ... مغول ... صلح ... با ... وقتی ... جواب ... : « دیگر شما ... صلح ... ؟ »

« فردای ... از ... روز ... [illegible] ... حرمت داشته ... جوانی ... و عادت ... (۲) ... علتش را

(۱) ... پادشاه ... تاریخ ... بود

(۲) روبروکیس از کشیشان فرقه فرانسیسکان ... کشیش ... [illegible] ... که ... از طرف ... پاپ ... .

با او گفت و گفتگو. یکی از سرداران عرب [illegible] درین روز بزرگ در باریه [illegible] از ما [illegible]
و بعد بمنزل باز گشتیم. در راه نزدیک [illegible] نقطه [illegible] در بازار خانه کوچکی دیدیم که صلیبی بر آن نهاده بودند
[illegible] از دیوار آن علامت [illegible] چند [illegible] یکی عیسوی [illegible] دیدیم. [illegible]
ولادت [illegible] دیدم که [illegible] برآن آویخته [illegible] حضرت عیسی
و مریم [illegible] و دو ملک [illegible] نقش [illegible] بودند [illegible]
[illegible] کرده [illegible] در بالای محراب صلیب بزرگی سیمین دیدم
که از جواهر برق میزد در نزدیک آن [illegible] ارمنی [illegible] و سیاهی دیدم که پارچه [illegible]
خشتی در بر کرده [illegible] بود.

« قبل از [illegible] ما [illegible] و دراز [illegible] سرود [illegible] آورینا
[illegible] و بعضی سرود [illegible] دیگر [illegible] ارمنی [illegible] بزبان [illegible]
نزد او قرار گرفتیم [illegible] که در آن [illegible] در برابر داشت و با [illegible] از [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] نزد [illegible] آمده است

« بعد از [illegible] بمنزل آمدیم غذائی [illegible] و [illegible] صرف کردیم [illegible]
[illegible] در بار [illegible] بود [illegible] سرگرم [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] وقتی [illegible] نزدیک [illegible] و [illegible]
[illegible] آب [illegible] در مدت اقامت ما [illegible]
از [illegible] را [illegible]

« کار گذاران دربار [illegible] از [illegible] قیچ [illegible] و [illegible]
آن [illegible] روز ۵ ژانویه باز یافتیم:

« [illegible] و اقتدار [illegible] گفتیم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] رخصت [illegible]
[illegible] به [illegible] انجام [illegible]
[illegible] و [illegible] بردند [illegible]
[illegible] و ما سرود آشوبی [illegible] را شروع نمودیم.

« [illegible] و مترجم [illegible]
که [illegible] از [illegible] و [illegible] مترجم [illegible] در پهلوی
[illegible] از [illegible] برابر زنان [illegible]
« تمام [illegible] از پرده [illegible] مستور بود و در وسط [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] و [illegible]. [illegible] تاج [illegible]
مستور [illegible] براق [illegible] آن [illegible] قد [illegible]
[illegible] بود و عمر او را قریب ۴۵ سال معین [illegible] از [illegible]
[illegible] قرار داشت [illegible] از دختران [illegible]
[illegible] این دختر که [illegible] داشت و [illegible] دختر [illegible] آن خانه [illegible]

[illegible] از دربار [illegible] و [illegible] و [illegible] بود. [illegible]
[illegible] از [illegible] خانه [illegible] بود و [illegible]
[illegible] خانه را [illegible] کرده بودند.

A solis ortu
Cardine

از ما پرسید که چه قسم مشروب میل داریم شراب انگور یا شیر یا دوغ یا شربت عسل زیرا که در دست و منطقه این سه چیز متداول است. ما جواب دادیم که عادت شرب نداریم و فقط رضای خان را طالبیم. پس شراب برنج پیش آوردند و در ظرفها ریختند. لکن احترام خان نظر پوشیدیم.

«[illegible] توقف در خدمت [illegible] و ... [illegible] ... عطا داده و [illegible] در جلوی خان [illegible] از [illegible] ... از [illegible] ... [illegible]

— « [illegible] ... [illegible] ... [illegible] را ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... در [illegible] توقف [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... در رفتن توقف داریم [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... مفید میدانیم » خان در جواب گفت :

— « چونکه [illegible] ... [illegible] ... [illegible] تا [illegible] . »

« [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... زیرا که [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

« ما را از [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

« جواب دادیم [illegible] ... منگو خان [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

او [illegible] ... [illegible] »

[زیرا که [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... خان [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]]

« پس [illegible] ... [illegible] ... زیرا که هیچ چیز [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

« [illegible] ... منگو خان [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

« در جواب ما منگو خان [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

اسقف و کشیش دعائی بر سینه نهاده و تخت در مقابل محراب زانو زدم الله . با عاقبت حضور سکوخان سلام کردم . خان
کتابها را گرفت و پرسید در این تقادیر حال از جمعیت نستوری ها چه طور بوده برخی داشته خواست گفته و توضیح
اطلاعات مسلک خود داده ما ترجمه خود را حاضر نموده بودیم پس خان فرمان داد که یکی از سرودها را خود را بخوانیم (ونی
سانکته اسپیری توس) Veni Sancte Spiritus را سرودیم به خان بیرون رفت و ما نیز
نماز و دعای خود تقدیم کرد .

» پس سرجیوس کشیش راهنما محترم مردم و او را بخواند خود میان اشتراک آن در اغلب موارد رفتار خود را حفظ میکرد .
شنیدم که داری بر خود ساخته بود از پر خروس که صلیبی از طلا بر آن نصب بود . از این گذشته فقط یک صلیب آزاد داشتیم
با به رضایت ما [illegible] از منکو خان اجازه گرفت و صلیب را بر نیزه به بندیم و در بالای سر ما [illegible] کنیم
خان اجازه داده . پس نیز سرجیوس این صلیب را با احترام نصب کرد . او که از این سرجیوس علمی بر چوب
بلندی بر نیزه بسته بود و با آنها از چادری به چادری می کشیدیم و [illegible] سرود های مذهبی
میخواندیم مسلمانان از تقرب ما در دربار خان خیلی خشمناک بودند و نستوری ها هم از مناظره و کشیش ارمنی می برد
ولی بر خود داشته .

» نزدیک قراقوروم منکوخان [illegible] قصری بزرگ دارد که دیوارهای آن آجری بزرگ است و شبیه کلیسا که گاهی
گاهی جشن در این عمارت است دو سال ها بار در آن جشن میگیرد یکی در حوالی عید پاک و دیگر در تابستان و
در این جشن ها خان تمام شوکت و جلال خود را نمایش میدهد . چون خلاف ادب بود که جامه و سلاح را در عمارت
بارگاه [illegible] جا نگاه داشتند ؟ ده است بگردش در آورده . ملیق درگاه پاریسی گیوم بوشیه
Guillaume Bouchier
نام در مدخل بزرگ تالار بارگاه درختی از نقره ساخته و در پای آن درخت چهار شیر [illegible]
همگی از نقره ساخته و از دهان شیرها شیر گاو جاری است در جوار شاخه درخت مارهائی [illegible] زرین
پیچیده و در اقسام شراب از دهان آنها میریزد .

» این قصر شبیه کلیسائی است دارای سه رواق و در صف سوم نشستگاه خان [illegible]
در مکانی بلند نزدیک دیوار ضلع شمالی است و بر چهار درجه بینند فاصله بین درخت و تخت خان خالی است
آب دار و ایلچیان بر زمین بنشینند جام ها را پر کرده خود را پیش برند در سمت خان مردان و در یسار او
زنان [illegible] فقط یک زن در کنار او می نشینند ولی قدری پائین تر از او .

» گذشته از قصر خان با قی شهر قراقوروم بزرگتر از سن دنیس نیست . فقط دو کوچه معتبر دارد که در یکی
مسلمانان که بازرگانند در آن تجمع میکنند و کوچه ختائیان و صنعتگران در آن جای دارند . عمده عمارت عالی
و منزل فرستادگان و ایلچیان است بیرون شهر بازار ها هم بازار فروش ارزن گندم و غلات و گوسفند
و اسب و گاو و الاغ دائر است . قراقوروم دوازده معبد و دو مسجد مسلمانان و یک کلیسای نستوری دارد .

» [illegible] مقارن [illegible] روز های کوتاه یکشنبه پاسیون (عید فصح) نام دارد خان با [illegible]
قراقوروم [illegible] و فقط [illegible] خانه ای کوچک داده بود ([illegible]) ما ه ر سر و شبیه با قیمتهای گران
با کشیش ارمنی هم رفتیم در این سفر از کوچه ها مصیبت گذشتیم با آن سختی و سرمای شدید و برف بسیار بود)
نزدیک نصف شب خان کسی را فرستاده ما را با کشیش ارمنی خواست در دعای [illegible] طوفان برف سخت از آنکه
حیوانات گله که اگر [illegible] چون باید از هلاکت و کشتند ارمنی قدری از فرستاده دستور داده [illegible]
در مجرای ترانه ببرند میدانی خان دستور داد اینجا داده یا نه مجلس آماده است نیست در طوفان باد و برف
هر دو روز بشدت متوالی بود قطع شد .

le Dimanche des Rameaux

~~« روز یکشنبه [illegible] تقسیم [illegible]~~

« در روز [illegible] به یکشنبهٔ شاخه le Dimanche des Rameaux [illegible] رسیدیم و [illegible] (
[illegible] بیرون [illegible] نوشت [illegible] ۹ [illegible] صلیب را
[illegible] نگاه [illegible] از کوه [illegible] کلیسای [illegible] نستوری [illegible] اتفاق [illegible] استقبال کنند
بعد از نماز [illegible] شب [illegible] شام [illegible] دعوت کرد [illegible]
بود [illegible] منزل او [illegible] بعد از شام [illegible]
کشیش [illegible] کلیسای نستوری [illegible] از بنای [illegible] سقف کلیسا را با [illegible]
[illegible] .

« [illegible] از آتش؟ و [illegible] و روشن؟ (بادها)
[illegible] نستوری؟ [illegible]
[illegible] جواب .

« [illegible] منقش [illegible]
[illegible] دست [illegible] .

« [illegible]
[illegible] فرشتهٔ دیگر [illegible]
[illegible] .

« [illegible] خان .
[illegible] گفتم
[illegible] فرمان داد [illegible] خان بزرگ [illegible] عرض کنم ولی اگر [illegible]
کلام خداوند [illegible] .

« [illegible] دیگران [illegible] دولت
خان را [illegible] جواب [illegible] خداوند [illegible]
عطا کرده است [illegible] . »

« [illegible] از احکام خدا [illegible] ؟ [illegible]
[illegible] فردا
[illegible] گفته [illegible]
[illegible] ولی خان [illegible]
[illegible] داود و [illegible]
آینده [illegible] گفتم [illegible] .

« روز یکشنبه پنتکوست مرا [illegible] خان [illegible] مترجم [illegible]
گفت [illegible] استعفا کنی

« [illegible] خان بوده است؟!
در جواب گفتم [illegible] گفت
« [illegible] »

Le dimanche de Pentecôte عید کاتولیک که ۵۰ روز بعد [illegible]

«به خان عرض کردم که برای تکیه داشتن لطف نمی‌دارم لیکن گفت (اقترس)» در جواب [illegible]
تبسم کنان گفتم «اگر می‌ترسیدم تا این جا نمی‌آمدم» خان گفت:
«ما مغولها معتقدیم که خدا یکی است [illegible] پاک و مستقیم هر که او را دوست دارد» گفتم
«ولی از خداوند شکست داریم که خان را در چنین عقیده [illegible] بدارد [illegible]» گفت
«خداوند [illegible] را [illegible] است و [illegible] مختلف کرده است او
کتب [illegible] خود را [illegible] نازل کرده است تا [illegible] خداوند [illegible] خود نفرموده است
که مردمان به یکدیگر را ~~[illegible]~~ آزار برسانند» گفتم
«چیز [illegible] و من در اول که حضور [illegible] کردم [illegible]» خان گفت
«~~[illegible]~~ در سخن [illegible] که در کتاب مقدس [illegible] نوشته شده است که [illegible]
است [illegible] خود از عدالت صرف نظر کند»
«در جواب گفتم من برای تقصیر [illegible] دیگر از
[illegible]
خان گفت:
«سخن [illegible] خداوند [illegible] کتاب نازل کرده [illegible]
غیب گوی [illegible] از دستور [illegible] ولی [illegible]»
«خان قبل از بیان این کلمات [illegible]
[illegible] گفت:
«[illegible] توقف کرده [illegible]
[illegible]»
«گفتم [illegible] خان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] در جواب گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم [illegible] خان گفت:
«[illegible] خود [illegible]
[illegible] چیزی می‌بینند [illegible]
[illegible] [[illegible]]»
«بعد [illegible] سکوت گفت: «[illegible] داری چیزی [illegible] که
[illegible]»
«[illegible] از حضور [illegible]»

(پاورقی)

نوه چنگیز خان در ارض مقدس

یکی از فصول تاریخ مغول که چندان معروف نیست روابط نزدیک ایشان با ارامنه و نصارای فلسطین بعد از وفات چنگیز خان . هلاکو نوه چنگیز و برادر خاقان وقت یعنی منگو قاآن بود در نیمه قرن سیزدهم بر کشور ایران و عراق و شام سلطنت کرد . مفصل این وقایع در کتاب تاریخ قرون وسطای کمبریج (۱) جلد چهارم صفحه ۱۷۵ است

(۱) Camb. Medieval History

(۲) در دوره تجزیه یک قسمت ارامنه [illegible] از جلوی ترکهای سلجوقی [illegible] دولتی را [illegible] تشکیل دادند . هیتوم (۱) پادشاه ارامنه بنا بر آنکه به تعقیب ایل [illegible] مغول شد و بنای اتحاد کرد . مغولها هم در مدت پنجاه سال بهترین دوست [illegible] و ارامنه از آن تاریخ با [illegible] داشتند .

در آغاز سلطنت خانواده هیتوم مغول فتوحات بزرگ [illegible] ارامنه [illegible] از ایشان برده بودند و هیتوم با [illegible] پای تخت مغول (زبان مغول) و امداد [illegible] در ۱۲۴۴ کاملا اطاعت اوکتای قاآن درآمد و [illegible] به شرق [illegible] نزد منگو قاآن رفت و پس از مدتی توقف در دربار مغول [illegible] مورد [illegible] سکه [illegible]

(۲) بقیه عمر هیتوم صرف [illegible] شد که [illegible] مغول [illegible] [illegible] هیتوم و هلاکو قوای خود را در [illegible] بهم آمیخته تا [illegible] بیت المقدس را از دست ممالیک بیرون آورند .

---

(۲) مقصود [illegible] صلیبی است که مستعمرات [illegible] بود در ارض فلسطین [illegible] بوهمون انطاکیه Bohémon d'Antioche ~~Bohémon d'Antioche~~

(۳) در اصل [illegible] هیتوم و [illegible] است و [illegible] کتاب [illegible] صورت [illegible] تغییر دادیم [illegible] با [illegible] خان نوه چنگیز که [illegible] آلتون اردو [illegible] .

مراجع این کتاب

۱

منابع تاریخ مغول

قدیمترین مأخذ اکنون دفتر مغول بوده که یعنی دفتر زرین است و امروز از دست رفته [illegible] مندرجات یوان شی چینی یا سالنامه مغول

و تاریخ رشیدالدین مبتنی بر مطالب این دفتر اصلی بوده است

یک کتاب مغولی دیگر بعنوان تاریخ سری [illegible] ترجمه آن [illegible] دارا
یوان چائو پی شی [illegible] در دست [illegible] یا از معاصران
چنگیزخان بزبان مغولی و بخط اویغوری [illegible] در سال ۱۲۲۸ نوشته و اکنون فقط ترجمه چینی آن در دست است

سودمندترین وقایع نگاران مغول سانانگ ستسن در اواسط قرن هفدهم کتابی بعنوان
که چینگ تائوشی (خانواده توقچی) نام دارد برشته تحریر آورده این کتاب تاریخ [illegible]
آمیزی از ادوار چینی و خودخواهی مغول است در فصول این تاریخ [illegible] بسیار است ولی
[illegible] کتابی است که حیثیت مغولان [illegible] نقشه [illegible] هیاست
نام آن را بروسی ترجمه کرده است [illegible] اسحق یعقوب اشمیت در ۱۸۲۹ از
روسی بآلمانی ترجمه کرده است (روح [illegible])

مهمترین منابع چینی عبارتند از:
تونگ کین کانگ مو یا تاریخ عمده امپراطوران تألیف سی ما کوانگ و این کتاب
مطالب [illegible] ترجمه [illegible] در دست است ولی
در اعتبار آن امروز [illegible] نام آن [illegible]

L'Histoire générale de la Chine, traduite du Tong-Kien-Kang-Mou par le Père Joseph-Anne-Marie de Moyriac de Mailla dirigé par M. Le Roux des Hautesrayes Paris 1777-1778

دیگر از منابع چینی کتاب چینی چنگ لو است که [illegible] در این
تاریخ مغول از [illegible] اوکتای موجود است
[illegible] اسناد چینی و مندرجات یوان چائو پی شی که معتبرترین [illegible] چینی در این باب [illegible]
[illegible] کتاب یوان شی یا سالنامه مغول [illegible] ۱۳۷۰ [illegible] این کتاب
[illegible] تألیف سانانگ ستسن است ولی [illegible] روایات مغول در باب [illegible]
[illegible] را صحیح [illegible] این کتاب [illegible] ترجمه [illegible] چینی است

۱۱۲۲۴

۸۹۶۴۵

کتاب چنگیز خان [illegible] مجلس [illegible]

Histoire de Genchiscan et de toute la dynastie des mongous, tirée de l'Histoire chinoise, par Antoine Gaubil, Paris 1739.

گویند ترجمه مأخذ تاریخ مغول که ... جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان خان است که در ادوار [illegible]
قبل [illegible] ... چینی و ترک
[illegible] مغول نوشته شده است [illegible]

دیگر تاریخ [illegible] تألیف [illegible]
[illegible] چنگیز [illegible]
~~[illegible] ۱۲۵۷ [illegible] ۱۲۶۰ [illegible]~~
تاریخ ابن اثیر و تاریخ [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] روضة الصفا و حبیب السیر [illegible]
[illegible] چنگیز [illegible]

~~[illegible]~~

تاریخ تاتار، تألیف ابوالغازی بهادرخان [illegible] ۱۷۲۶ [illegible]
[illegible] جامع التواریخ [illegible] دارد.

Douglas, Robert Kennaway – The life of Jengiz Khan translated from the Chinese, London, 1877
([illegible] در دائرة المعارف بریتانیکا [illegible])

~~Fran~~ Erdmann, Franz von. Vollstaendige uebersicht der ~~al~~ aeltesten tuerkischen, tatarischen und mogholischen Voelkerstaemme nach Raschid-ul-Din's Vorgänge, Kazan, 1841
Temudschin der unerschütterliche, Leipzig 1862

X
XX

Krause, F. E. A. Cingis Han. Die Geschichte seines lebens nach der chinesischen Reichsannalen, Heidelberg, 1922. (شرح احوال چنگیز از روی سالنامه‌های چینی)
Geschichte Ostasiens, Gottingen, 1925
(مختصر با بعضی اغلاط از تاریخ مغول)

Petis de la Croix. Histoire du Grand Genghizcan Premier Empereur des Anciens Mongols traduite de plusieurs auteurs orientaux et de Voyageurs Européens, Paris, 1710
(مولف ده سال صرف ترجمه منابع فارسی و عربی و ترکی و چینی کرده است تقریباً
کتاب پر از تفاصیل و حکایات است در باب هجوم مغول به ایران ذکر کرده است.)

Schmidt, Isaac Jacob. Geschichte der ost-Mongolen, etc. Verfasst von Ssanang Setzen Chungtaidshi. St. Petersburg 1829
(ترجمه بسیار معتبری است از سالنامه مغول و تا اندازه‌ای بیطرف است)

Vladimirtzov. B. J. Jengis Khan, Berlin and Moscow 1922.
(این کتاب به زبان روسی است ۱۷۵ صفحه و اکثر از روی آثار ... تقریباً)

Barthold, Wilhelm. Turkestan im Zeitalter des Mongoleneinfalls. St. Petersburg 1900
(قسمت بزرگ این کتاب راجع به چنگیزخان است و منابع آن غیر از خطی و چاپ شده است)
Die Entstehung des Reiches Tchinghiz ~~Khan~~ chans. St. Petersburg 1896

Cahun, Leon. Introduction à l'histoire de l'Asie: Turcs et Mongols, dès origines à 1405, Paris 1896.
این کتاب معتبر مجری است مولف که محقق است از منابع ... اطلاعات کم است آنرا افسانه‌ای
افسانه ترک و عرب تذکره مغول است

Cordier, Henri Histoire Générale de la Chine et de ses relations avec les pays étrangers, Paris, 1920
([illegible])

Curtin, Jeremiah. The Mongols, Boston, 1908 ([illegible])

De Guines. J. Histoire ~~des Mong~~ Générale des Huns des Turcs des Mong Paris, 1756. ([illegible])

Howorth, Sir Henry H. History of the Mongols, London, 1876–88.
[illegible] اردمان و دهوده [illegible]

Mouradga D'Hosson Histoire des Mongols depuis Tchinguiz-Khan Jusqu'à Timour-Bey. The Hague and Amsterdam 1834–5
([illegible] مغول [illegible])

Bergeron, Pierre. Relation des voyages en Tartarie de Fr. Guil. de Rubruquis Fr. Jean du Plan Carpin Plus un traité des Tartares, Paris 1634
([illegible])

Carpin, John of Plano. Hakluyt Society. London 1900 II series Vol. IV ([illegible])

Ibn Batuta translated by Defrémery and Sanguinetti, Paris 1853 ([illegible])

۲۰۲

Marco Polo. The Book of Marco Polo, translated by Sir Henry Yule and edited by Henri Cordier, London 1921

Rubruquis (William of Rubruk) His journey to the eastern parts of the World, Hakluyt Society, London 1900 II serie, Vol. IV.

Bazin M. Le siècle des Youên, ou tableau historique de la littérature Chinoise depuis l'avènement des empereurs mongols, Paris 1850

Bretschneider, E. Medieval Researches from Eastern Asiatic Sources, London 1888.
([illegible])

Brown E. G. Littrary History of Persia London 1906
([illegible])

Cambridge Medieval History Vol. IV, the Eastern Roman Empire, New York 1923
([illegible])

Cordier Henri. Melange d'Histoire et de Géographie orientales, Tome II Paris 1920
([illegible])

~~Bretscheider~~

The Square Shooter
By William MacLeod Raine

Not every girl would have had the pluck to marry a desperado—a killer and an outlaw on his own confession—within an hour or so of their first meeting. But Mary Landis trusts herself to the only man who is willing to fight for her. When she arrives in Boone County to take possession of the Lazy B, left to her by her uncle, she finds she is up against the evil-minded Chet Radbourne, who has got himself appointed as her guardian, because his range lies next to Mary's and he needs her water and her grass for his cows. The position is intolerable. Mary is helpless. Then Cole Sanborn comes along, and super-badman though Mary believes him to be, yet she knows that on the frontier the border-line between good and evil is sometimes shadowy. Circumstances may sweep men who are not bad along lawless paths. Along such trails Sanborn had galloped wildly. His audacity is a legend; he is wanted on many counts; but contemptuously unconcerned he moves about on his business amongst his enemies. Never has William MacLeod Raine created a hero with more living force, more vital reality.

The Acting Second Mate
By Sydney Parkman

Out from the Celebes, bound north for the China coast, the s.s. Tsien Fu ploughs her leisurely way through the little-known seas of the Sulu Archipelago. Aboard her is Derek Bentley—unrepentant scallywag—sometime of Cambridge University, lately of Chung Kee's grog-shop, and now acting-Second Mate of an old Chinese-owned tramp. Also, there is the silent little Captain, with his daughter, Kate, whose mother was a Samoan woman; and O'Connor, the Liverpool-Irish "bucko" Mate. And finally, there is Mr. Feng, controller of the destinies of the Tsien Fu. The stage is set: the characters are ready to play their parts:—and anything can happen between Macassar and Shanghai!

The Intrusive Tourist
By Mrs. Baillie Reynolds

"I am a story-teller pure and simple," once said Mrs. Baillie Reynolds, and she goes on keeping her word. She only needs a good story to tell, with adventure and mystery in it, as she has here, for the rest to be plain sailing.

Between the Tides
By Annie S. Swan

Annie S. Swan goes straight to the heart of the problem. Why are so many of the rising generation out of tune with the world, disillusioned, apparently selfish and careless of the future? Does not the trouble usually go right back to the home in which they were brought up? Here is a picture of a home which has been built up by careless, rather selfish people, who, while they are pleased enough to have the children, do not propose to allow them to interfere too much with their parents' lives. They want to realise themselves, to keep in the foreground of things. So the parents go their way, and inevitably the children go theirs. What must happen to such children as these? They must have dangerous moments. Rebellion is always dangerous. Left to themselves, they must inevitably drift into disaster, but there is a guiding hand which may lead them through the treacherous country of youth if they will grasp it, and sometimes even when they know not that it is there.

A Star in Love
By Berta Ruck

What happens when wholesome, warm-hearted, normal natures try to live without love? If you were a gifted young stage star who had been warned "falling in love is the thing that will dilute your ambition, spoil your work, crab your career." . . . If you had made one success, were at the cross roads, and might (a) go on to create a big name, or (b) decline into third-class touring companies. . . . If you received two offers: the star part of Marie Antoinette in a play by an unknown genius which might put London at your feet (though, on the other hand, it might run for two nights only), or, the secondary part in a stereotyped "box-office certainty" by a popular dramatist. . . . How would you re-act? Jane Richards' problem is set in the London of her stage life, Wales of her home life, and "on location" in the Austrian Tyrol where she takes part in a film that is shown in the making on the shores of a mountain lake, and where in real life she finds pitted against her the forces of Nature, Ambition, Danger and Love.

Black Bullets
By Gavin Holt

It is from a high official in the Government that Professor Bastion takes his commission in the extraordinary case of the black bullets. The theft of a new death-dealing invention causes consternation among the informed. Havoc is foreseen as a possible sequel, and the Professor starts off on a trail that is strewn with thrills and danger. Spies and trouble-makers weave plot and counter-plot. Murder in a luxury hotel involves a beautiful girl. In a relay race of violence and death, the secret of the black bullets is lost and lost again, until the Professor finds the final clue to the puzzle. "Black Bullets" is in Gavin Holt's best vein, full of quick action, high excitement and youthful romance—a stream-lined tale with plenty of humour and many dramatic twists.

The Young Wife's Progress
By R. J. White

Clever, ambitious, honest Arthur Gale was bound to be famous. From State-aided school to classics-master at a Public School, then promoted Second Master and finally "Head of Stanesby." Yes, Arthur Gale always succeeded, and Mary, his wife, starting as "nobody's wife," became "somebody's wife," and finally "Cæsar's wife." But at what a cost! No longer the old care-free life back in the cathedral town in the Eastern Counties. Now she had a reputation to keep up: and with the peeping and eaves-dropping at Stanesby, she could ill afford to be seen with her Communist brother and high-spirited sister and funny old father: still less was it safe to go out with attractive, unhappy Archie Finnland, the colliery manager from the other end of the town. Yet the young wife won her battle: and —since Arthur Gale was human after all—she won it at the side of the young Headmaster of Stanesby. Here is a story full of splendid characters, which takes place in the small world of a Pacific School, and sets forth the tragedy of being famous from the standpoint of the "Headmaster's wife."

The Angel Who Couldn't Sing
By Sophia Cleugh

In a perfectly delightful way Sophia Cleugh tells the story of Christopher Corliss, the charming hero of her new book. Christopher was the only son of old Lord Corliss, a Victorian of the Victorians, who had no use for any ideas but his own. Unfortunately, Christopher had ideas and ideals, too, but very different ones from those of his father! In "The Angel Who Couldn't Sing" Miss Cleugh tells of the conflict between father and son, of Christopher's not too happy marriage, of his success in Parliament—which pleased his father; of his success as a poet—which pleased himself; of his love for his cousin Christeen and his early tragic death, in a manner which compels the reader's sympathy for, and interest in, the attractive people to whom the author introduces us.

All 7/6 net each

Dulaux Louis. Tartarie Paris 184[illegible]

Dulaurier Edouard. Les Mongols d'après les historiens arméniens. Journal Asiatique 5th ser. 1858 PP. 192–255. Also 1860 p.p. 295–306

Feer, Leon. La puissance et la civilisation Mongoles au treizième siècle, Paris 1867.

Joinville (Edited by Francisque Michel) Paris 1867
([illegible])

Jordain, Catalani P. Mirabilia Descripta Sequitur de Magno Tartaro
(A Medieval viewpoint. To this might be added the Relations taken out of Roger Wendover and Matthew Paris, in Purchas.)

Jülg Bernhard. On the present State of Mongolian Researches J.R.A.S. January 1882.

Lane-Poole, Stanley. The Mohammedan Dynasties Westminster, 1894.

Fire on the Wind
By John K. Ewers

"Fire on the Wind," by John K. Ewers, is a story of the life of a family of settlers. All the children—except the youngest, Mary—are under the thumb of their stern father, David Colliver, and their time is spent working amongst the raspberry fields and in the local activities of the nearby village. But there is romance and tragedy in this story, and the reader gets to know and understand each member of this fine family, just as he got to know each inhabitant of "Money Street."

The Sleeping Child
By Alice Grant Rosman

No one knew exactly how to account for the tragic death of Audrey's father and mother. She was only seven at the time and seemed not to realise exactly what had happened. Her kindly relatives George and Anne Chevening took her to their home to grow up with their own three daughters. Sixteen years later, when she falls in love with her young neighbour Miles Buchanan, what had previously seemed of little consequence suddenly looms large in her life. How she finally discovers what actually did happen those many years ago makes a story as exciting as it is entertaining: and it is filled with those delightfully real characters Alice Grant Rosman knows so well how to create. The whole story bears out what we have always said of this author—"Everybody likes her."

Folded Hills
By Stewart Edward White

Here is a story of the Farthest West in those days when real life presented scenes as vivid, colourful, and full of thrills as any enacted at Hollywood to-day: the story of Andy Burnett, tall, young, frontiersman, trained through years of dangerous necessity to keen observation, who settled in California, and, with others like him, prepared the way for the peaceable acceptance of the new rule in the country of their adoption. "Folded Hills" is the name of Andy's flourishing ranch, and he is known, when the story opens, as Don Largo, a wealthy and influential *ranchero*. The happiness of his home life, his beautiful wife, Carmel, the training of his son, Djo, would have satisfied Don Largo, but he had his part to play in history. Mexico regarded California as "a cow to be milked," and Mexican slackness in California gave the rebels and firebrands in that country a fine chance to indulge in all sorts of petty feuds and skirmishes.

Marry in Haste
By Maysie Greig

Ladd Redbrook, of His Majesty's Navy, has two passions in life. The Service and Fay. At twenty-four he was Flag-Lieutenant on H.M.S. Denham. Misfortune comes to Ladd's father, and he has suddenly to stop Ladd's allowance of a thousand a year. The Navy is no place for a poor man; Fay has no money, "and somehow you couldn't imagine Fay married to a poor man any more than you could imagine one of Botticelli's dainty and exquisite Madonnas down on her hands and knees scrubbing the kitchen floor." So what is the young man to do? Various people contrive to settle the question in dramatic fashion. An ex-convict, of extraordinary personality, comes upon the scene, and also Pauline, the beautiful young daughter of a blunt old man who has made a fortune out of linoleum polish. Ladd finds himself pulled this way and that—his parents urging him to marry money, and love pulling in the other direction. Then tragedy steps in, and somebody has to suffer. Who? This is a strongly-conceived, passionate story of bright young people who play their parts with courage, and gaiety of heart and spirit.

White Water Valley
By Jackson Gregory

When Penelope Loring finds herself stranded in the one hotel of San Carlos, with the pepper trees and its white road running out to the far purple mountains, for her a shadow had fallen over the sun-smitten little town. Plans and dreams had gone all to smash together. Drowsy picturesque little San Carlos would have none of her. But in those purple mountains is the home of one known as Bill Mountains, who introduces himself to Penelope as the head school trustee, and offers her the post of school teacher in the school Up Yonder. Now Penelope Loring knew that she was pretty and attractive; she did enjoy putting herself over. And she came to suppose that it just couldn't be done with Bill Mountain, a man with two names and two vocabularies, who looked at her as an individual, not as a girl. But there are no dull moments with this extraordinary young man around, or with his old friend, the sheriff, or Buck Andros, the burly ruffian, who produces a bogus heir to the White Water Valley property, and so starts the Montana-Andros feud. Jackson Gregory has achieved another story in the vein of that glorious past of New Mexico, which, we read, "should be chanted in hexameters, or woven into a splendid tapestry all reds and gold."

Storm in Harbour
By Margaret Langmaid

"Hunt and Hammond"—booksellers and art dealers—is the establishment of two bachelors. Of Philip Hunt, the dominating, who runs things as he pleases, and Johnny Hammond, the easy going, who "gives way" all along the line. And then, with startling suddenness, a girl is installed there as Johnny's wife—Susan Clifford, seeking escape from the stress of her job as a school teacher, trusting herself to his kindly, willing hands. Fresh storms await her now, however, and the attraction that springs up between herself and Hunt nearly ruins her happiness. But it is in fighting for his own that Johnny shows his real strength and purpose, and the victory is his.

Disaster Island
By Russell A. Bankson

In attempting to obtain control of Disaster Island Ranch in the Crazy Horse desert, old Hell Fire Denton is murdered, but his grandson, Jeff Denton, comes from New York to avenge the murder. Jeff is soon involved in fierce fighting against a gang of gunmen who are trying to obtain possession of the island, but with the aid of Jim Henderson, Foreman of the Ranch, and after many exciting adventures he succeeds in defeating the gunmen and bringing peace to Disaster Island; and in winning himself a wife. In "Disaster Island" Russell Bankson has written a "Westerner" that is full of thrills and excitement from the word "go."

Camp of Good Luck
By Hulbert Footner

"Bom Successo," Portuguese for "Good Luck," is the name of the wild camp in the jungle where the action of this eerie and gripping story takes place. We are delighted to see this fine craftman's name in our lists again.

All 7/6 net each

[illegible]

Mosheim, J. L. Historia Tartarorum ecclesiastica, Helmstadt, 1741

Parker. E. H. A Thousand Years of the Tartars, New York 1924
([illegible])

Petis de la Croix, François (the son of de la Croix the author of the life of Genghis Khan.)
Abrégé Chronologique de l'histoire Ottomane, Paris 1768
([illegible])

Quatremere, M. Histoire des Mongols de la Perse par Rachid-eldin, traduite, accompagnée de notes, Paris, 1836.
([illegible])

Remusat, Jean. Pierre Abel
Nouveaux Melanges Asiatiques, Paris 1829.
([illegible])
Observation sur l'Histoire des Mongols orientaux, de Ssanang Setzen, Paris 1832.

Stube, Rudolf. Tschingizchan: seine staats-bildung und seine Persöhnlichkeit. In, Neue Jahrbücher für das Klassisch Altertum, Vol. XXI, 1908 P.P. 532-541
([illegible])

The Worshipful Lucia
By E. F. Benson

Nobody needs to be introduced at this time of day to those two famous rivals for social supremacy, Mrs. Emmeline Lucas, otherwise Lucia, and Elizabeth Mapp (now Mrs. Mapp-Flint), with their friends and neighbours, and their neighbours' friends and neighbours, in the little town of Tilling. It is more than a pleasure to meet them all again in Mr. E. F. Benson's new novel. Lucia, whose energy and ambitions are still opening before her fresh fields to conquer, is just about to celebrate her fiftieth birthday, and she remembers the fact without a sigh, assuring herself that such women as Diane de Poitiers have had their greatest triumphs when youth was long, long past. Mrs. Mapp-Flint, who is also getting on in years, has high hopes, very soon after her marriage, that at last she may be able to score over Lucia—hopes which set Tilling agog with excitement. Once again, the Bensonian humour, wit, subtlety, persiflage, and profound knowledge of the daily routine of people of leisure in a small country town, have produced a story which effervesces with sheer merriment.

Thunder Mountain
By Zane Grey

No Australasian rights at 7/6 net

Over the Water
By Carola Oman

"Over the Water" is a novel of Scotland at the time of Prince Charlie's ill-fated rising. The scene is laid in the lonely Isle of Skye, in the wild and barren Long Island, in Edinburgh and in London, and an odd collection of characters flit through the pages—the fascinating Lady Margaret, wife of Sir Alexander MacDonald, the notorious Duke of Cumberland, dozens of Jacobite soldiers, hiding after their defeat at Culloden, clansmen and fisher-folk of the Hebrides, government spies, Irish officers, local doctors, fashionable artists and stout sea-captains. Flora MacDonald is the self-effacing heroine, and the true story of her first meeting with the fugitive prince is told, followed by the well-known escape to Skye, when Prince Charlie acted as Betty Burke the spinning maid.

Jimmie Dale and the Missing Hour
By Frank L. Packard

Mr. Packard's first new full-length "Jimmie Dale" novel for some years is definitely expected for publication fairly early in 1935

Second Officer
By Taftrail

Taftrail has written many different types of books—naval and nautical history; naval novels; thrillers; and, in "Seventy North," published in the Spring of 1934, a story about deep-sea fishermen. In this latest book, and largely as the result of a four and a half months' voyage to and from New Zealand as the supernumerary mate of a large cargo-liner, he has broken fresh ground by turning his attention to the lives of officers—and of one officer in particular—in the modern Merchant Navy, a Service to which this country owes more than it can ever hope to repay. Taftrail's background is true, and his intimate picture of the conditions of service in some present-day merchant ships will come as something of a surprise to many of his readers. For the rest, the book has a connected story and a love interest, an occasional thrill, and something about the Panama Canal and New Zealand. Lest the author be accused of any exaggeration, it must be said that merchant ships still sometimes carry bullion in their strong-rooms, and occasional unwanted stowaways. Indeed, it was not so very long ago that a man, his wife and their child, together with three suit-cases, were discovered in the crow's-nest of a steamer six hours out from a port in Australia. And what of the young woman, who, unknown to any of the officers, had been concealed in the carpenter's cabin in a cargo-ship for several days, went ashore to stretch her legs at some intermediate port in Australia, and missed the ship when she finally sailed for England? Speechless with fury, she went to the company's agents and complained bitterly at being deserted. Picture the face of the captain on his bridge when he received the wireless message—"You have left your lady passenger behind"! Even in this twentieth century strange things still sometimes happen at sea.

Death in Four Letters
By Francis Beeding

An aeroplane crashes on Worplesfield golf links. The only person at hand is F.X.D., a journalist. The pilot is dead, the passenger unconscious. Papers in the passenger's pocket show him to be a well-known newspaper proprietor; but they show too that he—the great patriot and publicist—is intimately connected with a secret international syndicate for the sale of arms and munitions. F.X.D. determines to defeat the aims of the syndicate, and at once finds himself involved in a net-work of danger and intrigue, culminating in the scene when he visits a secret meeting of the syndicate, and only—but that would be telling! The sense of excitement and suspense is maintained from the first chapter to the last; and, because of the vividness with which the characters are drawn, the reader feels throughout that he is sharing in the adventures of F.X.D. and his two allies.

The Saint in New York
By Leslie Charteris

When William K. Valcross, the American millionaire, introduced himself to the Saint in Madrid and offered him all his expenses and a million dollars in cash if he could bring to justice the men who kidnapped and killed his son, Simon Templar took up the commission with the same light-hearted confidence as he had tackled every other adventure in his gay and lawless career. It was not until he was well up above the eyes in a peculiarly perilous system of trouble that he realised exactly how much he had taken on. Read in this fifteenth volume of Simon Templar's exploits about the passing of Morrie Ualino, Beau Brummel of racketeers; of the taking off of a certain Mr. Papulos; of Dutch Kuhlmann, who wept when he sentenced men to murder; of how Simon Templar was taken for a ride; of the mysterious Fay Edwards, and the unknown Big Fellow for whom gunmen died without question; and meet the Saint again at his most reckless and dangerous in the highways of sudden death.

The House in Greek Street
By Sydney Horler (3/6 net)

Sir Harker Bellamy, the famous Secret Service chief, known as "The Mole," because of his underground activities against the enemies of his country, has met a foeman worthy of his steel in "The Priest," a daring and resourceful foreign spy and schemer. Sir Harker appears to be at the mercy of the remorseless plotters, who are working not only for his downfall, but also for that of Great Britain. Will he be snuffed out of existence? The answer hangs in the balance as he and his assistants, to say nothing of some very nice girls who do their best to help at all risks, are plunged again and again into perilous predicaments.

All 7/6 net each

۲۵۷

Tikowski, Igor Fedorovich.

~~[illegible]~~

Travels of the Russian Mission Through Mongolia to China. with Corrections and Notes by Klaproth, London 1827

[illegible]

[illegible]

Visdelou, Claude. Supplement to D'Herbelot's Bibliothèque orientale, Paris 1780

Yule, Sir Henry. Cathay and the Way Thither, Hakluyt Society, London 1866.

The Spy Paramount

By E. Phillips Oppenheim

Mr. Oppenheim's versatility never deserts him, and in this new Secret Service thriller the Prince of Storytellers is at his most princely. Colonel Fawley, ostensibly working for a foreign European Power, was engaged in a larger enterprise than the foreign espionage system of one country could embrace. There is more than a hint of the topical situation in this imbroglio concerning the crowns of kings and the ambitions of dictators. Mr. Oppenheim is the Regius Professor of Diplomacy.

The Hills Sleep On

By Joanna Cannan

Miss Cannan's earlier distinguished work was sometimes concerned with mountains and mountaineering. In this new novel, returning to her early fancy, she sets the stage high up in the Himalayas in a Tibetan village. The concern of the plot is with espionage, and high adventure salutes the reader. But the author has not only written a thriller that starts at Whitehall and culminates on a mountain-top in the Far East—here also is a fine conflict of characters with that almost fatal integrity of one of them which, as in real life, sometimes makes the reward of virtue not wholly good.

Checkered Paths (A Volume of Stories)

By Margaret Pedler

You have only to glance at this volume to be reminded that the pin-pricks and perplexities which beset our path are not always what they seem, and that Margaret Pedler has not only a special gift for dealing with those little miscalculations to which human nature is liable, but also a very neat method of "turning the clouds about to show the lining"! In her new book she has written, with that poignant touch which reaches all hearts, of Felicity Deane stepping down quietly into the twilight of middle age; of the wife who cannot find what she seeks within the four walls of her home; of the big, dominating man whose temper is unleashed; of the beautiful woman who sets to work to conquer the antagonism of her husband's people; and of a host of others—one being faced with fury and suspicion, another determined at all costs to keep a beautiful memory untarnished. Here are cameo-like portraits of real people, people who have discovered the true meaning of the joy, the pathos, the romance of life.

Dead Man Manor

By Valentine Williams

What really happened in the haunted manor in the small village of French Canada on the night the old Seigneur died and Mr. Adams, the lawyer, was found brutally murdered? This is the author's secret and he guards it well until the end of the book. Strong suspicion falls upon several persons: the strange, old man Le Borgne; the Seigneur's old servant, Jacques; the village lawyer, Boucheron; even the grand-daughter of the Seigneur, for Adams was the old Seigneur's deadly enemy. Yet suspicion is lifted from each of these as the inquiries into the murder of Adams proceed, even from Boucheron, the lawyer, whom the reader feels certain is the guilty man. The mystery deepens. Perhaps the ghost that is supposed to walk the manor killed Adams? No, it was not a ghost, but one who came secretly to the manor to steal and remained to stay; the one upon whom suspicion had not fallen until ,in the simplest manner, he gave himself away.

All Over Again

By Ruby M. Ayres

Star-crossed! No wonder the honeymoon in Cornwall was such a pitiful affair! No wonder Judy really began to believe that she had been born under an unlucky star! Had not her horoscope foretold that love would go wrong for Judy once, twice, perhaps three times? So Judy ponders the most tragic of questions—Shall she leave her husband? With the subtle intricacy of plot for which her stories are famous, Ruby M. Ayres keeps her readers on the edge of suspense as Judy wavers this way and that, with Ivar, her true lover, hovering in the background, and Lady Lister playing so delightfully the part of guide, counsellor and friend. Judy, with her charm, vivacity, impulsiveness and high spirits, is up against one of the problems of life. How will she decide?

Feather

By Ruby M. Ayres (3/6 net)

Will be the second Ruby M. Ayres' full-length romance of 1935.

The Man in Her Life

By Ruby M. Ayres (3/6 net)

A new Ruby M. Ayres story, published in the first instance at the popular 3/6 price.

Monkey's Money

By Mabel L. Tyrrell

This is the romantic story of Robert-Marie Darby and his struggle against peculiar circumstances. The son of an indolent English father and a French mother who loves her rich acres and her second son Pierre-Marie to the point of fanaticism, Robert's dual nature is often his own enemy. The first twenty-four years of his life are spent in France, but the out-break of war reveals two facts which bring about a violent quarrel in the family, and Robert leaves home. In Paris he experiences humiliating poverty and is befriended by Louise Granger: then he comes to England. Four women—Marie-Joseph his mother, Louise, Lily and Ada—influence his life. They never meet and to each he appears a different man. He marries Lily, and has a son, but do what he will the odds are against him. Obstinate, yet lovable, he attacks his unusual problems in his own head-strong fashion, and at the age of fifty-five the unexpected happens again. Ease, possessions, and a home in the land of his youth for which he has longed are offered to him, and his decision in this matter is as dramatic as the rest of his life. We leave him with a new goal in view towards which he walks with gallant assurance.

Peter in Peril

By Victor Bridges

We have no hesitation in saying that "Peter in Peril" is the finest novel Victor Bridges has written. In view of the popularity of "The Man from Nowhere," "Greensea Island," and some of his other books, this may sound a bold statement, but we feel quite confident in leaving the matter to the judgment of his readers. To those who enjoy a first-class "thriller," blended with good character drawing, a sense of humour and a delightful love story, "Peter in Peril" will be a sheer joy.

All 7/6 net each

Hodder and Stoughton announce that the forthcoming Religious Novel by

H. R. L. (DICK) SHEPPARD

AND

HOWARD MARSHALL

will be entitled

"AND THE FLOODS CAME"

What would happen if the voice of Christ were to be broadcast through the world? This is the climax of "And the Floods Came"—the amazing novel which has been written by Dick Sheppard of St. Martin's, and Howard Marshall of the B.B.C. Andrew Clennell—journalist and good fellow, entirely normal, reasonably intelligent young man, with friends in Mayfair and friends in Wimbledon—knows "the little man" who has invented the wonderful apparatus which can pick up and relay the voices of the past. He is present at the demonstration before the Governors of the B.B.C. He brings the news to the notice of his Editor. He watches the scene in Trafalgar Square as the original words of the Sermon on the Mount fall upon the ears of a London crowd. And then he watches the result of the miraculous Broadcast among the nations of the world. Is it to be the end of war and private profit seeking? Will it mean a world revolution against selfishness? The effect of the Voice is tremendous, and for a week men's thoughts are chaotic. But gradually the keen edge of the experience is blunted, and the world falls back on the old and easier compromises. Yet for Andrew, as he drives through the night after a week of intolerable stress, the Voice still demands an answer. And the story ends with Andrew's determination to give his life for what he conceives to be the Kingdom of Heaven. This novel is not a tract: it is, first and foremost, a story—the personal story of young Andrew Clennell, full of action and quick movement. And it shows what happens to him and the ordinary men and women around him after a miracle which might one day come to pass and the results of which are based on the authors' special knowledge of the extraordinary link between the broadcasting of the human voice and the personality of the speaker.

Bull-Dog Drummond at Bay

By Sapper

It began, appropriately enough, in a Norfolk cottage, with a brick through the window and a cry in the night. Sitting in the room cleaning his gun, Hugh ("Bull-Dog") Drummond was pardonably annoyed, and his investigations soon brought him, with Ronald Standish and Peter Darrell, into combat with as insidious an evil as you could think of. What was the Key Club? That was easy, but a pacific idealism can be manœuvred into war-mongering (in the name of peace) when two ruthless international crooks are in the high places. The Key Club crooks thought it was Bull-Dog Drummond's final round when he and his friends went with grim smile to almost certain death. Sure enough, theirs was the last laugh. A laugh that echoed in the dungeons of a moated grange.

They Wouldn't be Chessmen

An Inspector Hanaud Novel

By A. E. W. Mason

"They Wouldn't Be Chessmen" is the story of a crime elaborately planned which needed for its execution a few obedient servants. The author of the plan wanted chessmen who could be moved, each in his turn, on to his appointed square. But he had to use men and women, and, owing to the nature of the work he had for them, he could only recruit them from the undisciplined and greedy. Because they were undisciplined and greedy, they made a hash of the scheme as they would have of the finest scheme in the world. The knight would move as a rook and the pawn claimed all the liberties of the queen. The book, therefore, is not the story of a riddle held up to the last chapter. The characters made the incidents. And though Hanaud of the Sureté and his friend Julius Ricardo, late of Mincing Lane, force their way into the middle of the disturbance, the reader knows, step by step, just as much about the affair as they do—and perhaps a little more. And they were startled by the odd developments, so too will the reader be startled, and share their interest in the character of the young opera singer Lydia Flight.

Taken by the Hand

By O. Douglas

Again O. Douglas has captured the charm of simple living and sincere friendships in this story of a shy Scottish girl who found life with her fashionable London relatives a sad trial. Then came the chance of escape to an Oxfordshire village, in the description of which the author finds scope for her richly appreciated gifts of humour, romance, and sympathetic character-drawing. This is the perfect book for those who love home and fireside talk.

The Strange Boarders of Palace Crescent

By E. Phillips Oppenheim

When Roger took a room at Mrs. Dewar's Palace Crescent Boarding House he looked for the most he could get for the smallest amount of money and he did not ask questions. He wasn't interested in his fellow boarders, he did not want to know their business or join in their pleasures, and he did not worry when, with the exception of Flora Quayne, he found that they were equally contented to be left alone. His idea was to get his super-carpet-sweeper on the market before the money for his first month's board should give out. Soon, however, he found that things at Palace Crescent intrigued him in spite of himself. He wondered about the strict rule of the keys, when he discovered that strange muffled figures crept in and about the house at two and four in the morning. He wondered when he found Joseph, the butler, lying on a mattress by the back door with a revolver by his side, especially when one of the boarders was found shot a little distance from the house! He wondered at the strange telephone call that obviously frightened that enigmatic person, Mrs. Dewar. And he wondered still more when the police asked questions which somehow did, and yet did not, apply to those respectable boarders who assembled with such regularity when the gong sounded at Palace Crescent.

All 7/6 net each